

حکیم و پیری

باب و بها



انتشارات برهان

تهران بازار جعفری پاساژ ستاویان

شما هم با کمال حریت این کتاب را
بخوانید و خودتان حکومت کنید!

مُحَاکِمَه و بَررَسِی در تاریخ و عقائد و احکام

باب و بهاء

ترجمه این کتاب با حفظ خصوصیات آزاد است

و حق طبع مخصوص مؤلف است

بقلم دانشمند معظم

دکتر - ح - م - ت

چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات

طهران - ۱۳۴۴ - ۵ - ش

« چاپخانه مصطفوی »

بشما تقدیم و اهداء میکنم

این مجموعه را که در نتیجه مطالعات طولانی و تحقیقات عمیقانه و بسی دقیق و بانهایت آزادی و بیطرفی تألیف شده است ؛
بخدمت برادران عزیزم که در مسلك باب و بهاء هستند تقدیم میکنم .
به آنانکه در جستجوی و تحرری حقیقت هستند ، و از هوسرانی و
لجام گسیختگی و شهوتپرستی گریزانند ،
توقع من اینستکه این کتاب را با کمال دقت و بیطرفی مطالعه
نموده ، و خود حکومت کنند .
من نظری بجز خوشبختی و سعادت برادران پاک سرشت و شرافتمند
بابی و بهائی ندارم .
من بوظیفه خویش (در حدود توانایی) عمل کردم ،
توخواه از سخنم پند گیر یا که ملال .

ح - ۴ - ت



مدارك ما

مدارك ما در این کتاب تنها نوشته‌ها و تألیفات خود بایه و بهائیه است. و ما بجز نوشته‌های خود ایشان بکتاب دیگری مراجعه ننموده، و بنوشته‌های دیگران اعتماد نکردیم:

آری مدارك ما در تألیف این کتاب، قریب پنجاه جلد از کتب معتبره خود بهائیه است که: در آخر جلد دوم این کتاب بخصوصیات مطالب و طبع آنها اشاره کرده‌ایم.

و برای فهمیدن جزئیات و خصوصیات آنها بهمان جا مراجعه فرمائید. و ضمناً توصیه میکنم که: این کتاب را پس از مطالعه، در کتابخانه خودتان با کمال اهتمام نگه بدارید! زیرا داشتن این کتاب مثل آنستکه حدود پنجاه کتاب از کتابهای کمیاب بایه و بهائیه را داشته، و تمام مدارك اصلی و معتبر آنانرا تحصیل کرده باشید.

((يَا أَهْلَ الْبَيَانِ وَالْأَقْدَسِ))

مَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَهُوَ مِنَ الْآخْسَرِينَ ، إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ
كُلِّ شَيْءٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ فَاطْرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ، وَإِنَّ الدِّينَ عِنْدَهُ
هُوَ الْإِسْلَامُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ لآيَاتِهِ الْبَاطِلُ مِنْ خَلْفِهِ وَالنَّاسِخُ لِحُلِيِّ الْمَاضِينَ ،
وَأَشْهَدُ أَنَّ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ عَمْدًا رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْتَقَبُ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ :
فِيهَا أَهْلَ الْبَابِ وَالْبَهَاءِ لِمَ تَتَّخِذُونَ أَمْثَالًا وَتَذَرُونَ إِلَهُكُمْ الْحَقَّ أَحْسَنَ
الْمَخْلُوقِينَ ، قَوْمُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ وَانْتَبِهُوا عَنِ الْغَفْلَةِ لَعَلَّكُمْ تَرْتَدُّونَ ، وَاللَّهُ
الْحَقُّ أَنْتُمْ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ،
فَاعَلِّمُوا أَنِّي لَكُمْ لِمَنِ النَّاصِحِينَ ، وَإِنِّي أَعْظَمُكُمْ أَنْ تَضِلُّوا سِوَا الْطَرِيقِ
وَأَنْ تَكُونُوا مِنَ الْهَالِكِينَ ،
وَإِذْ يَكُفُّكُمْ يَا إِخْوَانِي أَنْ تَنْظُرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ بَعَيْنَ الْإِنصَافِ ،
وَبِالنَّبِيَّةِ الْخَالِصَةِ وَنَاقِبِ النَّظَرِ ، وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى وَالْمَهْصِيَّةَ ، وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُغْوِيَكُمْ
الشَّيْطَانُ وَتَكُونُوا فِي النَّارِ مِنَ الْخَالِدِينَ

﴿ اصول ده گانه ﴾

در آغاز این کتاب ده اصل کلی و اساسی را که دین مقدس اسلام روی آنها استوار و تشکیل شده است؛ مورد بحث و بررسی قرار دادیم و در نتیجه پابرجا شدن و استوار و محکم بودن این اصول و پایه‌های ادیان مجمله را متزلزل و سست ساخته، و مخصوصاً بطلان و ساختگی حزب بهائیت را از نوشته‌های خود آنان و با براهین روشن و عقلی آشکار میسازیم و عجب در اینست که؛ ثبوت و برقراری هر یک از این اصول ده گانه به تنهایی، در بطلان و مجمول بودن اساس و پایه‌های این حزب و هر حزب دیگری که بنام دین جعل میشود کافی خواهد بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« اصل اول »

باقی بودن دین اسلام

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - سورة احزاب آیه (۴۰) - محمد پدر یکی
از شماها نیست ، اور رسول پروردگار متعال و ختم کننده پیغامبران است ،
و خداوند بهر چیزی عالم و دانا میباشد

از همان روزیکه ابن آیه شریفه نازل شده و در میان مسلمین منتشر
گردید : همه فهمیدند که رسول اکرم آخرین فرستاده و رسول پروردگار
متعال بوده ، و تعلیمات مقدسه آنحضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آخرین تعلیمات و کاملترین
وظائف و جامعترین دستورها و بالاترین حقائق است که برای افراد
بشر مقرر گردیده ، و سعادت و کمال و خوشبختی بشر را تأمین کرده است .
اینستکه از همین روز ، این موضوع جزء عقاید افراد مسلمان
و از ضروریات آئین مقدس اسلام بشمار رفته ، و پیشوایان بزرگ اسلام
و محدثین و دانشمندان و علماء و مؤلفین شهیر جهان و مؤرخین ، همه باین

مطلب معتقد و گویا شده، و در کتب و تألیفات خودشان از جمله مسائل مسلمة و مقطوعه قرار داده‌اند

و ما بعنوان ذکر شاهد، قسمتی از کلمات پیشوایان بزرگ اسلام و علمای برجسته و دانشمندان را که مورد قبول نزد همه هستند، در اینجا ذکر میکنیم

((اسلام دین پاینده و ثابت))

گفتار دانشمندان

۱ - مرحوم شیخ احمد أحسانی (که سید باب از او تجلیل نموده و او را مبشر خود میدانند) در جلد اول جوامع الکلم (صفحه ۷ - ۷) میگوید: **عَدَّتْ رَسُوْلُهُ خَاتَمَ انْبِيَاءٍ** است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد زیرا که پروردگار متعال در کتاب خود میفرماید: **وَلَكِنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ**، و خداوند متعال دروغ نمیگوید، زیرا دروغ گفتن قبیح است و شخص غنی از عمل قبیح بی نیاز است و باز میفرماید: **مَا آتَيْكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ** - آنچه را که رسول اکرم اظهار میکند بپذیرید و آنحضرت فرموده است: **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** - پیغمبری بعد از من نخواهد آمد. پس ما باید سخن آن حضرت را قبول کرده و او را خاتم انبیاء بدانیم

۲ - و باز در جلد دوم جوامع الکلم (ص ۷۰) میگوید: (رسول اکرم فرموده است - **أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ** - من و قیامت مانند این دو انگشت سبابه و وسطی هستیم، مراد اینست که آن حضرت حقیقت وجود و وجه حق معبود و عقل اول است که عقل دیگر از او منبث میشوند، و سراج روشنی است که خاموش نمیشود، و ظهور آنحضرت مقرون بساعة است،

و باین معنی اشاره میکند در آیه شریفه - اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ -
 زیرا دین او آخر ادیان است ، و پس از آنحضرت ساعه برپا میشود ، و خود
 آنحضرت از علامم ساعه است ، اینستکه میفرماید - فقد جاء أشرأطها ،
 و ظهور انبوتها ختم کرد

۳ - و مرحوم سید کاظم رشتی (که بقول مورخین و نویسندگان
 استاد سید باب و بقول سید باب مُبَشِّرِ او است) در ابتدای کتاب مجموعه
 الرسائل در ضمن وصیت خود میگوید : و سپس امام دوازدهم حضرت حجت
 ابن الحسن که هادی و قائم منتظر است ، و خداوند بوجود او روی زمین را
 از عدل پر میکند بعد از غلبه جور و ظلم ، و آنحضرت زنده است و نخواهد
 مرد تا هنگامیکه جبت و طاغوت را از میان بردارد - و شهادت میدهم که
 شریعت اسلام تا روز حساب باقی خواهد بود .

۴ - و در رساله غریبه (که در ضمن رسائل ایشان چاپ شده است)
 در صفحه (۱۳۸) میگوید : تشریح مانند تکوین است ، و همانطوریکه
 در عالم تکوین برای کمال انسان شش طبقه موجود است (نطفه و علقه
 و مضغه و عظام و لحم و روح) مراتب تشریح نیز شش است (شرع آدم ، شرع
 نوح ، شرع ابراهیم ، شرع موسی ، شرع عیسی ، شرع محمد) و چون رسول
 اکرم ﷺ ظاهر شد : اقتضات گوناگون سبب شده ، و مقتضیات کلیه
 برقرار و کامل گشته ، و وجود تکوین و تشریح باهم دیگر مطابقت نموده ،
 و شریعت آنحضرت برای همیشه ثابت و لایتغیر و باقی ماند

۵ - و شیخ ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجالی (صفحه - ۳۰۶)
 میگوید : نبوت رسول اکرم ﷺ تمام نبوتها را ختم کرده ، و ولایت
 مطلقه آنحضرت جمیع ولایتها را خاتمه داده است ، و اینستکه طلب بحکم دلیل

عقل روشن است ، زیرا که رسول اکرم ﷺ جامع جمیع صفات کتبه میباشد ، و این معنی مخصوص آنحضرت بوده ، و مرادف مقام خاتمیت است ، اینست که در قرآن مجید نازل شده است : رسول الله و خاتم النبیین ، و خود او فرموده است که ، لانی بعدی ، پس آنحضرت پیشوای کل و مقدم بر همه افراد بشر خواهد بود .

۶ - رسید علی خان مدنی در شرح صحیفه سجادیه (در شرح دعای صلوات بر پیغمبر اکرم ، در ذیل جمله - فختم بنا علی جمیع من ذرء) میگوید : خداوند ما را در آخر مخلوقات خود (از انبیاء و تابعین آنان) قرار داده ، و پس از ما رسول و امتی نخواهد آمد ، چنانکه رسول اکرم ﷺ خاتم انبیاء و مرسلین بوده و پیغمبری پس از آنحضرت ظهور نخواهد کرد ، و ظهور عیسی در آخر الزمان بعنوان تبعیت است نه بعنوان استقلال و نبوت .

۷ - و باز در ذیل جمله - اللهم صل علی محمد و آله خاتم النبیین و سید المرسلین (از دعای استعاذه) میگوید : خاتم بمعنی آخر است ، و با آن حضرت باب نبوت بسته و ختم گردید .

۸ - و محقق کراچکی در کتاب کنز الفوائد در ضمن بیان اعتقادات مؤمنین در صفحه (۱۱۱) میگوید و لازم است که شخص مؤمن معتقد باشد بر اینکه اسلام دین همیشگی و نابت و برقرار است تا روزیکه خداوند خود و ارض زمین و سکنه آن باشد ، و حلال و حرامی نخواهد بود مگر آنچه آنحضرت حلال یا حرام نموده ، و فریضه و عبادتی نیست مگر آنچه از جانب او فرض و تعیین گردد ، و اگر کسی در دین اسلام تصرف نموده و با بدین دیگری متمسک شود ؛ کافر و منحرف است ، و آنحضرت خاتم انبیاء بوده و شریعه او ناسخ تمام شرایع است .

۹- و باز در صفحه (۸۵) از قول مطیح کاهن و شق کاهن در تعبیر رؤیای

مَلِكِ يَمَنٍ نقل میکند که : سلطنت ذی یزن را پیغمبریکه از اولاد فهر بن مالک است قطع میکند ، و برای آن پیغمبر از جانب آسمان وحی میرسد و سلطنت او برای همیشه و تا آخر دهر باقی میماند ، تا روزیکه این دنیا بهم خورده ، و جهان دیگری برای اولین و آخرین پدید آید (۱)

۱۰- و محقق لاهیجی در کتاب گوهر مراد (فصل هفتم از باب دوم از مقاله سوم) میگوید : دانستی که اقصی مراتب کمالات انسانی مرتبه نبوتست ، و مرتبه نبوت نیز مشتملست بر مراتب متفلاته و متکامل شود تا بمرتبه که مشتمل بر اقوی مراتب خصایص مذکوره باشد که اقوی از آن در حیز امکان متصور نباشد ، پس بالاتر از آن مرتبه مرتبه ممکن نتواند بود و آن مرتبه اولست و آن مرتبه وجود خاتم الانبیاء است که نبوت چون باین مرتبه رسد ختم شود .

۱۱- جامی در اورنگ یکم از کتاب هفت اورنگ گوید :

ذبی او رسول دیگر نیست	بعد او هیچکس پیغمبر نیست
شرع او ناسخ شریعتها است	هر شریعت که غیر آنست هبالت

بیش از این در اینجا مقتضی بر نقل اقوال و کلمات دانشمندان بزرگ نیست ، و ما بهر کتابی که مراجعه کنیم اثر و نشانی از این عقیده پیدا

(۱) آری ابن معنی در میان روحانیین و علمای ملل دیگر قبل از اسلام نیز معلوم و مسلم بود ، چنانکه در باب چهاردهم (آیه ۱۶) از انجیل یوحنا میگوید : و من از پدر سوال میکنم و تسلی دهنده دیگر شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشم با شما . و در آیه (۲۶) گوید او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما آفتم بیاد شما خواهد آورد . و در آیه (۳۰) گوید زیرا که رئیس این جهان میآید .

کرده ، و ضروری بودن آنرا در نظر مؤلف آن کتاب درک خواهیم کرد .

((خاتم النبیین))

(از نظر احادیث و روایات اسلامی)

گذشته از جهت ضروری بودن این عقیده در میان افراد مسلمین ، روایات و اخبار بسیاری نیز در کتب احادیث معتبره ، در این موضوع وارد شده است ، و ما برای روشن شدن افکار عمومی بچند قسمت مختصر آنها اشاره میکنیم

- ۱ - در صحیح بخاری (متوفی - ۲۵۶ - هجری) جزو رابع بابی بعنوان خاتم النبیین منعقد کرده و نقل میکند که : رسول اکرم ﷺ فرمودند . مثل من و انبیای گذشته چون مردیست که عمارت محکم و زیبایی را بنا کرده ، و تنها يك آجر از گوشه آن ساختمان ناقص مانده است ، پس در این صورت مردم از دیدن این عمارت زیبا و مجلل و از کسری آن آجر در حیرت و تعجب خواهند بود ، و فرمود : من مانند همان آجر هستم ، و من خاتم انبیاء و تمام کننده مراتب نبوت در رسالت هستم (۱)
- ۲ - در سنن دارمی (متوفی - ۲۵۵) در جلد اول بابی بعنوان

(۱) ان مثلی ومثل الأبیاء من قبلی کمثل رجل بنی بیتاً فأحسنه وأجمله إلا موضع لبنة من زاوية ، فجعل الناس يطوفون به ویمجبوناه ویقولون هلاً وضمت هذه اللبنة ، قال فانا اللبنة وانا خاتم النبیین - آری تشکیلات اجتماعی و مدنیّت مردم چون ساختمانی است که میباید هر گونه و مسائل زندگی و مراتب آسایش را داشته باشد ، و پیغمبران بخاطر تکمیل ساختمان و تشکیلات اجتماعی بشر مبعوث میشوند ، و مقام خاتمیت آخرین وسیله کمال و نظم این تشکیلات بوده ، و بدست خاتم النبیین (ص) نقشه صحیح و جامع اجتماع انجام پذیرفته و بمورد اجراء گذاشته میشود .

(ما أعطى النبي من الفضل) منعقد کرده و نقل میکند که : قال أنا قائم آل مرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر - فرمود رسول اکرم ﷺ من پیشوای مرسلین هستم و افتخار نمیکنم ، و من خاتم انبیاء هستم و نظر افتخاری ندارم

۳ - در صحیفه علویه اول ، در دعای یوم یست و ششم ماه ، مذکور است که : صلی الله علیه و آله خاتم النبیین و المرسلین - درود پروردگار متعال بر رسول اکرم ﷺ و بر آل آن حضرت باد که ختم کننده انبیاء و مرسلین است

۴ - در صحیفه سجادیه ، در دعای استعاذه میگوید : اللهم صل علی محمد خاتم النبیین و سید المرسلین و علی أهل بیته الطیبین الطاهرين - پروردگارا درود بفرست بر محمد که ختم کننده انبیاء و سید مرسلین است و بر اهل بیت طاهر و پاک آن حضرت

۵ - در اقبال سیدین طائس (مطبوعه تبریز در صفحه - ۷۳۴) در قسمت مباحله ، چند جمله در این موضوع نقل میشود ، از جمله : و اُختم به أنبیائی و رسلی فعالی محمد صلی الله علیه و آله و امته تقوم الساعة - و ختم میکنم بوجود او پیغمبران و مرسلین را و بر آن حضرت و امت او قیامت برپا می شود

۶ - در عیون الأخبار صدوق (مطبوعه سال ۱۳۱۷ صفحه - ۲۳۵) از حضرت رضا علیه السلام نقل میکند که : و شریعت محمد ﷺ لا تُسوخ الی یوم القیمة ولا نبی بعده الی یوم القیمة فمن ادعی بعده نبوة او اتی بعد القرآن بکتاب فدّمه مباح لكل من سمع ذلك - شریعت حضرت محمد ﷺ تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد و پیغمبری پس از آن حضرت تا روز قیامت مبعوث نمیشود و کسیکه بعد از او دعوی مقام نبوت کرده و یا کتابی

بیارود پس خون او مباح است و احترامی برای او نیست .

۷ - و در صفحه ۲۲۹ نقل میکند که : یا علی ما سألتُ ربِّي شيئاً إلا سألتُ لك مثله غير أنه لانبؤة بعدى انا خاتم النبیین وانت خاتم الوصیین - یا علی درخواست نکردم از خداوند متعال چیزی را مگر اینکه مثل آنرا برای تو از پیشگاه متعال درخواست کردم و جهت اختصاص من موضوع نبوت است که پس از من نبوتی نیست و من خاتم انبیاء هستم چنانکه تو خاتم اوصیاء هستی و وصی پیغمبری بعد از تو نخواهد بود .

۸ - و در صفحه (۱۹۵) نقل میکند که : ثم هبط جبریل عليه السلام فقال يا محمد اُلقى الأُعلى بقرتك السّلام و يقولُ عليّ منك بمنزلة هارونَ من موسى ولانبيّ بعدك - جبرئیل بخدمت حضرت رسول اکرم مشرف شده و عرض کرد : پروردگار متعال درود و سلام بر تو میفرستد و میفرماید که علی بن ابیطالب نسبت بتو مانند هارون است نسبت بموسی و تفاوتی که هست این است که پیغمبری بعد از تو نخواهد آمد .

۹ - و در صفحه (۲۶۵) نقل میکند که : وانّ محمداً عبده ورسوله وامینه و صفيته و صفوته من خلقه و سيد المرسلين و خاتم النبیین و أفضل العالمين لانبيّ بعده و لا تبدل لملته و لا تغيير لشريعته و انّ جميع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحق المبين - حضرت رضا عليه السلام در ضمن بیان عقائد صحیحه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : محمّد بن عبدالله و رسوله و صفيته و صفوته من خلقه و سيد المرسلين و خاتم النبیین و افضل العالمين و لا تبدل لملته و لا تغيير لشريعته و انّ جميع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحق المبين - حضرت رضا عليه السلام در ضمن بیان عقائد صحیحه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : محمّد بن عبدالله و رسوله و صفيته و صفوته من خلقه و سيد المرسلين و خاتم النبیین و افضل العالمين و لا تبدل لملته و لا تغيير لشريعته و انّ جميع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحق المبين - حضرت رضا عليه السلام در ضمن بیان عقائد صحیحه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : محمّد بن عبدالله و رسوله و صفيته و صفوته من خلقه و سيد المرسلين و خاتم النبیین و افضل العالمين و لا تبدل لملته و لا تغيير لشريعته و انّ جميع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحق المبين - حضرت رضا عليه السلام در ضمن بیان عقائد صحیحه اسلامی که برای مأمون مینوشتند ، مرقوم فرمودند که : محمّد بن عبدالله و رسوله و صفيته و صفوته من خلقه و سيد المرسلين و خاتم النبیین و افضل العالمين و لا تبدل لملته و لا تغيير لشريعته و انّ جميع ما جاء به محمّد بن عبدالله هو الحق المبين .

۱۰ - در کتاب اِکمال الدین صدوق (در باب ۳۷) مذکور است که حضرت عبدالعظیم حسنی بمحضر حضرت علی بن محمد النقی (ع) مشرف شده ، وایمان و عقیده خود را باین طور عرض میکند - **وَإِنَّ مُحَمَّدًا وَالَّذِينَ آمَنُوا وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ شَرِيعَةَ خَاتَمِ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** - محمد بن عبدالله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** عبودرسول پروردگار متعال بوده و خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد تا روز قیامت و شریعت او ختم کننده شریعتها و باقیست تا روز قیامت .
و در اینجا باین مقدار (ده حدیث) اکتفا بنمائیم

((خاتم الانبیاء و قرآن پاینده))

از آیات شریفه

اینموضوع از آیات شریفه قرآن مجید نیز با کمال صراحت فهمیده میشود ، و مابرای درشن شدن اذهان عمومی بچند قسمت آن که در نهایت تصریح و وضوح است : اشاره میکنیم

۱ - خداوند متعال در سوره احزاب (آیه ۴۰) میفرماید : **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا** - محمد بن عبدالله پدربیکی از شماها نیست بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء میباشد .

معنای حقیقی و اصلی خاتم : همان ختم و پایان و آخر شیء است ، (۱)

(۱) در لسان العرب میگوید : **خِتام القوم** : انقضاء . و **خِتام القوم و خاتمتهم و خاتمهم آخرهم** ، و **محمد (ص) خاتم الانبیاء ، و الخاتم و الخاتم** بقیه در صفحه بعد

و در این جهت فرقی در میان صیغه خاتم (بکسر تاء) و خاتم (بفتح تاء) نیست ، زیرا اگر بصیغه اسم فاعل تلفظ شود : بمعنی ختم کننده میشود ، و اگر بصیغه خاتم (بفتح تاء) قرائت کنیم : آن چیزی است که بوجود او يك امری خاتمه و پایان پذیرد ، و این صیغه مزید ثلاثی است : یعنی همان ختم است که الف در وسط آن زائد شده است ، و استعمالات دیگر این لفظ در معانی مختلف مانند نکین انگشتر و غیره باعتبار همین معنی بوده و از جمله معانی مجازیّه محسوب خواهد شد . و روی این لحاظ دلالت این صیغه بر معنای خاتمیت محکمتر و روشنتر و واضحتر از صیغه اسم فاعل خواهد بود .
و اما نبوت این لفظ درباره اشخاصیکه از جانب پروردگار متعال خیر میدهند ، استعمال میشود . و شخص نبی از اینکه کتاب و شریعت مستقلاً داشته باشد اعم است ، یعنی هم بانبیاء اطلاق میشود و هم بمرسلین (انبیائیکه کتاب و دین جدید دارند)

در صحاح اللغة گوید : نبأ بمعنی خیر است و کلمه نبی از این معنی گرفته شده است زیرا که شخص نبی از جانب پروردگار متعال خیر میدهد و آن بر وزن فعیل و بمعنی فاعل است یعنی خیر دهنده ، و حرف آخر کلمه در اصل همزه بوده است که به یاء قلب شده است .

و در فروق لغویّه عسکری گوید (در باب ۲۴) ارسال مستلزم است که توأم با حمل رسالت باشد ، یعنی اطلاق رسول بشخصی صحیح میشود که از جانب مُرسِل (فرستنده) حامل سفارش و خبری باشد . و اگر رسول

بقیه از صفحه قبل :

من اسماء النبی (ص) و فی التنزیل العزیز : ما کان معدداً باً أحدٍ من وِجَالکم
ولکن رسولاً لله و خاتم النبیین ، ای آخرهم . وقد قرء و خاتم (بالفتح)
و من اسماء العاقب ایضاً و معناه آخر الانبیاء .

سفارش و رسالتی نداشت: انفاذ باید گفت نه ارسال، و هم چنین است انبیا: زیرا که انبیا بمعنی خبر دادن و نبی بمعنی خبر دهنده است، و خبر دادن بر دو قسم است یا سفارش و رسالتی را حامل بوده و خبر میدهد: و یا اینکه خبر میدهد بدون اینکه حامل سفارش و خبر مخصوصی باشد.

پس هر رسولی نبی است: زیرا در هر رسولی جنبه خبر دادن قهری است. و اختصاص دادن کلمه نبی بانبیاءیکه دین مستقل و شریعت جدیدی ندارند: کاملاً بی ربط و بی جهت و بطور مسلم غلط است.

و در قرآن مجید نیز این کلمه بهر دو دسته اطلاق شده است: و مخصوصاً بخود رسول اکرم ﷺ در موارد زیادی باین کلمه خطاب شده است، مانند: یا ایها النبى قل لأزواجك، یا ایها النبى انا أحللتنا لك، ان الله وملائکته یصلون علی النبى، النبى أدلی بالمؤمنین. پس اطلاق کلمه نبی بهمه افراد و طبقات انبیا و مرسلین صحیح خواهد بود.

و چون در این مورد (خاتم النبیین) صیغه جمع استعمال شده است، و بطوریکه در کتب قواعد لغت عرب و در مبعث عام و خاص نوشته اند: صیغه جمع در صورتیکه بالام تعریف استعمال بشود (جمع محلی بلام) افاده عمومیت و شمول میکند، زیرا صیغه جمع بطور کلی دلالت میکند بمطلق جمعیت در مقابل مفرد و تشبیه، و برای جمعیت مراتبی هست (از سه نفر تا آخر مراتب جمع) و چون لام تعریف داخل جمع بشود: از اجمال و اهمال بیرون رود، و چون مرتبه معین و حد مشخصی منظور نشده است، قهراً شامل تمام مراتب و همه افراد و طبقات خواهد بود، پس معنای کلمه خاتم النبیین عبارت میشود از ختم همه انبیا و مرسلین.

و گذشته از این جهت: ما نمیتوانیم کلمه (النبیین) را تنها بمعنای

منخصوص انبیاء اطلاق کرده ، و سلسلهٔ مرسلین را از این عنوات خارج بگیریم ، زیرا ختم هر سلسله و پایان هر موضوعی داخل آن سلسله و موضوع است ، و در این صورت لازم میشود که رسول اکرم که در پایان و آخر سلسلهٔ انبیاء قرار گرفته است : فقط نبی بوده و فاقد عنوان و مقام رسالت باشد .
 و اگر از این کلامه فقط جنبهٔ نبوت را گرفته و بگوئیم : رسول اکرم چون دارای جهت و جنبهٔ نبوت هم بود ، از این جهت و ردی این جنبه و حیثیت ختم کننده انبیاء است ، و کلامهٔ خاتم النبیین فقط باین جهت (حیثیت نبوت) ناظر است : در این صورت باز دعوی ما ثابت شده و مقصود و منظور ما عملی میشود ، زیرا ثابت میشود که پس از آن حضرت نباید کسیکه دارای جنبهٔ نبوت باشد ظهور کند

۲ - سورهٔ فصلت ۴۱

وَاِنَّ لِكُنٰبٍ عَزِيزًا يَّاْتِيهِ الْبٰطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ تَنْزِيْلٌ ۙ
 حکیم حمید - قرآن مجید کتاب عزیز است که خط بطلان از پیش روی
 و از پشت سر آن نخواهد آمد و از جانب خدای حکیم و حمیدی نازل
 شده است

منظور از این آیه شریفه : اثبات دوام و همیشگی قرآن مجید است
 که برای همیشه در میان مردم باقی بوده ، و باطل و منسوخ نخواهد بود
 چنانکه اگر وزارت فرهنگ در بارهٔ یکی از کتابهای کلاسی دبستانها
 یا دبیرستانها چنین حکمی نموده و گوید - این کتاب کلاسی بومیلهٔ
 کتابهای مطبوعهٔ گذشته و آینده از بین نخواهد رفت و هیچگاه منسوخ
 و باطل نخواهد شد . بمقتضای حکم فرهنگ اعتبار و رسمی بودن آن
 کتاب برای همیشه ثابت و برقرار میشود .

پس قرآن مجید کتاب حق و رسمی الهی است، و برای همیشه اعتبار آن از جانب پروردگار جهان امضاء شده است

۳ - سوره بنی اسرائیل - ۸۸

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ آتٍ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا - بگو اگر همه جن و انس اجتماع نمایند تا مانند این قرآن را بیاورند البته نخواهند توانست اگر چه همدیگر را یاری کرده و در این مبارزه پشت به پشت یکدیگر بدهند .

از آنروزی که قرآن مجید با این آیه شریفه، برتری و تفوق و برتری و مند بودن خود را اظهار داشته و دعوی اعجاز نموده است: مخالفین قرآن و دشمنان اسلام از بهود و نصاری و بت پرست و زردشتی و مانوی همه بمقام مبارزه برخاسته، و بانهایت سرافکنندگی و مغلوبیت عقب نشینی کرده اند. عظمت و سیطره و حکومت قرآن چنان بر دلها مستولی و غلبه کرده است که همه بی اختیار بر قصور و عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده و زبان بمدح و ثنای قرآن گشوده اند

و تا امروز هزاران از اشخاص دانشمند و فصیح و خطیب و بلیغ و ادیب که برای تضعیف مبانی اسلام بوسائل گوناگون متوسل شده اند ولی در مقام مبارزه قرآن مجید بانهایت شرمندگی زانو بزمین زده اند.

تا امروز با وجود هزاران مخالفین و دشمنان آئین مقدس اسلام که: پیوسته در کمین نشسته و در جستجوی پیدا کردن راه حمله بوده، و برای بدست آوردن نقاط ضعف قرآن میکوشیده اند: هنوز حکومت و نفوذ و سلطنت قرآن مجید برقرار بوده، و رفته رفته بر استحکام و قدرت و عظمت آن افزوده میشود.

و طوریکه برقرار بودن و بقای سلطنت ظاهری (در باره يك سلطان) دوام آن، متوقف ببقای نفوذ و قدرت و تفوق و تسلط سلطان است؛ همچنین است دوام و بقای نفوذ و سلطنت معنوی و تشریحی، که وابسته ببقای قوت و نیروی معنوی و تفوق آن امر روحانی خواهد بود پس حکومت و نفوذ قرآن از لحاظ اعجاز آن، تا روزیکه نظیر آن آورده نشده است، برقرار و ثابت بوده، و حیلله گریها و دعوای برای بوج و اظهارات باطل مخالفین، همه در مقابل عظمت و نیروی معنوی قرآن مجید، نقش بر آب و محو خواهد شد

والبتّه ما در این مقام (بقای عظمت و اعجاز و حکومت قرآن) نیز تنها بقاضی نرفته، و نظر دانشمندان بزرگ و بیطرفی را که از مزایا و علوم قرآن آگاهند، مناط میگیریم

آری پیغمبر اسلام درستی و صدق دعوی خود را مستند باعجاز قرآن نموده، و میگوید: شما همه در مقابل قرآن عاجز و ضعیف و قاصر هستید، و باید در تحت سیطره و حکومت قرآن داخل شده و از احکام مقدس آن اطاعت و پیروی نمایید.

۴ - سوره نحل ۸۹

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرٰى لِّلْمُسْلِمِينَ - روزی میآید که در میان هر امت و طائفه شاهدی بر آنان مبعوث میکنیم (مراد روز قیامت است که از هر امت آن شخصیکه از جهت روحانیت و معرفت و بصیرت تفوق بر افراد آن امت دارد بر آنان شاهد میشود) و تورا نیز بر این شاهدین شاهد قرار میدهم و برای تو کتابی نازل کرده‌ایم

که در آن بیان هر چیزی هست و هدایت و رحمت و بشارت است بر مسلمین

این آیه شریفه از وجوه بر منظور ما دلالت میکند

۱- از جهت اینکه پیغمبر اسلام شاهد میشود بر تمام شاهدینیکه برای امتها معین خواهند شد، و چون شاهد محیط و ناظر و حاکم بر دیگران است، و رسول اکرم ﷺ در روز قیامت بر همه شاهدین امم جهان شاهد خواهد بود؛ پس برتری و حکومت و فضیلت آن حضرت بر همه طوائف و امم گذشته و آینده ثابت میشود

۲- از جهت اینکه قرآن مجید بیان کننده هر چیزی است، و در قرآن احتیاجات بشر تأمین شده، و کلیات حقایق و معارف و علوم (معارف الهی، علوم مبده و معاد، علوم مربوط به سیر و سلوک، تربیت، تدبیر منزل و مدینه، وظائف انفرادی و اجتماعی، و غیر ذلك) در این کتاب آسمانی مندرج است. و معنای خاتمیت همین است زیرا وقتیکه در دسترس بشر کتابی باشد که محتوی کاملترین قوانین اجتماعی و انفرادی و جامعترین وظائف صلاح و سعادت افراد است، و در عین حال از جهات دیگر (معارف، اخلاق، آداب) نیز کامل است؛ البته نیازی به کتاب دیگر نخواهد داشت.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در فصول مهمه (باب آن کُلِّ دَاقِعَةٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهَا الْأُمَّةُ لَهَا حُكْمٌ شَرَعِيٌّ - ص ۶۱) روایات چندی مربوط باین آیه شریفه نقل کرده است، و از جمله اینست که سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَخَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَأَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ - خداوند ختم کرده است بواسطه نبی شما انبیاء را و نبی دیگری پس از آن حضرت تا بابد نخواهد بود و ختم کرده است باقرآن همه کتابهای سابق را و کتابی پس از آن تا بابد نازل

تخواهد شد و نازل فرموده است در قرآن مجید بیان هر چیز را .

۵ - سوره فرقان - ۱

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ است آن خدا، بیکه قرآن را بر عبد خود نازل فرموده و او را برای عالمین نذیر قرار داد است .

ابو هلال عسکری در فروق لغویّه (باب السادس والعشرون ص ۲۲۷) گوید برخی از دانشمندان گفته اند که اهل هر زمان عالم است ، و بعضی عقیده دارند که عالم عبارت از مجموع موجوداتیست که در محیط فلک واقع هستند

در اغلب در مفردات گوید : عالم مانند خاتم و طابع اسم است برای چیزی که آلت و وسیله باشد برای معرفت صانع و آفریننده آن ، چنان که خاتم اسم چیز است که وسیله ختم باشد ، پس عالم اطلاق می شود بر مجموع آنچه در تحت فلک است : زیرا که جهان وسیله و آلت معرفت است (أُولَئِكَ يَنْظُرُونَ فِي مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) .

و در صحاح اللغة گوید : عَالَمٌ (بفتحین) بمعنی علامت است ، و عالم بمعنای خلق است ؛ و عالمون بمعنی اصناف خلق است پس در صورتیکه متوجه بماده و هیئت کلمه عالم باشیم : خواهیم فهمید که این کلمه عبارت از خلق و هیئت است که دلالت داشته باشد بر آفریننده : خواه آن هیئت در وجود يك موجود فرض شود چون وجود يك فرد از بشر ، و خواه هیئت از افراد و طایفه و جمعیتی را فرض کنیم مانند يك قبیله ، یا اهالی يك مملکت ، یا مردم يك شهر ، یا يك مملکت ، یا يك زمان ، و البته این کلمه در مرتبه اول اختصاصی بمقلا ندارد و بمعنای جماد و نبات

وحیوان نیز شامل می شود (اگرچه معرفی کردن عالم انسان قویتر و حساس تر است) ولی چون با واد و نون جمع بسته شد مخصوص طبقات بشر و افراد انسان خواهد بود.

و در نتیجه، از چگونگی تعبیر این آیه شریفه استفاده می شود که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شده است برای انذار همه طبقات مردم و اهالی جمیع ارضه و امکانه و تمام ملل و اقوام.

و این عمومیت از آیات دیگر بطور صراحت معلوم می شود: وَمَا اللَّهُ بِرَبِّدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ، أُولَئِكَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ. پس صیغه جمع (عالمین) در مواردیکه قرینه بر تخصیص نباشد: افاده عمومیت و شمول کرده، و بر تمام افراد انسان از اولین و آخرین و از ملل مختلف و طبقات مردم شامل خواهد بود.

۶ - سوره بقره آیه ۱۰۶

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - آیتی از آیات الهی منسوخ یا فراموش شده و متروک نمی شود مگر این که می آدریم آیتی را که بهتر از اولی یا نظیر آن باشد.

پس کتابیکه بعد از قرآن مجید بعنوان کتاب آسمانی و هدایت بشر نازل می شود: میباید از هر جهت بهتر و جامعتر و مفیدتر از قرآن باشد، و ما اگر دین مقدس اسلام و قرآن مجید و احکام و آداب اسلامی را با کتاب سرابا اغلاط (لفظی، ادبی، معنوی) بیان و اقدس و مطالب و احکام مسخره آمیز و درهم و خنده آور آنها مقایسه کنیم: پاینده بودن و همیشگی دین اسلام ثابت خواهد شد.

((اشتباه یا تعجب))

در اینجا خواننده گرامی تعجب میکند که با وجود این روایات و آیات صریحه چگونه ممکن است کسی برخلاف این مطلب مسلم اظهار رأی و دعوی خلافی کند! و یا بالاتر از تعجب، بجا است که این صراحت بیان و روشنی مطلب موجب شبهه و تردیدی بوده و خیال شود که بطور مسلم در مقابل این بیان و برهان، سخن محکمتر و برهان قویتری موجود است

و ما برای رفع این توهم، ناچاریم بحقام جسارت آمده و خواننده را متوجه کنیم که: در خلال این کتاب مطالب عجیبتر و دعویهای پوچتر و بسی مستتری از اینطایفه خواهید شنید که انکار خاتمیت در مقابل آنها تعجب آور نیست

وقتی که سید باب و میرزا بهاء با آن مقامات روحانی و علمی صفری که دارند دعوی ولایت و بلکه دعوی نبوت و بلکه دعوی الوهیت میکنند، وقتی که این دو نفر نوشته‌های خنده‌آور و مست و مغلوب خودشانرا در مقابل قرآن میجود بنام کلمات آسمانی بمردم عرضه میدارند، چه جای عجب است سخنهای دیگری نیز در مقابل برهان و حق مسلم بزبان بیاورند. و برای اطمینان خاطر شما خوانندگان محترم، عبارتیرا که در همین موضوع در یکی از کتابهای اینطایفه است نقل میکنیم

در مصباح هدایت (ج ۳ ص ۴۰۷) در ضمن شرح حال یکی از مبلغین بهائی بنام شیخ محمد ناطق اردستانی اصفهانی (متوفی ۱۳۵۵ قمری در طهران) از قول خود او نقل میکند

واما شبهه ثانی (خاتمیت) باقی بود، تاروژی در ضمن تحقیقات مراجعه به قرآن مجید و باین آیه تصادف کردم. وَلَوْ شِئْنَا لَبعَثْنَا مِنْ كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ .. الخ معلوم میشود جناب ناطق چون باین آیه تصادف میکند: شبهه خاتمیت ادرفع شده و برای بعثت انبیاء مانعی نمی بیند

اولا - جناب ناطق آیه را که در سوره فرقان (۴۸) است، تحریف کرده و تصرف میکند، و آیه چنین است وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ شِئْنَا لَبعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا - ما رحمت خودمانرا در میان مردم جاری کردیم تا عتذکر و متنبه شوند ولی اکثر مردم کفران و مخالفت و درزیده و در مقابل حق و فضل پروردگار متعال راه خطا و عناد را پیش گرفتند، و اگر ما میخواستیم هر آینه در هر آبادی و قریه ای پیغمبر را برمی انگیزتیم که آنانرا به ترس و اجبار، براه صلاح دعوت کنند.

وثانیاً - جناب ناطق از معنای کلمه (لَوْ) غفلت کرده است که بقول علمای ادب و لغت مربوط بزمان گذشته بوده و در قضایاتی که محقق نشده است استعمال میشود، مانند آیه شریفه - لَوْ كَانَتْ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا - اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از پروردگار متعال بود هر آینه در جهان فساد و اختلال دیده میشد.

وثالثاً - بر فرض اینکه معنای آیه شریفه مربوط بآینده بوده و چنین باشد - اگر بخواهیم در هر سرزمینی برای اهالی آنجا پیغمبری مبعوث میکنیم: باز مدعی و مقصود ایشان حاصل نخواهد شد، زیرا توانستن دلالت بر وقوع و تحقق نمیکند، مثلاً در همین سوره فرقان (۴۵) میفرماید: أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا - آیا

متوجه نشدی که پروردگار تو چگونه سایه را پهن و منبسط میکند و اگر میخواست او را ساکن و ثابت قرار میداد آیا نسبت باین آیه میتوانیم بگوئیم که «علا سایه آفتاب ساکن و ثابت است» ؟

درابعاً - مضمون این آیه شریفه اگر محقق و واقع باشد لازم است در هر قریه و آبادی پیغمبری مبعوث گردد ، پس خوب بود جناب ناطق از پیغمبر قریه خودش پیروی کرده و او را پیدا کرده و تردیح مینمود نه پیغمبر شیراز و نور مازندران را آنهم پیغمبرانیکه هیچگونه جنبه انذار نداشتند .

وخامساً - خود این آیه شریفه دلالت بر نفی بعثت انبیای دیگر (که مورد تقاضا میل مخالفین بود) میکند ، زیرا در آیه بعد میفرماید: *فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا* - پس تو از مردم مخالف پیروی نکرده و در مقابل آنان مجاهدت و مبارزه سخت کن . و تو را باید بجای پیغمبرانیکه آنان توقع دارند به تنهایی مشغول تبلیغ و انذار باشی .

وسادساً - این آیه را با آیه اول سوره فرقان (*تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا*) که ما در چند صفحه پیش استدلال کردیم و هر دو در يك سوره هستند لازم است ضمیمه کرده و مقصد را بفهمیم

پس شما از همین يك مورد خواهید فهمید که : سخنان اینطایفه

تا چه اندازه بی پایه و دست و موهون است

و چون خواننده محترم بحقیقت موضوع متوجه شده و اصل مطلب را بطور کامل و واضح درك کرد : نباید بأمثال این اوهام و مغالطات و بافندگیهای بی اساس اعتناء کرده و فکر و وقت خود را ضایع کند .

و ضمناً لازم است دوستان جناب ناطق متوجه باشند که : شبهه ثانی از که موضوع خاتمیت بوده است بجای خود باقی است ، و تا این شبهه را از راه برهان محکم و منطقی صحیح رفع نکرده اند : نباید برخلاف آن راه رفته و سخن گویند و مسأله است که هرگز آیات و روایات بآن صراحت قابل ردّ و رفع نخواهند بود
و از این قسمت در ابواب آینده کتاب بطور شرح و تفصیل بحث خواهیم کرد

اصل دوم

((حضرت ولی عصر علیه السلام امام دوازدهم))

شیمه معتقد بظهور امام دوازدهم است
این اعتقاد از کجا آمده است ؟
آیا این عقیده متکی بدلائل و براهین است ؟
خصوصیات این اعتقاد چیست ؟
نخستین راهیکه سید باب از آن راه مقاصد خود را انجام داده ،
و دعای خود را پابرجا و برقرار نموده ، و از حسن اعتقاد و سادگی عوام
مسلمانان استفاده نمود : اعتقاد بظهور امام دوازدهم بود
و بسی مناسب است که ما هم از آن راهیکه سید باب وارد شده ،
و دعوی باطل خود را بر مردم عوام تحمیل نموده ، و جمعی ساده لوح را
اغوا کرده است : وارد شده ، و گمراهی داشتند عمده و حيله گری او را
روشن و واضح کنیم
موضوع وصایت و امامت روی مصالح و جهاتی که در اینجا مقنضی

ذکر آنها نیست: در قرآن مجید بصراحت و تفصیل مورد بحث واقع نشده است، ولی از ابتدای ظهور اسلام پیوسته در میان مسلمین و محدثین و علمای اسلام مورد مذاکره بوده، و از رسول اکرم ﷺ و از هر یکی از یازده امام علیهم السلام در این قسمت روایات و اخباری در کتب معتبره عامه و خاصه نقل شده است.

اگرچه این موضوع جهت فارق در میان عامه و خاصه قرار گرفته، و عامه با موضوع وصایت خاصه مخالفت میکنند، ولی با این حال خود ایشان در کتابهای معتبر و صحیح خود روایات زیاد را نقل کرده، و بلکه در این باب کتابهای مستقلی نیز نوشته اند.

و مخصوصاً موضوع امام دوازدهم علیه السلام که غایب شده و پس از زمانی دراز و طولانی ظهور خواهد کرد: از همان زمان پیغمبر اسلام مورد بحث و مذاکره بوده، و در تمام کتابهای معتبر و صحیح درج شده است.

و در نتیجه اخبار متواتره و احادیث کثیره، جماعت شیعه از همان روز اول معتقد شدند که: پس از رسول اکرم ﷺ دوازده نفر بمقام وصایت آن حضرت نائل خواهند شد، و ضمناً همه میدانستند که وصی دوازدهم غیبت مفصلی نموده و سپس بعد از طول زمان ظهور خواهد فرمود. و این عقیده در خصوص شخص معین (یعنی امام دوازدهم که پس از بلا فصل امام یازدهم است، و در سال (۲۵۵) هجری متولد شده و اوصاف معینی دارد) میباشد.

اینست که شیعه پیوسته در انتظار ظهور آن حضرت بوده، و در تألیفات خودشان علائم مخصوصی برای این ظهور ذکر کرده اند، و حتی جمعی از اشخاص پرهیز کار و صالح و برجسته نیز بمحض مبارک آن حضرت

بطور غیر رسمی مشرف شده‌اند، و تفصیل این قسمت‌ها در کتب مفصله (اکمال الدین صدوق، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی، اصول کافی، سیزدهم بهار، و غیر آنها) مندرج و مضبوط است، و ما بقصد تبیین چند حدیث از صدها روایات معتبره که در کتابهای حدیث ضبط شده است نقل می‌کنیم:

صدوق در کتاب اکمال الدین (باب ۳۸) از حضرت امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند که: فقال يا احمد بن اسحق اولاً كرامتك على الله عز وجل وعلى حُجَّجِهِ ما عرضت عليك ابني هذا انه سُمِّيَ برسول الله صلى الله عليه وآله و كُنِيْتَهُ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا - پس از اینکه فرزند خود را نشان داد، فرمود: ای احمد بن اسحق اگر برای تو مقام و محبوبیتی در نزد خدا و حججهای انبیا این بجه را بتو نشان نمیدادم این فرزند من است و نامیده‌ام او را باسم رسول اکرم و بکنیه او که جهانرا با عدل و داد پر خواهد کرد پس از اینکه ازستم و جور پر شود

باز در باب (۲۳) از حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که: ثُمَّ الزَكِيُّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا هُوَ لِأَبِي بَاجِبٍ وَخُلَفَائِهِ وَأَوْصِيَاءِهِ وَأَوْلَادِهِ - پس از اینکه اسامی و اوصیای خود را ذکر نمود، میفرماید پس از امام دهم پسر او حضرت حسن بن علی و بعد از او پسرش قائم بحق و مهدی امت من است که پر خواهد کرد روی زمین را با داد و عدل هنگامیکه ظلم و ستم زمین را فرا گیرد و این دوازده نفر اوصیاء و اولاد و خلفای من هستید

باز در باب (۳۴) از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا

هو النخامس من ولدی که غیبهٔ یطول آمدها . یونس بن عبدالرحمن که از بزرگان و دانشمندان شیعه است میگوید : عرض کردم بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام که آیا شما قائم بحق هستید؟ فرمود : من قائم بحق هستم ولی آن قائم بحقیقکه (شخصی نه وصفی) روی زمین را از دشمنان خدا پاک کرده و از عدل و داد پر میکند پس از پر شدن آن از جور و ظلم ، پسر پنجم منست که برای او غیبت طولانی خواهد بود .

و در مجلد سیزدهم بحار الأنوار (باب ما روی عن الجواد علیه السلام) از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل میکنند که : وارد شدم بخدمت مولایم امام جواد علیه السلام و میخواستم بیرسم از اینکه آیا قائم همان مهدی است یا غیر او است؟ ویش از سؤال من فرمود : ای ابوالقاسم قائم ما همان مهدی است که واجب است انتظار در غیبت او اطاعت و تسلیم هنگام ظهور او ، و پسر سوم من خواهد بود از نسل من ، و سو کند بخداوند اگر از مدت دنیا باقی نباشد مگر بکروز هر آینه خداوند آن یکروز را طولانی میکند تا مهدی ما خروج کرده و روی زمین را پر از داد و عدل کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد

و ما در اینجا علامتیرا که از مجموع روایات و اخبار وارده در کتابهای مربوط استفاده میشود : بطور اجمال ذکر میکنیم ، و اگر کسی شرح آنها را بنخواهد بکتابهای مزبور و مربوط که مطبوع و در دسترس همه است مراجعه نماید .

علامات مخصوص و باید متوجه شد که : هر یکی از این علامتها قائم از اخبار و خصوصیاتیکه ذکر میشود ، نتیجه و حاصل روایات بسیاری است که در اینجا از آنها انتخاب

شده است ۱- آنحضرت پسر نهم حضرت حسین بن علی (ع) است ۲- مانند نوح نبی طول عمر خواهد داشت ۳- غیبت بسیار دراز و طولانی خواهد کرد ۴- ولادت آن حضرت مخفی خواهد شد ۵- پسر ششم حضرت صادق (علیه السلام) است ۶- پسر حضرت امام حسن بن علی بن محمد (ع) است ۷- روی زمین را با عدل و داد پر کرده و جوز ظلم را برطرف میکند ۸- اسم و کنیه او مطابق اسم و کنیه رسول اکرم (ابوالقاسم محمد و آلِهِ) خواهد بود ۹- دین مقدس رسول اکرم را که اسلام است ترویج کرده و حقائق قرآن مجید را در میان مردم نشر خواهد داد ۱۰- مادر آنحضرت نرجس خاتون دختر یوشما است

هر یکی از این علامات ده گانه تواتر معنوی دارد، و شیعه منتظر

ظهور چنین شخصی است

مرحوم شیخ احمد احسانی مبشر باب (بقول خود باب) در جوامع الکلم جلد اول از صفحه (۴۰) تا صفحه (۹۰) درعلائم مخصوصه و اسامی و اصحاب و خصوصیات ظهور آنحضرت بحث کرده است، و در صفحه (۵۴) از عوالم و اکمال نقل میکنند که چگونه رسول اکرم تصدیق میشود در امر عمار که فرمود - جمعیت ظلم کننده او را شهید میکنند، و همچنین در باره امیر المؤمنین که فرموده عمار حسان مبارکتر با خون سرش خضاب خواهد شد، و همچنین در باره حضرت مجتبی که بواسطه سم دادن او را شهید میکنند، و نیز در باره حضرت سید الشهداء که او را در سرزمین کربلا شهید خواهند کرد و ولی تصدیق نکنیم پیشگویی او را نسبت بحضرت قائم در صورتیکه غیبت و ظهور او را با تمام خصوصیات و اسم و نسب خبر داده است آیا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تمام اقوال و اعمال خود صادق

نیست؟ و آیا حقیقت اسلام غیر از تسلیم شدن و پذیرفتن همه احکام و امور دینی است؟

و در صفحه (۲۴۸) از جلد دوم جوامع میگوید و خلافت ظاهری حضرت قائم علیه السلام از آغاز امر تا با هر روز که سال هزار و دویست و سی و چهار هجری قمری است، پوشیده و پنهان است، و در این مدت که نه صد و هفتاد و چهار سال میشود، و آن حضرت امروز موجود زنده بوده و در امکانه مختلف سکنی میگیرد، تا روزیکه بانهایت قدرت و تمکّن ظهور کرده و سراسر روی زمین را با داد و عدل پر کند، و مدت سلطنت آن حضرت هفتاد سال خواهد بود

و سید کاظم رشتی استاد باب در وصیت نامه خود که در اول مجموعه الرسائل او چاپ شده است، میگوید و شهادت میدهم که شخص دوازدهم از اوصیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت ابوالقاسم حجة بن الحسن الهادی الخلف القائم است، و ما انتظار ظهور او را داریم تا روزی زمین را که با ظلم و جور پر شده است عدل و داد بخشد، و آنحضرت زنده است و نخواهد مرد تا روزیکه جبت و طاغوت را از میان برداشته و باطل نماید

آری جماعت شیعه منتظر ظهور امام دوازدهم علیه السلام هستند، با آن خصوصیات و اوصافیکه ذکر نمودیم

و جمعی از اشخاص شهرت خواه و دنیا پرست از استفاده سوء این فرصت استفاده کرده، و بنام باب و نائب و مهدی و امام دوازدهم و غیر اینها، دعوی مقاماتی کرده و هر یکی باندازه فعالیت و موقعیت خود جمعی را بدور خویش جمع نموده و فتنه و فساد در اجتماع برپا کردند.

و بعضی از این مدعیان (مدعیان مهدویت یا قائم منتظر بودن) به مراتب بیش از سید باب و میرزا بهاء پیروان و اتباع پیدا کرده ، و دامنه فعالیت و تبلیغات آنان بسیار وسیعتر بود . مانند محمد بن عبدالله بن تومرث در شمال آفریقا و محمد احمد مهدی سودانی و امام احمد قادیانی هندی و عبیدالله مؤسس سلسله فاطمیین مصر و دیگران (۱) .

و چون دعوی مهدویت در ایران (که مرکز ملت شیعه بوده و اهالی بموضوع مهدی آشنا هستند) مشکل بوده داین عنوان باشخص سیدعلی محمد شیرازی هیچگونه سازگار نبود : سید باب در آغاز امر خود ، دعوی

(۱) محمد بن عبدالله بن تومرث المهدی الهرغی اصلش از جبل سوس از مغرب آفریقا است ، سپس بهراق و حجاز مسافرت کرده و از دانشمندان و علمای ممالک خود مانند غزالی و دیگران استفاده نموده ؛ و بعد بسوی مراکش برگشته و بتدریج جمعیت زیادی را مطیع خود کرده و شهرها را فتح نموده و دولت بزرگی را تاسیس کرد . ابن خلیکان (ط طهران ص ۱۴۴ مجلد دوم) بطور تفصیل شرح حال او را مینویسد

و محمد احمد المهدی الودانی در سال (۱۸۲۸ م) متولد شده ، و در خرطوم و حوالی آن زندگانی کرده ، و پس از تحصیل علم و معرفت و حفظ قرآن دعوی مهدویت نموده و پفتوحات بزرگی نائل گردیده ، و در حدود ده ملیون تبعه پیدا کرد . رجوع شود بفتح باب الابواب ص ۸۲

و میرزا غلام احمد قادیانی هندی در سال (۱۸۳۲ م) متولد شده ، و پس از تحصیل علم و اطلاع ، مردم را بتعالیم خود دعوت کرده ، و دعوی مهدویت نمود ، و کتابهای زیادی از او مطبوع و منتشر شده ، و پیروان زیادی پیدا کرده است

و شرح حال عبیدالله و سلسله فاطمیین مصر در تمام کتابهای تاریخ بطور تفصیل ضبط شده است

و باید دانست که تا بحال قریب پنجاه نفر دعوی مهدویت نموده و هر یکی با اقتضای فعالیت و جر بزه و موقعیت خود پیروانی داشته ، و تا مدتی پیشرفت نموده است .

بایست (باب و وسیله شخص مهدی) نموده ، سپس که آب صاف را گل آلود و عقائد پاک مردم را مشوش و کدر کرد شروع بدعوی مهدویت نموده و اظهار کرد که من همان مهدی موعود و شخص منتظرم .

البته در این مقام لازم بود که فعالیت زیادی خرج کرده و نصوص اخبار و صراحت روایات مربوطه را تأویل و تضعیف و هموار کرده ، و بالأخره بوجود و ظهور خویش تطبیق نماید .

اگر چه در این راه تا اندازه بی فعالیت کرد ، ولی آنطوریکه لازم بود ممکن و میسر نمیشد ، تا اینکه مجبور گشت و دعوی خود را باز عوض کرده و اظهار داشت که من قائم موعود و نبی منتظر و صاحب رسالت و دین جدید و دارنده کتاب مستقلی هستم

و ما در قسمت اول کتاب موضوع خاتمیت پیغمبر اسلام و همیشه و پاینده بودن آمین مقدس اسلام را ثابت کردیم ، و در اینجا برای ثابت و روشن شدن قسمت مهدویت ، که به چگونگی با حفظ خصوصیات گذشته بسید باب تطبیق نمیکند مختصری از حالات و حسب و نسب سید را ذکر میکنیم .

سید علی محمد سید محمد رضا طووریکه در کواکب

سید علی محمد سید محمد رضا طووریکه در کواکب

درباره و مقاله سیاح و سایر کتابهای خودشان نوشته شده است در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در اول

محرم در شیراز متولد گشته ، و پدرش در ایام طفولیت او دنیا را بدرود گفته و یکی از احوال او که حاجی سید علی تا چربود او را تحت کفالت خود در آورد ، و مادر سید علی محمد فاطمه بیگم نام داشت

در آمین باب (ص ۱) گوید : پدر سید علی محمد سید محمد رضا و نام

جدش سید ابراهیم است که پسر سید فتح الله میباشد ، و سید در کتاب بین

و در سوره (۶۶) گوید و ما هو الاعبد لله لِحُجَّةٍ يَدْعُو النَّاسَ لِدِينِ اللَّهِ الْخَالِصِ
و در سوره (۷۶) گوید: قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ عِنْدِهِ
حُجَّتِهِ الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ وَأَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ رَأَى أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ قَدْ اسْمَرَ الْمَلِكُ
لِدَوْلَتِهِ فَاسْلَمُوا أَمْرَ اللَّهِ

و در سوره (۸۶) گوید: وَيَقُولُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَا كُنْتَ
عَلَى الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ الْأَمَامِ حُجَّةَ اللَّهِ الْعَقُّ قَدْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَإِنَّ الْحُجَّةَ شَاهِدٌ عَلَى بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ

و در سوره (۹۸) گوید: اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْرُوا عَلَى الْأَرْضِ
بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً حَتَّىٰ ظَهَرَتِ الْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا بِبَقِيَّةِ اللَّهِ
الْمُنْتَضِرَ وَعَمَلُوا لِلَّهِ الْحَمْدَ عَلَى سَبِيلِ الْبَابِ مَعْمُوداً

و در سوره (۱۰۲) میگوید: قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا بَرَدُونَ
الذِّكْرَ كَافَّةً وَطَيَّبُوا الْأَرْضَ لِلْحُجَّةِ

و در چند مورد از همین کتاب با اسم شریف حضرت بقیة الله و اسامی
آباء طیبین آنحضرت تصریح کرده است.

و در آئین باب (ص ۱۴) از کتاب صحیفه بین الحرمین سید باب
نقل میکند: وانه لکتاب قد نزل من لدن بقیة الله امام حق قدیم وانه
لهو الحق فی السموات والارض لا یعزب من علمه شیء ولا یحیط بذکره
خلق وانه لامام حی عظیم ... قُلْ إِنِّي أَنَا عَبْدٌ مِنْ بَقِيَّةِ اللَّهِ قَدْ آمَنْتُ بِاللَّهِ
وَآيَاتِهِ وَمَا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَنْعَامِ اسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللَّهِ
مَنْ لَدُنْ عُبْدِهِ ... الخ.

چشم بندی و آری سید باب در ابتدای امر که نقشه جدیدی
 خیانت آشکار کشیده بود نمیتوانست یکدفعه موضوع قائم **بهاء**
 و غیبت را که تمام کتب روایات از فریقین (شیعه و
 سنی) تصریح کرده و از ضروریات عقاید شیعه محسوب است، انکار کند.
 بلکه خود او هم مشکل بود که چنین جرأت و جسارتی از خود نشان دهد،
 ولی این معنی بتدریج درست شد، و پس از آنکه ابواب تأویل گشوده شد
 و یکایک مطالب را تأویل کرده و اذهان مردم را مشوش و آلوده کردند
 بصراحت بوجه این مطلب را منکر شدند و از یکطرف هم چاره نداشتند
 زیرا تأویلاتیکه میکردند بسیار سست و موهوم بود، مثلاً جمعی از
 نویسندگان بهائی بانهاایت پرروئی و بیشرمی نوشته اند که مقصود باب
 از اینجملات بهاء الله است

و در این صورت جناب باب از جانب یکی از پیروان خود (آن هم از
 اصحاب درجه دوم یا سوم خود) مبعوث شده، واسم او واسامی آباء او را
 عوضی گفته، و روی این عمل مردم را گمراه و اغوا مینماید.

و دیگر اینکه: سید باب با این علاقه و محبت با او، برای خود
 جانشین و نایب تعیین میکند (صبح ازل) که دشمن درجه اول میرزا بهاء
 است، و لابد این تعیین هم در حقیقت از جانب خود بهاء بوده است زیرا
 در جملات گذشته خود باب تصریحاً ادعای کرد باینکه آیات نازل از جناب
 حجة الله منتظر است

عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۵) میگوید: و در نخستین کتابیکه
 در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهائی بآن
 شخص غالب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و اعتماد در تمهید

مبارای خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارتمست: يا بقیة الله قد فديتُ بكلی لك ورضیتُ السبَّ الخ .
عبدالبهاء در این سخن خود بجنایت علمی شکفت آوری مرتکب شده است: ادلگه از آن خطایهاییکه در همین کتاب تصریح باسم و نسب آن شخص غائب شده است، هیچگونه اسمی نبرده است.

و نایباً شخص غائبی که از او استمداد و استفاضه میشده است، بمیرزا بهاء تطبیق نموده است، در صورتیکه میرزا در آن روز یکی از پیروان و متدینین بدین او بوده، و طبق دستور حکم سید رفتار مینموده است.
نکته - میرزا بهاء بقول خودشان در آن روز هیچگونه سمت نبوت و ولایتی را نداشته و شخص غیر نبی مهبط وحی و الهام نیست تا برسد باینکه بدیگران افاضه و امداد و الهام بنماید.

رابعاً - صدها جملات دیگر در این کتابست که قابل انطباق بمیرزا نیست مانند (و يقول المشركون من اهل الكتاب ما كنت على الأمر من عند الامام حجة الله - من عند حجة القائم المنتظر) که منظور مشرکین (مخالفین باب) حضرت بقیة الله امام دوازدهم بوده است، و در آن روز اسمی از میرزا نبوده تا برسد باینکه مقام و منزلت او پیش مخالفین نیز آشکار گشته، و بعنوان حجة قائم منتظر مشهور باشد.

و خامساً - عبدالبهاء ما قبل جمله مذکوره را عمداً نقل نکرده است (يا سيد الأكبر ما انا شيء الا وقد اقامتني قدرتك على الأمر وما اتكلت في شيء الا عليك) زیرا این جمله صراحت دارد در ولایت و حجة فعلی بودن و قدرت و نفوذ داشتن آن شخص غائب.

و سادساً سید باب در نوشته های اخیر خود، چگونه میگوید: من

خود حجة موعود و امام منتظر و قائم بحق هستیم .

و سابقاً - سید باب باز پس از چند سال دعوی نبوت کرده و کتاب جدید و دین تازه تأسیس نموده و خود را از جانب پروردگار برانگیخته میدانند ، و در آن روز هنوز میرزا بهاء (بقول خودشان) مبعوث نشده بود .
- و ثامناً - میرزا خود در موارد زیادی به پیروی و تبعیت خود از سید باب تصریح میکنند ، مخصوصاً در نوشته های اولیه خویش ، چنانکه در پدید (۲۳۵) میگوید : فَوَضُّتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ حَسْبِي وَمُهَيِّنِي وَنَاصِرِي وَبِكَ أَكْتَفِيْتُ عَنِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَالْحَمْدُ لَكَ إِذَا نَكَ أَنْتَ مَبْعُودِي - الخ

موعود و منتظر و عجیبت و شکفت انگیز تر اینست که : چون میرزا بهاء بآریکه نبوت نشسته و اغنام الهمیر ابدور خود

دومی !!
جمع نمود ، موضوع نبوت و مقام خود را اصل مسلم گرفته ، و خود را باز مانند باب شخص موعود و منتظر دید چنانکه در اقدس (ص ۱۰ س ۱۶) میگوید : لَمَّا جَاءَ الْوَعْدُ وَظَهَرَ الْمَوْعُودُ اخْتَلَفَ النَّاسُ وَتَمَسَّكَ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا عِنْدَهُ مِنَ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ - هنگامیکه شخص موعود ظاهر شد مردم اختلاف کردند و هر کسی بظن و وهم خود سخنی گفته و استدلالی نمود

در صورتیکه مسلمین از هزار سال پیش منتظر ظهور امام دوازدهم از اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام هستند که او پسرنهم آن حضرت و پيام حضرت محمد مهدی و پسر بلا فصل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که در پرده غیبت مستور میباشد ، و بجز آن حضرت در خلال این هزار سال شخص دیگری را منتظر نبودند ، و تمام مسلمانان جهان از سال نخست

ظهور اسلام تا با مرد زهمه اتفاق دارند که : پیغمبر اسلام آخرین پیغمبری است که پس از آن حضرت ، پیغمبری نخواهد آمد و این معنی یکی از ضروریات عقائد مسلمین بوده ، و هیچگونه جای تردید و شکی نبوده است .

پس وعده از شخص دیگر نگرفته بودند ، و مسلمین موعودی نداشتند و منتظر امام و پیغمبری بجز پسر بلا فصل حضرت عسکری علیه السلام نبودند ، و آن حضرت هم که تا با مرد ز ظاهر نشده است ، اگر چه صدها مدعیان دروغی در بلاد مختلف جهان پیدا شده ، و هر یکی جمعی را براه ضلالت و باطل کشیده است .

و چقدر این دو نفر حرفهای نسنجیده و متخالف میگویند : گاهی سید باب دعوی بایست از طرف امام میکند ، و گاهی دعوی امامت و قائمیت میکند ، و گاهی دعوی نبوت میکند ، و گاهی دعوی الوهیت میکند ، و سپس میرزا بهاء نیز که می بیند دنیا جنگل و هرج و مرج است شروع بدعوت کرده و خود را موعود و منتظر مردم میخواند ، و بزور اصرار میکند که مردم مرا خواسته و انتظار ظهور مرا داشتند ، و بکلی دعاوی و نوشته ها و سخنان سید باب را زیر پا گذاشته و تمام آنها را معدوم فرض می کند

و در اینجا نیز حیل و دزدی و خیانت دیگر حضرات روشن میشود ، زیرا نویسندگان این طائفه در مقام اثبات سید باب و میرزا بهاء که هر یک بطور استقلال دعوی ظهور و موعودیت و منتظر بودن نموده اند ، مجبور شده اند باینکه : روایات مربوطه با امام دوازدهم علیه السلام را دو قسمت نموده (البته هزاریک روایات که قابل تطبیق و تأویل است ، آن هم با قطع و تبدیل

کلمات) به‌ضی‌را بسید و برخیرا بمیرزا منطبق نمایند ، و گاهی هم اشتباه کرده يك عنوانرا بسید و هم بمیرزا تطبیق داده‌اند

و بسی خنده آوراست که اینها خودشانرا موعود و منتظر مسلمین میدانند ، و در غیر حال روایاتیرا که مربوط بغیبت و ظهور و امام منتظر است ضعیف و موهوم معرفی میکنند بهاء در اقتدارات (ص ۱۵۰ س ۱) میگوید : مشاهده در اهل فرقان نمائید که کلاً قصص قبل و اوهاّم از سیل مالک آنان دور نمود ؛ اگر از علامات و اخبار و شرائط موهومه که در دستشان بود چشم میپوشیدند ... الخ .

پس در صورتیکه روایات مربوطه با امام دوازدهم ضعیف و موهوم است : از کجا عنوان قائمیت و منتظر بودنرا استفاده میتوان کرد ، و زمینه برای این عناوین باقی نخواهد ماند آری این حرف در مقابل روایات کثیره و اخباریکه قابل تطبیق باین مدّعیین نبوده و بلکه از هر جهت منافی دعاوی و مخالف اوصاف آنان است ؛ ضروری و لازم بوده است ، و میرزا چاره‌آبجرا این حرف نداشته است .

نمونه از تأویل در مکاتیب عبدالبهاء (ص ۲۵۲ س ۸) میگوید :

علائم ظهور اگر اهل فرقان فریاد بر آرند که حضرت اعلی روحی له الفداء فرمودند من موعود فرقانم و

قیامت برپا شد و طامه کبری ظاهر گشت ، این کان هذا هو القائم الموعود ؛
 آبن سیفه المسلول و آبن لوائه المعقود و آبن جنوده المجهّده و آبن الأئنة
 و الأئنة آبن تر و بجهه للشريعة القراء و آبن تعمیمة للطريقة السمحة البيضاء
 آبن طیران النقباء و النجباء و آبن اجتماعهم فی أم القرى آبن القیامة الكبرى
 آبن المیزان آبن الصراط آبن الحساب آبن الجحیم المتسفرة و آبن الجنة

الْمُتَّبِعَهُ أَيْنَ الْكَوْتُرِ وَالسُّلْسَبِيلِ وَأَيْنَ الْكَارِ الْمَمْزُوجَةِ بِالْكَافُورِ وَالرَّجَبِيلِ
 اَيْنَ الْحُورِيَّاتِ الْقَاصِرَاتِ الطَّرْفِ فِي الْخِيَامِ وَأَيْنَ الْوِلْدَانِ الْمُخَلَّدُونَ
 كَأَنَّهُمْ لَوْلُوكُمْ مَكْنُونٌ أَيْنَ الْمَلَائِكَةِ الْغَلَاظِ الْإِسْدَادِ وَأَيْنَ السَّلَاطِدِ وَالْأَغْلَالِ
 وَأَيْنَ وَأَيْنَ ، حضرت اعلى روحى له الفداء مي فرمايند كه جميع اين شروط
 و علائم و وقایع در لیمح البصر واقع و لكن ناس از مشاهده اش محتجب.. الخ .
 نمیدانم شروط و علائمیكه احدى در دنیا بحقیقت و قعانی آنها
 متوجه نیست و باید پس از ظهور و وقوع از جانب شخص مدعی تفسیر بشود؛
 برای چه ذکر میشود ؟ و فائده اینگونه از علائم چیست ؟ و آیا شخص عاقل
 چنین علامت و نشانه را ذکر میکند ؟ و آیا آدم خردمند از این قبیل علائم
 و آثار (نشانه ها) تیکه فقط طبق تفسیر و ادعای شخص مدعی صورت خارجی
 پیدا می کنند) میتواند بصدق مدعی پی برده ، و دعوی و گفتار او را
 تصدیق بنماید ؟

اگر بشما گویند : این صد تومانرا میبرید و در كوچه معین بیک
 نفر سیدیكه نامش محمد و پسر حسن از طائفه فلان و در علم و دانش و معرفت
 در مرتبه اول بوده و دارای مرتبت و مقام و شخصیت و جلال و عظمتی است ،
 میدهید ، و متوجه باشید كه : پیش از رسیدن بآن كوچه بكنفر دجال
 (دروغگو) خود را بادشیه کرده ، و مقام او را دعوی میکند ، مبادا گول
 او را خوردم و حرفهای او را باور کنید .

پس شما حرکت کرده و پیش از رسیدن بآن كوچه بایك نفر مصادف
 شده ، و از آن شخص ، مطلوب خودتانرا استفسار مینمائید ، آن شخص
 اظهار میکند من همان آدمی هستم كه شما در جستجوی او هستید .

شما جواب میدهید نام شما و نام پدر شما بمحمد و حسن تطبیق

نمی‌کند ، شما علم و دانش و معرفتی ندارید ، شما جلال و عظمتی ندارید ،
 من علامت دیگری را که در نظر دارم هیچگونه بشما منطبق نمی‌شود .

آن مرد می‌گوید: منظور از محمد و حسن ، پسندیده بودن خود ، و حسن
 اخلاق و رفتار بدراواست ، و من دارای علوم حقیقت و معارف روحانی هستم
 که مردم از آتمایی بهره هستند ، من دارای کمال و جلال معنوی و ثروت و
 غنای باطنی و قلبی هستم ، و سپس يكاً يك آن آثار و علامت را تأویل و
 تفسیر نماید

آیا شما (اگر عقل و خرد داشته باشید) سخنهای او را باور میکنید ؟
 آیا حرفهای او را تصدیق نموده و آن مبلغ را بدست او میسپارید ؟ و آیا
 در اینصورت عقلای جهان شما را مذمت و تقییح نمی‌کنند ؟ واقعا اگر
 کسی تا این اندازه روی کنایه و مجاز و اشاره و تأویل سخن بگوید : آیا
 سخنهای او سزاوار اعتماد میباشد ؟

پس در اینصورت ما میتوانیم همه حقایق و تکالیف و اوامر را تأویل
 کرده و بگوئیم : منظور از صلوة دعاء خواندن و منظور از دعاء هم دعوت
 کردن خدا و منظور از دعوت خدا دعوت مظهر او و معنای دعوت مظهر خدا
 دعوت خود و مقصد از دعوت خود بر آوردن نمایلات نفسانی و شهوات
 میباشد ، و همچنین زکوة و حج و جهاد و غیر آنها

پس ما در اینصورت بکدام سخن و کدام کلمه و لفظی میتوانیم
 اعتماد و اطمینان نموده ، و دل بدهیم .

ما می‌گوئیم (چنانکه جناب بهاء میگوید) قیامت یعنی قیام یکنفر
 برای اصلاح حال مردم ، بهشت یعنی باغ وصال و لقای شخصی که دعوی
 مقامی می‌کند ، جهنم یعنی با آتش فراق و جهل و خلاف سوختن ، خداوند

یعنی آن شخصیکه شمارا تعلیم و تربیت میکند ، معجزه یعنی عاجز کننده یکمشت عوام و احمق و نادان (از دعویهای بوج و طلا و نقره و حبله و تزویر و سیاست و تدبیر) کتاب آسمانی یعنی آن کلماتینکه از سمای فکر و روح بزبان جاری میشود ، و همچنین سائر قسمتها

پس آئین و دین یعنی چه ؟ پس با امکان این تأویلات و احتمالات چرا مردم بیچاره را زیر بار تکلیف و قوانین میبرید ؟ پس چرا نمیگذارید مردم با آزادی و حریت زندگی داشته باشند ؟

آری هر کسی در اینصورت مشتبه میشود ، زیرا نمیداند خدا و دین و پیغمبر و قیامت و بهشت و جهنم و دو حقیقتی برای آنها هیت ، یا اینکه تأویل و معنای دیگری دارند

و ممکن است جناب بهاء از اینمطالب آگاهی یافته ، و برای اینکه خدمت بزرگی با افراد بشر صورت داده ، مردم را از محیط قیودات دین و تکلیف برهاند : شروع باین تأویلات عجیب و غریب نموده ، و باین وسیله سختی حدود و مقررات و احکام ادیانرا از میان برداشته ، و حریت تمام و آزادی کاملی بجهانیان عنایت فرموده است

و جناب عبدالبهاء که از اسرار اینمرام آگاه بودند ، باز بفاصله دو ورق در صفحه (۳۵۸) مکاتیب ، باین معنی تصریح میکنند : این امور که ذکر شد (وحدت سیاست و وحدت آراء و وحدت آزادی و وحدت وطن) جمیعا قطعی الحمولست زیرا قوتی ملکوتی مؤید آن ، ملاحظه نما که در ایران اجناس مختلفه و مذاهب متباغضه و آراء مختلفه بدرجه بود که بدتر از جمیع جهان بود ، حال بتفصیلات قدس چنان ارتباط و التیامی حاصل گشته ... و در محافل عظیمه مسیحی و موسوی و زردشتی و مسلمان در

نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و سرور و فرح باهم مجتمع و مؤانس و مجالسند و ابداً فرق در میان نه ، ملاحظه نما که قوه اسم اعظم چه نموده

واقعاً آفرین بر قدرت و نفوذ معنوی و حکومت سیاسی این اسم اعظم که نه تنها حقیقت اسلامی و تعصب و حرارت دینی را از میان افراد مسلمانان برده است ، بلکه از علاقه و حرارت مسیحیان و جهودان و زردشتیان هم کاسته است ، طوری که همه بانهایت محبت و بکرنگی در تحت وحدت آزادی و وحدت سیاست و وحدت وطن ، زندگانی کرده ، و حدود و قیود دین و وطن و آئین را از سر بدر نموده اند آری اینست مرام بهائیت

و مؤید این مطلب است که جناب عبدالبهاء در جملات گذشته بطوریکه نقل کردیم نه تنها علامت ظهور قائم موعود را بسخره و استهزاء و تائیل تمام کرده است ، بلکه علامت قیامت و دوزخ و بهشت و جهان دیگر را نیز (میزان و صراط و حساب و ملائکه و حور و کوثر و غیر اینها) در ردیف علامت ظهور شمرده ، همه را واقع شده و منقضى و تمام شده میدانند ، (جمع این شروط و علامت و وقایع در لَمَحَ البصر واقع) اینست که میگوئیم : بهائیت آزادی مطلق و حریت کلی بمردم میبخشد ، و مردم بیچاره را از زیر بار تکلیف و حدود و جزا ، و دوزخ و عذاب و آخرت و حساب و کتاب میرهاند .

باید از این دین ساز و قانون گذار قرن نوزدهم تشکر کرده ، و باین طراری و استادی و افسونگری آفرین گفت .

فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبْتُ أَيُّدِيَهُمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

نتیجه گفته پس معلوم شد: آن مهدی موعودیکه حضرات ائمه^ه های پیش اسلام خبر داده اند، و بزرگان و علماء و محدثین گفته اند، و مسلمین و مخصوصاً جمعیت شیعه منتظر او هستند:

غیر از جناب سید باب و میرزا بهاء است، و اوصاف و علائم و اسم و رسم و حسب و نسب او هیچ گونه بسید و میرزا منطبق نمیشود

یکی از مبانی مشهور این طائفه نقل میکرد که: وارد يك آبادی شده و شروع به تبلیغ نمودم، و اظهار میکردم که امام دوازدهم و حجة منتظر و مهدی موعود ظهور کرده است و ما هنوز در خواب غفلت و جهالت غنوده ایم دیدم بچه سیدی نزدیک آمده و در وسط اظهارات من گفت آقا این مهدی موعود اسم خود او و اسم پدرش چیست؟ گفتم اسمش سید علی محمد و اسم پدرش سید محمد رضا است گفت: این شخص هیچ گونه بما مربوط نبوده و ما انتظار او را نداریم، ما منتظر مهدی پسر امام حسن عسکری علیه السلام هستیم، و این مهدی علیه السلام که او را معرفی میکنید: مال خورد شما باشد. مردم آبادی از شنیدن این سخن بخود آمده، و مرا از آبادی بیرون کردند.

و عن دزمنتت عمرم مانند آن ساعت سرافکنده و شرمسار و مبهوت نشده بودم.

و اگر کسی بخواهد بطور تفصیل از شرح حالات و تفصیل غیبت و جریان ظهور حضرت بقیه الله امام دوازدهم علیه السلام آگاه شود: مراجعه نماید بکتابهای مستقلی که در این موضوع تألیف شده است (۱)

(۱) کتابهایی نیز بالفارسی در شرح حال حضرت بقیه الله (ع) و کیفیت

بقیه در صفحه بعد

اصل سوم - مقام نبوت^ص

نبوت یعنی چه ؟

شخص نبی چه ارتباطی با خداوند دارد ؟

نبوت برای چیست ؟

آیا هر شخصی میتواند نبی باشد ؟

ما از کجا و بچه نشانه شخص نبی را میتوانیم بشناسیم ؟

پیغمبر فردیست از افراد انسان که بواسطه صلاح عمل و خلوص نیت و صفات پسندیده ذاتی و اخلاق کریمه او ، در مورد لطف و عنایت خداوند متعال قرار گرفته ، و ارتباط مخصوص و اتصال معنوی روحی پیدا کرده ، و سپس روی مأموریت در میان خلق و خالق متعال و مساطت نموده ، و او امر و سفارشها و بیفامها و فرمانهای پروردگار جهان را بمردم میرساند .
 پس پیغمبر نماینده حق و خلیفه پروردگار متعال و واسطه در میان خالق و مخلوق است ، اینست که اطاعت امر از بر همه واجب و لازم بوده ، و مخالفت از در حقیقت ، مخالفت کردن از حق و سرپیچی نمودن از او امر پروردگار متعال خواهد بود .

و چون تشخیص مقام نبوت و فهم صدق دعوی او برای عموم افراد مشکل بلکه ممتنع است : لازم میشود پیغمبری که مدعی این مقام است در دست خود علامت و آیت و نشانه داشته ؟ و بواسطه آن علامت صدق

بقیه از صفحه قبل

ظهور او تألیف کرده اند ، و طالبین خوب است بآنها مراجعه کنند ، مانند نجم الثاقب و دار السلام و قسمت آخر محتبھی الآمال و حقّ البقین و غیر آنها .

دعوی خویش را با ثبوت برساند

والبتّه این آیت لازم است طوری باشد که : دیگران از داشتن آن عاجز و از تحصیل آن ناتوان باشند

پس شخصیکه خود از مراحل حقیقت و روحانیت و صلاح رفتار و کردار دور است ، و یا در دست خود چنین آیت و معجزه (آنچه دیگران از آوردن آن عاجز باشند) را ندارد ، و در عین حال دعوی تقام نبوت و رسالت را میکند ؛ جنایت بزرگ را مرتکب شده ، و هزاران مرتبه از سارقین و خائنین و قطاع الطریق معمولی بدتر و وقیحتر است .

و هر یکی از انبیا سلف در دست خود آیت و معجزه گذاشته ، و باستناد آن ، دعوی مقام شاهنجه نبوت مینموده است

و پیغمبر اسلام گذشته از خوارق عادات و معجزات بسیار آیات قرآن مجید را در دست داشته ، و در محیطی که یگانه شوق و علاقه اهالی بگفتن جملات فصیح و بلیغ عربی بوده ، و تنها افتخار آنان بسرودن اشعار خوب و جالب و فصیح بود ؛ فرمود - قرآن آیت حق و علامت نبوت من است و اگر جنّ و انس پشت به پشت همدیگر بدهند از آوردن مانند آن عاجز خواهند بود

پس دعوی نبوت ملازم است با داشتن معجزه و آیت ، و اگر نه هر شخص عازمی و دانشمند و زیرکی میتواند دعوت مقام نبوت کرده ، و جمعیرا باطراف خود جلب نماید

و در این صورت اوضاع امور مختل گشته ، و هر کسی روی هوس و فکر و خیال خام خود شروع بوضع قوانین و جعل احکام و ساختن قواعد و عقاید جدیدی خواهد کرد .

اشتباه بزرگ و در اینجا اشتباه بزرگی از سید باب و میرزا بهاء
باب و بهاء ظاهر شده ، (و خیال میکنم اشتباه عمدی بوده است)
و تصور کرده‌اند که منظور از آیت : ساختن جملات
عربی یا فارسی است ~~صکه~~ مانند آیات قرآن موزون و صبک خاصی
داشته باشد

اینست که در کتاب اقدس و در الواح باب و بهاء این صبک رعایت و
منظور گردیده ، و بنام آیات آسمانی در میان مردم عوام منتشر شده است .
و چون دستشان از همه جا کوتاه ، و قوطی مهر که ایشان از هر رنگ
و نیرنگ خالی بوده : تنها باین قسمت متوسل شده‌اند ، و اینست که میرزا
بهاء در بدیع (ص ۲۱۸ س ۱۱) میگوید : اگر چه وَاللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
هر گز جمال ابهی جز آیات منزله که از اسماء احدیّت نازل است حجّت و میزان
امر نفرموده‌اند . و در صفحه (۲۱۷) میگوید : من بهمان حجّت نقطه اولی
ظاهر شده‌ام بل اعظم لوانتم تشعرون و وَاللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ که ابداً دوست
نداشته‌اند جز بنفسی ظهور و آیات منزله احدی در اثبات امرشان استدلال
نمایند ... و خود نقطه بیان هم روح ما سواه فداء جز بآیات استدلال
نفرموده‌اند چنانچه در مجالس عدیده ایشان را حاضر نمودند و برهان طلبیدند
جز آیات از آن مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عبادهم که
طلب حجّت و برهان نمودند جواب صادر که بآیات الهی ناظر باشید چه
که حجّت لم یزل آیات الله بوده و کُلٌّ مِّنْ اَرْضِ رَا هَمِيْنُ حجّت
کافی است .

پس بموجب این کلمات یگانه آیت و تنها راه حقیقت و مسلك
بهائیت و باییت همان آیات نازله و کلمات ساختگی باب و بهاء است ،

و بخاطر همین امر در این کتاب نظر اولی مانتقل خود آن کلمات (آیات آسمانی باب و بهاء) است تا مطالعه کنندگان در پیرامون آنها تدبیر و تعقل نموده، و میزان عقل و رأی و معرفت جناب میرزا و سید باب را بدست آورند و اگر نویسنده در تعقیب آن کلمات سخنی گفته‌ام: استطرادی و ضمنی بوده است

ولی ناگفته نماند که آیات منزله میرزا یا باب نه تنها آدم بیطرف را بسوی ایشان جلب و موجبات حسن عقیده و تمایل و علاقه را فراهم نمی‌آورد، بلکه بهکسی: مراتب جهل و نادانی و گمراهی و حبّ ریاست و شهوت و شهرت آنان را بطور قطع و وضوح باثبات میرساند

اعجاز آیات چه خوب گفته است شخص معترض در صفحه (۲۶۱) بهاء و باب همین کتاب بدیع که: اگر مدعی حجتی غیر از آیات دارند بفرمایند، و اگر ندادند و همین آیات است: میرزا یحیی (صبح ازل بر ادب بهاء) علاوه از نصّ صریح در مقابل ایستاده، و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر دارد، و مجلّدات کثیره در دست دارد.

و خیلی خنده آور است پاسخ جناب میرزا در صفحه (۲۶۲) که میگوید: این تصریحاً مخالف است بآنچه نقطه بیان روح ما سواه فداه در کَلِّ بِيان نازل فرموده: وَمَنْ تَكَلَّمَ بِهَذِهِ الْكَلِمَةِ اَوْ يَتَكَلَّمُ لَعْنٌ وَيَلْعَنُهُ كَلُّ الذَّرَّاتِ نقطه بیان در کَلِّ بِيان تصریحاً فرموده که حَبِّتْ ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود و اگر نزد نفسی يك قطعه از باقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حَصَاة حال کدام يك را غنی میدانی و اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مجلّداتی که میگوئی از برای این خوب است که به آب محو شود الخ.

این برهان (دلیل بودن حرف زدن بر مقام نبوت) اگر صحیح باشد، جناب میرزا خدمت بزرگی بجهانیان انجام داده، و مردم را از زیر بار تکلیف و عبودیت رهانیده است: زیرا مقام الوهیت و ربوبیت را که در کلمات خود چنانکه خواهد آمد بهر شخص بی‌سردبائی (باب، قدّوس، باب الباب، خود میرزا) ارزانی داشته است، و مردم از جهت خالق ایمن شده‌اند -

و أمّا مقام نبوت آن هم که بقول سید باب و میرزا بهاء فقط محتاج بنزول آیات است (سخن گفتن بزبان عربی یا فارسی بطرز آیات قرآنی که قطعه قطعه باشد) پس در اینصورت بچه‌ها و جوانهای حجاز و سوریه و عراق یا اعراییکه روی فصاحت حرف میزنند: لازم است مرسل رسل و خدای انبیای قرن نوزدهم باشند.

و در این صورت میباید: صدها امثال حریری که جناب بار و بهاء از فهمیدن جملات ایشان عاجزند، در رأس مقام نبوت و رسالت قرار بگیرند

بلکه بچه‌های خود جناب میرزا که نشو و نما و تربیت و تعلیمات آنها در محیط عربستان بوده، و بمراتب فصیحتر و بلیغتر و صحیحتر از خود جناب میرزا حرف میزدند: از لحاظ مقام نبوت بالاتر و برتر باشند اینستکه ملاحظه میشود: مکاتیب میرزا عباس و میرزا محمدعلی هیچگونه طرف نسبت با مکاتیب میرزا بهاء نیست، و بطور مسلم عبارات اقدس و الواح دیگر که از آثار او آخر عمر میرزا بهاء است، و تفاوت واضح و فرق بسیاری با عبارات کتاب بدیع دارد: در تحت نظر بچه‌های او (که در آن موقع بزرگ شده و بالوهیت میرزا کمک شایانی کرده‌اند) یا اشخاص

دیگر (چنانکه آواره و دیگران هم اشاره نموده‌اند) تنظیم شده است ، و با اینکه میرزا شب و روز در تکمیل ادبیات خود سعی و جدیت نموده ، و مراتب فضل خود را بر تبه اقدس رسانیده است ، و با اینکه خدای میرزا در نازل کردن آیات استاد شده .

و معترض هم در کتاب بدیع صفحه (۲۷۰) باین قسمت اشاره میکند که : عجب تر از این خودشان ادعای آن دارند که عبارات من آیه است ، و رسولان ایشان میگویند اطفال هفت ساله ایشان هم آیه میگویند ، پس کجا آیات من بظهوره الله دلیل حجیت او خواهد بود که خلق او هم آیه گوید و بسر کوچک ایشان هم آیه گوید ؟

شکفتتر اینست که : جناب میرزا در پاسخ این اعتراض در همان صفحه زود آیه نازل کرده و گفته است - بلی لانه لو یُریدُ ان یَنطِقَ کُلُّ نَفْسٍ بِشَآءِ نَفْسِهِ لَیَقْدِرُوْا لَهٗوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِیْرُ - اگر او خواست کسیرا بشناخ خود گویا کند البته قادر خواهد بود

آری چون پاسخ دادن از این اعتراض از لحاظ مقام نبوت جناب میرزا سازگار نبوده و درست نمیآید هر چه زودتر در عرش الوهیت برقرار شده ، و از وجهه خدائی او این پاسخ با يك آیه مختصری صادر شده است

ولی جناب میرزا از این جهت غفلت نموده است که چون میزان نبوت را نزول آیات قرآنی داده است ، و ضمناً از دیگران هم آیاتی نظیر آیات ایشان صادر شده است پس مقام نبوت همه آنان ثابت میشود . و البته پیغمبران این طوری خدائی هم مانند جناب میرزا لازم دارند این است که جناب میرزا مقام الوهیت را نیز حیازت میکند ، و مانعی هم ندارد که خدای

آنان جناب میرزا باشد .

و اگر بمقام شامخ جناب میرزا جسارت نباشد ، این بنده قاصر و جاهل دعوی میکنم که من حاضرم ؛ جناب شوقی افندی پیشوای فعلی بهائیان ، آیات چندی از آیات منزله و فصیحه جناب بهاء انتخاب نماید ، و ضمناً پنج نفر از ادبای و دانشمندان بیطرف جهان را نیز معرفی کند ، و بنده هم در مقابل ، آیاتی بهمان طرز و سبک در ظرف پنج دقیقه بسازم و باقضاء و حکومت آن پنج نفر اگر در این مسابقه جناب بهاء برنده شدند بنده خودم که مسلم است و جمع زیادی هم بهمراه خود بالوهیت ایشان ایمان خواهیم آورد .

و اگر جناب شوقی افندی بالوهیت و مقام روحانیت میرزا اذعان و ایمان دارد ؛ لازم است در این عمل مسامحه و مستی را رواندیده ؛ و برای پیشرفت مرام خودشان و هدایت مردم محبوب این وظیفه بزرگ خود را انجام بدهد ، زیرا ایشان باید پیش خود یقین داشته باشند که : این بنده عاجز (مخصوصاً در صورتیکه اعتقادی بتخدای منزل آیات و پیغمبر قرن نوزدهم ندارم) در این مسابقه برنده نخواهم شد (۱)

ولی شما یقین بدانید که ؛ نه تنها در این مسابقه شرکت نمیکنند ، بلکه برای احتجاج کثیری نیز که بوسیله یکی از روزنامه‌های بیطرف جهان صورت بگیرد ؛ حاضر نخواهند شد .

اینستکه ما میفهمیم ؛ این خدا و این پیغمبر از کجا آمده‌اند و

(۱) جناب شوقی افندی پس از طبع اول این کتاب حدود دو سال زنده بوده ، و با اینکه این کتاب درجه‌جا منتشر شده و حتی همه مبلغین بهائی این کتاب را خریده و خواندند ؛ با این حال جوایی از طرف آنان داده نشد ، و تا قیامت هم جواب نخواهند داد .

مقصدشان چیست و برای چه آمده‌اند ؟

آری در یکی از محافل بهائی که در حدود بیست نفر از بهائیان محترم و دو نفر مبلغ فاضل و تحصیل کرده (بعد از مدتی که خوب رفیق شدیم فهمیدم که در باطن معتقد نیستند) ایشان حضور داشتند ، پس از مذاکرات مفصل و گفت و شنیده‌های طولانی ، یکی از آن مبلغین شروع بتعریف کردن و اعجاز و خارق العاده بودن آیات جناب میرزا نمود ، بنده هم همین پیشنهاد را نمودم ، و گفتم در همین این مجلس شما آیاتی را انتخاب و امضاء کنید ، بنده هم آیاتی از خودم بسازم ؛ و در یکی از روز نامه‌ها منتشر کنیم ، و چند نفر از دانشمندان این مملکت را که بایطرفی مشهورند ، حکم قرار میدهم ، و هر طور بیکه آنان حکومت کرده و حکم دادند تسلیم بشویم ، و باین گفت و شنید خاتمه بدیم ، متأسفانه قلم که اینجا رسید سر بشکست .

و باز در ایقان (ص ۱۳۴ س ۷) میگوید : و حال ملاحظه فرمایید که در جمیع کتاب (قرآن) جز آیات را که حجت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود ، دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند و اعتراض نمایند ؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده نادر فرموده‌اند ، حال اگر کسی بیاید (منظور سید باب است) بگوردها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد ، آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود ... الخ .

آری دلیل ما همین است که گفته شد : زیرا اگر منظور از آیات تلفیق کلمات و ترکیب جملات بتقلید قرآن باشد (آن هم با هزاران اغلاط لفظی و معنوی و بدون رعایت قواعد ادبی) هر کسی که مختصر اطلاعات

علمی داشته باشد بر این امر قادر خواهد بود، بنده خودم صد مقابل بهتر
و فصیحتر و صحیحتر از آیات ایشان، میتوانم آیه و جمله بنویسم، ولی
مانعی که دارم این است که نمیتوانم خود را رسوا کنم، و در مقابل آیات
معجز آسای قرآن مجید آبرو و حیثیت خود را ببرم

جناب میرزا از آیات (وَلَمَّا اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا
بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ النَّحْ، قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ . . النَّح) غفلت نموده،
و با اینکه از روی کم لطفی اسمی از آنها نبرده، و چنان در نظر دیگران
مجسم میکند که: قرآن هم مانند کلمات سید باب فقط و فقط دعوی
بلا دلیل و لاف خالی است.

و در قرآن مجید برای انبیاء و مظاهر الهی خوارق و دلائل و معجزات
زیادی بیان کرده است، و جناب میرزا در اینجا نیز خود را به نجاهل زده
و همه آنها را نفی میکند.

آیا طوفان نوح و آتش ابراهیم و عصای و دست موسی و ناقة صالح
از دلائل انبیاء و مظاهر حق محسوب نمیشوند در کجای قرآن هست که:
یکی از انبیای الهی در مقابل قوم خود و در جواب آنان فقط نزول آیات
را (آنها آیات مطلق) دلیل نبوت خود قرار دهد؟ و آیا مردم دانشمند
باین حرف نمیخندند؟

گذشته از اینها وجود خود صبیح ازل (میرزا یحیی) جواب تکوینی
جناب میرزا میباشد، زیرا میرزا یحیی هم آیات زیادی چون آیات
میرزا نازل کرده، و هم دعوی مقام ظهور مینمود، و علاوه از اینها مورد
عنایت و توجه مخصوص سید هم بوده است، بلکه خود میرزا در حدود
ده سال در مقابل او خاضع و خاشع بوده است.

آری میرزا یحیی آیات زیادی نازل کرده و کتابهایی چون کتابهای میرزا تألیف نموده است ، و در مقابل شدائد و سختیها و سجن و حبس و تبعید صبر کرده ، و در امر و دعوی خود استقامت ورزیده است .

پس اگر نزول آیات دلیل است این آیه ، و اگر صبر و تحمل برهان است این صبر و تحمل ، و اگر استقامت علامت است این استقامت ، و از فضائل و خصوصیات زائده میرزا یحیی هم صرف نظر میکنیم .

طلب مبارزه میرزا در الواح بعد از اقدس (ص ۱۸۰ می ۱۰) گوید :
میرزا بهاء إِنَّا نَزَّلْنَا لِأَحَدٍ مِنَ الْأُمَرَاءِ مَا عَجَزَ عَنْهُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ
وَسَلَّاهُ أَنْ يَجْمَعَنَا مَعَ عُلَمَاءِ الْعَصْرِ لِيُظْهِرَ لَهُ حُجَّةَ اللَّهِ
وَبُرْهَانَهُ وَ عَظَمَتَهُ وَسُلْطَانَهُ وَمَا أَرَدْنَا بِذَلِكَ إِلَّا الْخَيْرَ الْمَحْضَ - ما نازل
کردیم یکی از امیران آنچه را که همه مردم از آن عاجز هستند و درخواست
نمودیم که جمع کند ما را با علمای عصر تا حجت و برهان و عظمت و سلطنت
خدا ظاهر شود و اراده نکردیم مگر خیر تنها را .

اولاً - بحث و گفتگو در مطالبی میشود که مورد تردید و اختلاف
و قابل انتقاد و اثبات و رد در میان اهل فضل و تحقیق و نظر باشد ، و ما اگر
امروز به دانشمندان و فلاسفه جهان اعلان کنیم که : بیاید و در موضوع
تاریکی شب یا شیرینی عسل یا در امر محسوس دیگری باهم دیگر مباحثه
و جدال کنیم ، البته کسی به این پیشنهاد پاسخ نداده ، و با استهزاء و مسخره
تلقی خواهند کرد

و یا اگر شخصی پس از تحصیل مختصر و پیش از اتمام رشته تحصیلات
خود : دعوی برتری و تفوق و افضلیت و اعلامیت کرده ، و بگوید من از همه
دکترها و فیلسوفها و پروفیسورها و دانشمندان جهان بالاتر هستم ، و حاضر

با آنان وارد بحث و مذاکره بشوم ، البته در این صورت کسی بحرف و دعوی او اعتنائی نکرده ، و بجز ریشخند و مسخره و استهزاء و یا سکوت پاسخی با او نخواهند داد .

وسید باب پیش از میرزا بهاء از این حرفهای مسخره آمیز زیاد گفت ، و ناصرالدین شاه برای رفع اشتباه و سوء تفاهم مردم عوام مجلسی در تبریز در حضور خود تشکیل داده و انصافاً مقام فضل و روحانیت و همه حقیقت نبوت او بی‌همه حاضرین روشن و آشکار گردید ! و در این صورت محتاج به تشکیل جلسه ثانوی نبوده است .

ثانیاً - مسلمانان جهان از دوازده قرن پیش همه و همه معتقد هستند که : دین مقدس اسلام آخرین دین آسمانی بوده ، و پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران و قرآن مجید آخرین کتاب دینی است .

مسلمانان این عقیده را به عبارتهای مختلف از پیغمبر اسلام و حضرات ائمه (ع) استماع کرده ، و در خود قرآن مجید هم بتعبیرات مختلف باین معنی اشاره و تصریح فرموده است .

و اگر کسی در مقابل این سخن تأویلاتی بگوید و مطلب را باین طرف و آن طرف بزند : مانند اینستکه تاریکی شب را انکار کرده ، و برای مشتبه ساختن طرف شروع بتأویل و ذکر ادله کند .

ثالثاً - گذشته از اینها : کسیکه پیغمبر است ، لازمست در دست خود برهان و علامتی (معجزه) داشته ، و جاهل و عالم در مقابل آن سر خضوع و عجز و تسلیم فرود آورند . و دعوی آنکه من یکی از امراء چیزی فرستادم که همه اهل عالم در مقابل آن عاجز هستند ، آیا مسخره نیست ؟ خوب بود آن چیز را بیان میفرمود که همه میدیدند و میدانستند

و آیا آن چیز نامه و نوشته‌ها تنها بود و یا چیز دیگر؟ و آیا مراد نامه ناصرالدین شاه است یا چیز دیگر؟

حضرت عیسی هنگامیکه دعوت کرد، فرمود: *من مرد را زنده میکنم* و حضرت موسی فرمود: *دست من مانند آفتاب میدرخشد*، و عصایم بصورت اژدرها درمیآید. حضرت رسول ﷺ فرمود: تمام فصحاء جمع بشوند نمیتوانند نظیر یکسوره از سوره‌های قرآن را بیاورند.

و در این حال: *مرد را زنده کرده*، *عصا را اژدرها نموده*، و آیات و سوره‌های قرآن مجید را در مجالس و مجامع عمومی منتشر کرده، و بدون اینکه متوسل بتأویل و عرفان باقی و چشم‌بندی بشوند؛ معجزات و خوارق و آیات غریبه‌ها از خود نشان داده، و دوست و دشمن را عاجز و ساکت و مقهور نمودند.

ولی جناب باب و بهاء میگویند: ما هر گونه آیات و معجزات را که بخواهید دارا هستیم، و متأسفانه در مقام عمل، مقدمات و بافتد گیہائی درست میکنند که انسان در خواست خود را پس گرفته، و حرفی را که زده بود: *از گفته خود نادم میشود*.

میگویند: ما در بیان مطلب و کشف حقیقت (یدیضا) داریم، ما قلوب مرده و دلهای محجوب را (احیاء) میکنیم، کسی نمیتواند در مقام عرفان و مکاشفه با ما همقدم باشد، و ما یکی از امراء چیزی فرستادیم که اهل عالم در مقابل عاجز میشوند، و غیر این حرفها اگر مقام نبوت با این حرفها و تأویلات ثابت بشود: بنده خودم هم پیغمبر هستم، بنده هم از این آیات و علامات زیاد دارم.

واقعاً آدم خجالت میکشد که قسمتی از موضوعات و مطالبی را که

در کتابهای این آقایان موجود است مذاکره و گفتگو کند .

من از وظیفه خود خارج شدم ، و بی نهایت معذرت میطلبم ، البته اگر سخن من باطل است دیگران حکومت خواهند نمود .
 آری از حق نباید گذشت که میرزا بهاء در این قسمت چندان مقصّر و خیانت کار نیست ، زیرا کلیات مطالب را سید باب درست کرده و این راه کج و ثار یک و پر خطر بدست او ساخته شده است ، و پس از هموار شدن و ساخته شدن راه میرزا بهاء در اثر فعالیت و کوشش خود از آن راه استفاده نموده است .

اینستکه ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (مد) مینویسد اگر کسی خوب دقیق باشد چندان تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آنهمه اختلافات شدید ، بالأخره اکثر بایه دعوی بهاء الله را پذیرفتند : زیرا که اگر باب بطرز و اسلوب قرآن آیات آورد : بهاء الله نیز آیات آورد . و اگر باب صدق دعوی خود را بنمود باطنی و تصرف در ائمه اتباع خود ثابت نمود : بهاء الله نیز همچنین کرد . اشکالی که هست در اینست که صبح ازل که بلاشبوه باب او را جانشین و وصی خود قرارداداده بود بشدت و اصرار هر چه تمامتر از تصدیق دعوی نا برادری خود امتناع شدید نمود ، بناء بر این بهائی که قطعاً بمن جانب الله بودن باب معتقد باشد : مجبور است تصدیق کند که باب عالم و عامداً کسیر برای جانشینی خود را انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش ، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد .
 مباحثه مؤلف یاد دارم که روزی بایکی از مبلغین بهائی برخورد کرده ، و مذاکرات ما با انتخاب بهترین دین الهی از میان ادیان موجوده منتهی گردید .
 با یک بهائی

گفتم: پیران هر دینی دربارهٔ دین خود صدها فضیلت و خصوصیت و امتیاز ذکر میکنند، و هر جمعی برای پیشوای خود هزاران آیت و معجزات و کرامتی می‌شمارند. و روی این لحاظ ما نمیتوانیم بنوشته‌ها و گفته‌های این اشخاص که در پیرامون مسلك و آئین خودشان دارند، اعتماد و اطمینان بنماییم

و چون اینجانب در انتخاب هر امری نیازمند به تحقیق و فکر و بررسی هستم، و بدون دقت و تحقیق بهیچ کاری شروع نکرده، و بهیچ مسلك و طریقی نزدیک نمیشوم؛ لازم است شما از گفته‌ها و نوشته‌ها و آثار خود بپا، با باب در دسترس من بگذارید، تا من مقام علمی و ادبی و اخلاقی و روحانی او را از آثار او کشف کرده، و البته اگر نبوغ و تفوق و امتیاز بیشتری از ایشان فهمیدم؛ قهراً در مقابل عظمت و برجستگی ایشان خاضع خواهم شد

و این قسمت را هم متذکر میشوم که من بیست و پنج سال تمام است که در علوم ادبی و فلسفی و حقوقی تحصیل میکنم، و چندان نسبت به مذاهب و ادیان فعلی هم خوشبین نیستم، یعنی آنطوریکه باید هنوز در پیرامون آنها تحقیق و بررسی نکرده‌ام، و البته از کسی تجلیل و تعظیم کرده و در پیشگاه او خضوع و خشوع خواهم کرد که: برتری و فضیلت و تفوق خارق العاده نسبت با مثال من داشته باشد

گفت: مگر شما پیغمبر اسلام و قرآن مجید را نمی‌پذیرید؟

گفتم آن طوریکه باید و لازم است، نه پیغمبر اسلام را شناخته‌ام و نه قرآن را (البته این اظهار در مقام اسکات طرف بود) و میخواهم از گفته‌ها و کلمات جامعه و از آثار باقیهٔ هر یکی از صاحبان شریعت،

اندازه نبوغ و برتری و فضیلت او را تشخیص داده ، و در مقابل آن کسیکه مقام نبوت و پیغام آوری او را از جانب حق شناختن سر طاعت و تسلیم فرود آرم

گفت : رفیق شما کهنه حریفی هستید .

گفتم : که لطفی فرمودید ، اولاً من با جمعیتی یا با مسلکی سازش نکرده ، و حاضر هم نیستم کور کورانه از پدران و قوم و گذشتگان خود تقلید بنمایم و ثانیاً دین آسمانی و آمین الهی کهنه حریفان را بخضوع و ارادت و امیدارد آنرا که حساب پاک است از معاصیه چه پاک است .
گفت بسیار از ملاقات شما خوشوقت شدم ، و امیدوارم که نظر شما از مطالعه کردن الواح مبارکه حضرت بهاء الله تأمین شده ، و شاهد مقصود خودتان را دریابید

گفتم برتری و فضیلت الواح مبارکه از نظر الفاظ و عبارات است یا از جهت معانی و حقائق؟

گفت البته از نظر معنی و حکمت و مطلب .

گفتم : خواهش میکنم از آن مطالب برجسته و معانی مخصوصه و حقائق ممتازه که تنها در الواح جناب میرزا دیده شده ، و در ظهورات دیگر گفته نشده بود تقریر فرمائید؟

گفت آقا اختیار دارید ، مگر اینگونه مطالب صد رقم و هزار رقم است تا بتوانیم آنها را بشماریم

گفتم : تقاضا میکنم از هزاران مطلب ، يك یادوتای آنها را بیان فرمائید؟

گفت : حضرت ابی میفرمایند : لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطَانَ بَلِ الْفَخْرُ

لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ

گفتم اگر رعایت آداب مناظره لازم نمیشد: باین سخن خنده میکردم، اولاً این مطلب را معدی در ششصد سال پیش از جناب میرزا با بیان بهتری گفته است.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیك گوهرند
تو کز محنت دیگران بیغمی شاید که نامت نهند آدمی

دیگران هم به شعر و نثر این معنی را گفته و نوشته اند.

و ثانیاً - اگر منظور جناب میرزا ترجیح دادن حُبِّ عالم است بر حُبِّ وطن این معنی در نهایت ضعف و سستی میباشد، زیرا علت محبت و خوش بینی باهل عالم همان هم نوعی و از یک گوهر بودن است، و این معنی در اهل وطن با علل و مقتضیات دیگری موجود میباشد، ما با اهالی وطن خود گذشته از هم نوعی از جهت اخلاق و آداب معاشرت نزدیکتر از دیگران هستیم، و با اغلب هم وطنان خود از جهت آئین و مسلك و دین موافقت داریم، ما با هم دیگر تماس بیشتر و ارتباط زیادتری داشته و بر علاقه و محبت هم دیگر نیازمند هستیم، ما با هم دیگر منافع مشترك و خسارت های مشترکی داریم، ما از یک آب و گل بوده و در یک هوا و محیط ظاهری و اجتماعی زندگی میکنیم اهالی يك مملکت تحت يك حکومت و يك قانون و يك فكر زندگی دارند پس چگونه میشود محبت و علاقه يك نفر بدیگران بیشتر از محبت بهم وطنان یا بعد مساوی با آنان باشد؟ این معنی از هر جهت مخالف با فطرت و طبیعت اولیه خلقت است، و مانند این است که بگوئید: آدمی باید بدیگران بیش از اولاد و عیال خود علاقه داشته باشد

و اگر منظور جناب میرزا تنها دوستی و محبت پیدا کردن بآفراد

بشر و خوشبینی و خیرخواهی عموم مردم باشد : این معنی در تمام ادیان و قوانین ملل جهان مُحرز است ، و طوری که سعدی میگوید: انسان روی فطرت میباید همنوع خود را دوست بدارد ، پس جناب میرزا مطلب تارخ نیارده است .

در قرآن مجید میفرماید : هُدًى لِّلْعَالَمِينَ ، وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ، إِنَّ هُوَ الْآذِكُرُّ لِّلْعَالَمِينَ ، وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ ، پس خیرخواهی و اراده صلاح و هدایت مردم و بذل مساعی در راه سعادت و موفقیت و نجات افراد بشر یکی از صفات حسنه و اخلاق جمیله انسان است ، البته در حدودی که عقل و حکمت اجازه میدهد .
و نائماً - معلوم میشود که شما مطلبی بهتر از این در گفته های میرزا سراغ نداشتید که در مرتبه اول باین جمله تمسک نمودید .

آری حق دارید : زیرا جناب میرزا بجز يك مشت الفاظ بی معنی دهم و برهم که با هیچ قانون ادبی و فلسفی و حقوقی سازگار نیست ، در دسترس شما نگذاشته است .

و خیال میکنم منظور جناب میرزا از این جمله : رفع امتیازات ملی و دینی و بر طرف کردن علائق مرامی باشد ، و میخواهد با این جمله اختصاصات طبقاتی و امتیازات دینی را از میان ملل متدین برداشته ، و سپس آنطوریکه دلش میخواهد آنرا با آزادی مطلق و هوی پرستی و لجام گسیختگی که آخرین هدف میرزا است دعوت نماید .

رفیق بهائی چنان ساکت شد که دم فرو بسته ، و بدریای حیرت و بهت غوطه ور گشت .

اصل چهارم - پروردگار جهان

مبداء جهان و جهانیان یکی است .
 پروردگار متعال تنهاست و شریکی ندارد
 قدرت و نفوذ و سلطنت خداوند متعال بر همهٔ اشیاء و موجودات
 اجاطه کرده ، و همه تحت قبضهٔ توانائی او هستند
 موجودات جهان همه مخلوق و محدود و عاجز و ضعیف و ناتوان
 و حادث و ممکن بوده ، و همه و همه محتاجند
 آری همه محتاجند ، و همه ضعیف و عاجز و مخلوقند
 اینها مطالبیست در پیرامون خداشناسی و معرفت پروردگار متعال
 که در دین مقدس اسلام تشریح و تحلیل شده است .
 آمین یاک اسلام هر گونه بت پرستی و خرافات در عقائد و افکار باطل
 و موهومات بی پایهٔ ملل جهان را بر انداخت .
 یکی از مزایای حقائق برجسته و نورانی قرآن مجید موضوع
 توحید و یکتا پرستی است که تا امروزه نوزادانشمندان بزرگ جهان بحقیقت
 آن آنطوریکه باید نرسیده اند
 پیغمبر اسلام میگوید : ما همه بندگان عاجز خدا هستیم ، و تنها
 در مقابل خدای توانا باید خضوع و خشوع بنمائیم و بس
 خداشناسی ولی خنده آور است که سید باب و میرزا بهاء پس از
 و بهائییت همه مجاهدات دین مقدس اسلام ، تازه قرون جاهلیت
 و ایام خرافات پرستی و بت پرستی را تجدید نموده ،
 و مردم را بسوی بت تراشی دعوت میکنند ، ملاحظه نمائید که عبدالبهاء

در مکاتیب اول (ص ۲۵۴ س ۱۴) میگوید: چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء يك كتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تانهايتش اِنِّى اَنَا اللهُ و جناب طاهره اِنِّى اَنَا اللهُ را در بدشت تا عنان آسمان با علی النداء بلند نموده و همچنین بعضی آحباء در بدشت (۱) و جمال مبارك در قصیده و رقائیه میفرماید

كُلُّ الْأُلُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهَتْ وَ كُلُّ الرُّبُوبِيَّةِ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّيْتُ
همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند النخ

پس از این بیت معلوم میشود که جناب میرزا رئیس آلله و خدایان است، و آلله دیگر را جناب او بمقام الوهیت رسانیده است، واقعاً تفو بر این جهالت و نادانی که: پس از هزار و سیصد سال از آیام توحید و یکتاپرستی و نورانیت اسلام، باز این خرافات نوشته و گفته بشود. اسلام در اولین مرتبه میگفت: تنها از پروردگار واحد عبادت کرده و از آلله دیگر منقطع شده، و در مقابل کسی سجده و خشوع نکنید، پیغمبر اسلام میگفت: بگوئید که بجز خدای متعال پروردگاری نیست و همه در مقابل او بنده و سراپا ضعف و ذلت و فقر و احتیاج هستند - لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ - لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ - اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ - هَآرِبَابٌ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرًا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ - مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا

(۱) جریان امر بدشت بدشت و قضایا و دعاوی قنوس و دیگرانرا در فصول آینده این کتاب متذکر خواهیم شد. رجوع کنید بفرست.

مِنْ سُلْطَانِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
ولكن أكثر الناس لا يعلمون .

آری قرآن میگوید : بجز خدای متعال بکسی متوجه نباشید ،
و کسیرا برای مقام الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید ، و در مقابل کسی
عبادت ننمائید ، و آرباب متفرقه را بیندازید ، و اینست دین محکم
واستواشما

ولی جناب میرزا پس از دوازده قرن ، در نتیجه جهالت و نادانی و یا
در اثر القاءات و تلقینات دشمنان خارجی دین مقدس توحید ، شروع به
ترویج آله و بت پرستی نموده ، و با کمال بیشرمی و بیجانی میگوید :
من رئیس خدا یانم ، و یک مشت مردم احمق و نادان و عوام و شهوت پرست
را بدوزخ خود جمع کرده ، و آنان را برای عبادت و اطاعت خود امر میکند .
و خود میرزا بهاء در کتاب بدیع درس (۱۵۴) میگوید : إِنَّهُ يَقُولُ
(خود بهاء) حِينْتِي إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا كَمَا قَالَ النُّقْطَةُ (سید باب) مِنْ
قَبْلُ وَبِعَيْنِهِ يَقُولُ مَنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي .

و در اینجا مقام الوهیت را گذشته از اینکه برای خود و برای سید
باب ثابت میکند ، برای آیندگان نیز فتح باب نموده ، و با کمال جرأت
بت پرستی و صنم تراشی را نشر و ترویج مینماید .

و باز در صفحه (۳۴۱) همین کتاب میگوید : که از نفس ظهور (میرزا
بهاء) محتجب نمایی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد بود او است
آيَةُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و اوست آيَةُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ بَلْ مَظَاهِرُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ
يُولَدْ خُلِقَ عِنْدَهُ إِنْ أَنْتُمْ تُوقِنُونَ ، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه
روح ماسواه فداه در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب

الأسماء والصفات إلى أن ينتهي إلى أدنى رتبة الأشياء میفرمایند اینها از خود تحقیقی نداشته چون بشمس حقیقی مقابل شده اند اشراق تجلیات لانهایه بر آنها شده در این مقام دیده نمیشود در آن مظاهر الا الله الخ .

جناب بهاء در اینجا پرده خفاه را از جمال مبارک ابهی برداشته ، و بصراحت لهجه وجود مقصود بالذات وشمس حقیقی را معرفی نموده ، و فرموده است که از است ذات فردالم یلدولم یولد ومثل و کفوی برای او نیست ، و مراتب موجودات که اسماء و صفات تکوینی هستند همه از او استفاضه نموده و از آن ذات مبارک (الله ، میرزا خدا) خبر میدهند ، و بموجب این عبارت مقام الوهیت مخصوص تنها ایشان بوده و دیگران همه مَراباهستند .

آری جناب میرزا در مقام زیر کی و جلب تمايلات گوسفندان خدا انصافاً کفو و نظیری ندارد (ولم یکن له کفواً احد) ولی حقیقت عنوان (لم یلد ولم یولد) برای نویسنده مکشوف نگردید ، زیرا پدر و مادر و اولاد ایشان وجود خارجی داشتند ، و خوب است در این قسمت جانشینان ایشان توضیحاتی بدهند .

و در صفحه (۳۴۲) بفاصله چند سطر باز میگوید : ملاحظه در اول مَنْ آمَنَ كُن (اول مؤمن بسید باب) و همچنین ثانی مَنْ آمَنَ كِه هیچ نفسی را در میان ازید از این دو نفس و سائر حرورفات حی (۱۸ نفر بعدد کلمه حی) وصف نفرموده اند چنانکه در زیارتشان یا ساذج الله و یا کینونة الله و یا ذات الله و یا امثال اینکلمات ذکر فرموده اند

باز از مطالعه و خواندن این عبارت برتردید و اشتباه ما افزوده شده ، و در معرفت مقام الوهیت جناب میرزا متحیر و مبهور میشویم ، زیرا اگر سخن سید باب راست بوده است : پس اول مؤمن باو کینونة خدا و ذات

خدا بوده است ، و در اینصورت مقام و منصب و چیز زائیدی برای جناب میرزا باقی نمی ماند ، مگر اینکه بفرمایند این الفاظ برای تحیرندگان است (رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا فَيْك) .

و عبدالبهاء در مکاتیب دوم میگوید : (ص ۲۴۵ س ۳) مقصد از هر چهار تعحیت جمال قدیم روحی لأحبائه الفدا است نه دون حضرتش ، و اجراء هر چهار جائز... که هر چهار تعحیت در کتاب الهی وارد ، و الی الیوم بانک ملاأعلی (الله ابهی است) و روح ابن عبد از این نداء مهتر ، هر چند مقصود از (الله اعظم) نیز جمال قدیم روحی لأحبائه الفدا است ، چه که او است اسم اعظم و نیز اعظم و ظهور اعظم ، اما این تعحیت (الله ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر مینماید .

معلوم میشود عبدالبهاء بانک ملاأعلی را نیز می شنید ، و مخصوصاً از شنیدن آن خوشحال و مسرور نیز میشد ، البته حق دارد که خوشحال و مهتر گردد ، زیرا اگر ربوبیت و نیز جمال قدیم بودن میرزا ثابت نشود : عبدالبهاء چگونه میتواند دعوی پسر خدا بودن را داشته و در صفحه (۲۵۵) بگوید : و اگر چنانکه مقامیرا بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است ، تالله الحق قل رِقَابُ كُلِّ مَقَامٍ وَخَضَعَ أَعْنَاقُ كُلِّ مَقَامٍ وَرُتَبَةٌ لِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ

میگوید تمام مقام و مرتبه ها در مقابل مقام من که پسر خدا هستم (فرع منشعب از ریشه قدیم) خضوع و خشوع میکنند .

واقعا چقدر انسان باید کوتاه فکر و پست و فریفته بخورد و جاهل و احمق باشد که : چون جمعیرا از مردم نادان و ساده لوح و عوام در اطراف خود ببیند ، چنان خود را کم کرده و مدهوش و سرمست و مغرور گردد ،

تا اینکه دعوی ربوبیت یا قدیم بودن و یا پسر خدا بودن کند .

و خود بهاء در کتاب مبین (ص ۲۱ س ۵) میگوید **قُلْ لَا بُرَىٰ فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُهُ وَلَا فِي كَيْنُونَتِي إِلَّا كَيْنُونَتُهُ وَلَا فِي ذَانِي إِلَّا ذَاتُهُ وَلَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتُهُ وَلَا فِي سَكُونِي إِلَّا سَكُونُهُ وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمُهُ الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ** بگوئی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکونت و قلم من دیده نمیشود مگر هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکونت و قلم خداوند

و باز در همین کتاب (ص ۴۸ س ۱۴) میگوید **ثُمَّ اخْرُجِي يَا حُورِيَّةُ الْفِرْدَوْسِ مِنْ عُرْفِ الْجِنَانِ وَأَخْبِرِي أَعْلَى الْأَكْوَانِ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَمَقْصُودُ الْعَارِفِينَ وَمَعْبُودُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَمَسْجُودُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - حُورِيَّةُ** از غرفه های بهشت مأمور میشود که باهل عالم خبر دهد - قسم بخدا که محبوب عالمین و مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود اولین و آخرین ظاهر شد

منافسانه مردم جهان هنوز از این محبوب و مسجود و مقصود خودشان

خبری ندارند ، خوب بود جناب میرزا باین شعر هم استشهاد میکرد
دوست نزدیکتر از من بمن است دین عجیتر که من از وی دورم
و بمناسبت این مقام بمورد است که موضوع عبادت و پرستش را
طرح کرده ، و نظر دین مقدس اسلام و سپس نوشته های بایه و بهائیه را در
اینموضوع بدانیم .

عبادت خدا بیغیر اسلام نخستین روزیکه برای هدایت بشر
و اسلام مبعوث گردید : در اولین مرتبه سر لوحه دعوت خود را
کلمه (لا الهَ إِلَّا اللهُ) قرار داده و مبارزه خود را بابت

پرستی و عبادت اَصنام و آلِههٔ مجعوله شروع کرده ، و مردم را از عبادت غیر پروردگار متعال و سجده و خضوع و توجّه بمخلوق نهی اکید فرمود . پیغمبر اسلام خود را بندهٔ ضعیف و غیب سرا با مطیع خداوند توانا معرفی نموده ، و مقام عبادت و پرستش را تنها در مقابل خدای جهات تجویز میفرمود .

مسلمین بموجب دستور آن حضرت چون بنماز قیام میکنند ، با حال خضوع و توجّه میگویند : **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** - تنها پروردگار جهان را عبادت کرده و تنها از او یاری میجوئیم ، و سپس در مقابل جلال و عظمت او سر بسجده میگذارند

خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید : **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** ، و اینما تو آوافتم وجه الله - ما نزدیکتر هستیم بشما از رگهای ورید ، و شما بهر سوئی که متوجّه باشید خدا را بیچشم قلب خودتان خواهید دید . اسلام میگوید : شما باید در همهٔ امور خودتان خداوند متعال را در نظر گرفته ، و او را محیط و قیوم و عالم و مدرك و حاضر و ناظر و آگاه دانسته ، و تا میتوانید در همه حال و مخصوصاً در حال عبادت حضور قلب و توجّه خاطر داشته باشید .

پیغمبر اسلام میگوید : من هم مانند شما بشر هستم ، منم فردی از افراد انسان هستم که میخورم و میخوابم و راه میروم و محتاج و فقیرم ؛ و تنها امتیاز من از این جهت است که : از جانب پروردگار متعال بمن وحی برسد و بقلب من الهام میشود و مأموریههای خاصی پیدا میکنم اینها مراتب و مقامات معارف و حقائق اسلام مقدّس است ، و شخص مسلم میباید در اثر تعلیم و تربیت اسلام ، دارای چنین روحیهٔ پاک و خالص

بوده ، و از شرك و بت پرستی و خرافات و عقائد ناباك و اوهام باطل دوری جوید .

عبادت خدا و باب
حالا در مقابل تعلیمات مقدسه اسلام ، خوب است از
تعلیمات و دعوت سران بهائیت (بایه نیز آگاه و مطلع
شده و بدانید که تعلیمات پیغمبران قرن نوزدهم تا چه

اندازه روی خرافات و بت پرستی استوار شده است !!

سید باب به مقام رکن رابع و ذکریت و سپس بمقام باییت و سپس
بمقام قائمیت و سپس بمقام رسالت و نبوت قانع و راضی نشده ، و با فراتر
گذاشته دعوی معبودیت و الوهیت نموده ، و پیردان ساده لوح خود را برای
پرستش خود دعوت مینماید

در باب اول از واحد رابع بیاب میگوید : مقام این آیه عظیمه
(مقام غیبی سید باب) است قل الله حق و ان ما دون الله خلق و كل له
عابدون ، دون این آیت که در او است (مقام خلقی سید) خلق او است ،
و این آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله و این آیتی است که در او آیتی
دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو الله و سمو الله
و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صروه بحته لم یزل ذکر میشود ، ذکر
آیت از برای عرفان است و الا آیت ملحوظ نمیگردد و اگر آیت ملحوظ
گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد الا بما بذکر به ذات
الازل و از برای اذامکنه و حدودات نیست الخ

سید باب در این باب خود را بسیم آخزرده ، و خود را خالق خلق
و معبود ناس و لم یزل و لا یزال و قدیم و غیر محدود دانسته ، و بصراحت
تمام میگوید: كان معبوداً ولا عابدُهُنالك و كان مقصوداً ولا قاصدُهُنالك... الخ.

وسید باب گذشته از اینکه خود را معبود و آفریدگار بیروان خود قرار میدهد: این مقام برای پیغمبر آینده که بدعوی رسالت ظاهر میشود ثابت میکند، چنانکه در باب اول از واحد اول بیان میگوید: کُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ شَيْءٍ وَاحِدٍ (نقطه بیان که سید باب است) میگردد و کُلُّ شَيْءٍ بَيْنَ شَيْءٍ وَاحِدٍ خَلِقُ مِثْلَهُ وَابْنُ شَيْءٍ وَاحِدٍ دَرَقِيَامَتِ بَعْدِ (یوم ظهور قیام قائم آینده) نِسْمَتِ الْاَنْفَسِ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ (قائم آینده) الَّذِي بَنَطَقَ فِي كُلِّ شَأْنٍ اِنْتِي اِنَّا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَانَّ مَادُونِي خَلَقِي اِنْ يَخْلُقِي اِبَائِي فَاَعْبُدُونِ النَّح.

اینست که میرزا بهاء از همین راه بدنبال سید باب رفته و چون خود را بعنوان رسالت (مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ) در میان اتباع و پیروان سید باب معرفی میکند: بتدریج آوازه ربوبیت و الوهیت و معبود بودن خود را آشکار کرده، و بصراحت لهجه خود را خدای معبود و آفریننده مخلوق و مبدع موجودات و مرجع مراتب هستی میداند.

معبود بودن آری این معنی در مسلك بهائیت رنگ رسمیت بخود میرزا بهاء گرفته، و جزو وظائف و فرائض عباد بهاء شمرده میشود و ما برای نمونه چند قسمت از کلمات این طایفه را در اینجا نقل میکنیم

در زیارت نامه جمال قدم که میرزا بهاء است (مجموعه مبارکه ص ۲) میگوید اَشْهَدُ اَنْتَ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمَمْكِنَاتِ - شهادت میدهم باینکه چهره معبود با جمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود بظهور سیمای تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد.

در دروس الدیانة (درس نوزدهم) میگوید : واما در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات رو بقبله بودن واجب نیست بهر طرف روی ما باشد جایز است و لکن در قلب باید متوجه بجمال قدم (میرزا بهاء) و اسم اعظم باشیم زیرا مناجات و راز و نیاز ما با او است و شنونده جز او نیست و اجابت کننده غیر او نه .

پس طوریکه ملاحظه میفرمائید : در این کتاب (که کالیات تعلیمات و اصول مسلمة بهائیت در آن نوشته شده است) بجز بودن میرزا مقامات و مراتب دیگری نیز برای او اضافه نموده ، و میگوید : شنونده راز و نیاز و اجابت کننده آنها بجز میرزا شخصی در جهان نیست .
باید باین عقیده آفرین گفت .

واقعا جای حیرت و شگفت است که : در این عصر روشن (بقول مردم عصر مشمش و قرن ام) نادانی و جهالت و تاریکی باندازه بر قلوب مردم مستولی گردد ، و باندازه از حق و حقیقت و معرفت و روحانیت مهجور و محجوب شوند که روی بدر گاه پوسیده و وجود محدود و مقام تیره و تاریک میرزا بهاء آورده ، و او را شنونده راز و نیاز و جواب دهنده بینند .
شخصیکه بقول خود پیوسته تحت سلاسل و اغلال و در قعر سجود بوده ، شخصیکه سدها تقلب و خیانت و جنایتهای تاریخی و علمی در نوشته های او دیده میشود ، شخصیکه در زیر خاک عکا پوسیده شده است ، شخصی که بجز خودخواهی و خود بینی اندیشه نداشته است ، شخصیکه برخلاف همه ادیان الهی سخن می گفته است : بقول بهائیان «مبود و مسجود عالمیان است .

آری عبدالبهاء چون سخافت و رکاکت این مطلب را فهمیده ،

تصمیم میگردد این موضوع را در حدود امکان اصلاح نماید .

تأویل
بتپرستی
اینستکه در مکاتب اول (ص ۱۸۸ س ۶) میگوید : اعلم
أن حقيقة الألوهية الذات البحت والمجهول النعت
لا تدركه العقول والأبصار ولا تحيط بها الأفهام والأفكار...
فليس لنا السبيل ولا الدليل إلى إدراك الأمر الجليل... فاضطررنا على
الرجوع إلى مطلع نوره ومركز ظهوره ومشرق آياته ومصدر كلماته
ومهما تذكر من الحماد والنعوت والأسماء الحسنى والصفات العليا كلها
ترجع إلى هذا المنعوت وليس لنا إلا التوجه في جميع الشئون إلى ذلك
المركز المعهود والمظهر الموعود والمطلع المشهود وإلا نمبد حقيقة
موهومة مقصورة في الأذهان مخلوقة مردودة ضرباً من الأدهام دون
الوجدان - بدانکه حقیقت الوهیت ذات خالص و مجهولی است از جهت
توصیف درک نکند آنرا عقول و ابصار و احاطه نمیکند بر آن افهام و
افکار پس حاسبیل و دایلی برای درک این امر جلیل نداریم و مجبور هستیم
که رجوع کنیم بسوی مطلع نور و مرکز ظهور خدا و مشرق آیات
و مصدر کلمات او و هر چه از حامد و اوصاف و اسماء و نعوت صحبت شود
همه بر میگردد بهمان منعوت که مظهر او است و ما چاره نداریم بجز
اینکه در تمام امور و شئون خودمان متوجه باشیم بسوی این مرکز
معهود و مظهر موعود و اگر نه میباید از یک حقیقت خیالی و موهومی عبادت
و پرستش کنیم

عبدالبهاء در این عبارت مغالطه کاری کاملی بکار برده و منظور او
بجز فریب و اغوای يك مشت مردم جاهل و ساده لوح چیز دیگری نبوده
است و با از حقیقت عبودیت و توجه و خضوع بکلی غافل بوده است ، و با

اینکه داعیه ربوبیت والوهیتیکه از خلال کلمات جناب بهاء مفهوم میشود: عبدالبهاء را بر این تحقیق و تأویل رکیک واداشته است .

و بهر صورت مسلم است که عبدالبهاء از حقیقت فهم این مطالب محروم بوده ، و نمیدانسته است که توجه قلب و عبودیت و خشوع هیچگونه مربوط و متوقف باحاطه علمی و تحقیق ذات شیء نیست .

و این معنی برای اشخاصیکه تا اندازه اتوفیق تزکیه قاب پیدا کرده و حال انقطاع و تبیل و توجه داشته ، و از مراحل حضور و فناء آگاه شده اند در کمال وضوح و روشنائی است .

و ما برای روشن شدن خاطر اشخاص معجوب میگوئیم : هر شخصی میتواند فکر و توجه خود را از همه جا و همه موجودات منصرف و قطع نموده و تنها بسوی خود و بنفس خویش متوجه کند ، و در عین حالیکه بخود متوجه است ؛ میدانند که حقیقت نفس او امر مجهول و مبهم و پوشیده است (روانشناسان قدیم و جدید در شناسایی حقیقت نفس عاجز شده اند) پس توجه پیدا کردن و حضور قلب و فنای روح در پیشگاه عظمت پروردگار جهان و حالت خشوع و عبودیت در مقابل خداوند متعال غیر از فکر و خیال و تصور و تصدیق و احاطه علمی یا خارجی و وهم و فهم حقیقت و ذات او است .

آری تا کسی از حالات توجه و خضوع و فناء و حضور محروم است : از فهم کامل این مطلب نیز عاجز خواهد بود

سیدالشهداء علیه السلام میفرمود : کور باد آن چشم قلبیکه تو را نبیند و بجای تو بدل و عوضی گیرد ، آیا دیگری باندازه تو ظهور و جلوه دارد که آنرا وسیله شناسایی تو قرار بدهیم ؛ کی غایب شدی تا محتاج بدلیل باشی ؟

عبدالبهاء از فهم حقیقت توجّه و حضور عاجز مانده است ، و باین قسمت نیز متوجّه نشده است ~~که~~ در توجّه داشتن بسوی جناب بهاء (مطلع نور و مشرق آیات) نیز اشکال او وارد است ، زیرا اشخاصیکه بسوی او متوجّه میشوند : هنوز از معرفت نفس خود عاجزند تا برسد بمعرفت نفوس دیگران

البتّه توجّه بدیگری از جهت توجّه بنفس و روح اولست نه بجسم و بدن ، و حقیقت روح مانند حقیقت پروردگار برای بشر مجهول و مستور بوده ، و کسیرا (مردم عادی) توانایی فهم و خیال و احاطه و بردسی آن نیست ! قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا - وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

کسیکه نفس و روح خود را شناخت پروردگار خود را شناخته است و کسیکه بتواند بمقام روحانی و مرتبه معنوی و نورانی شخصی معرفت پیدا کند بعظمت و مقام خداوند متعال نیز عارف میشود ، لذا در روایات شریفه وارد شده است که : چون کسی بمقام روحانیت امام معرفت پیدا کرد خدای جهان را خواهد شناخت

عبدالبهاء در اینجا سادگی و خامی بخرج داده است ، و بهتر این بود که بدون مقدمه و تحقیق و باوندگی میگفت : شما همه مکلف هستید که رو بجناب بها آورده و بسوی او عبادت کرده ، و در مقابل او خضوع و تذلل نموده ، و هر گونه جوائج و نیاز مندیهای خود تا نرا از بار گاه او بخواهید . زیرا در اینصورت : مردم احمق و أغنام الله (گوسفندان جناب بهاء) بدون فکر و تحقیق و تدبیر سخن ادرا پذیرفته ، در مقابل او عبادت و تذلل میکردند ، و اشخاص فهمیده و دانشمند و منور الفکر نیز از این سخن

ترنجبیده و متزلزل و عصبانی نمیشدند .

من بیش از این در این موضوع سخن نمیگویم ، و قضا و تحلیل و محاکمه را بخود جوانان مُنورالفکر و دانشمند بهائی وا میگذارم ، تا بخوبی معنای جملات عبدالبهاء را فهمیده ، و بمنظور باطنی و هدف اصلی او آگاه شده ، و قضاوت کنند .

و ضمناً لازم است جانشینان جناب بهاء از این موضوع فشرک نیز پاسخ دهند ، و آن اینست : در صورتیکه توجه پیدا کردن به پروردگار جهان و مبده ظهور و مشرق آیات برای بشر غیر ممکن بوده ، و بقول بهاء و عبدالبهاء - *السیلُ مقطوعٌ و الطلبُ مردودٌ* ، پس خود باب و بهاء در عبادات خودشان بکجا متوجه میشدند ؟ و آیا آنها کدام مرآت و معجلی را در نظر میگرفتند ؟ و آیا شما که توجه بمبده را ممنوع و محال میدانید : ظهور و معجلی را چگونه تفسیر میکنید ؟ و حقیقت بر آئینت و مظهریت را چگونه فهمیده اید ؟ آیا باب و بهاء از افراد بشر نبودند ، پس چگونه برای ایشان سیل توجه مقطوع نبوده است ؟ و آیا مرآت و معجلی بودن بدون تحقق توجه و ارتباط صورت میگیرد ؟ (۱) و آیا مرآیا و مظاهر حق از مظهر بودن خودشان غافل و مرآت بودن خودشان را نفهمیده اند .

(۱) مرآت یعنی آینه است ، و آئینه چون در مقابل چیزی واقع شود : صورت آنرا قبول کرده و در خود نشان میدهد . یعنی آن چیز در ظاهر آئینه جلوه گرو دیده میشود . در مرآت حق هم لازمست که با حق در اثر توجه باطنی و حضور روحانی و قلبی مقابله شده و مظهر و معجلی آن واقع گردد ، و البته فهم حقیقت اینمعنی تنها در اثر قوت ایمان و شدت صفا و روحانیت و بعد از تزکیه قلب حاصل خواهد شد . و بهر صورت تحقق مرآتیت محتاج به توجه کامل به حق است که بمقام حضور کامل و فنا نامیده میشود .

و شاید پاسخ ایشان از این قرار باشد که : مرایا از مقام پرستش و عبادت بالاترند ، مر آیت خود عبادت و برتر از مرتبه عبادت است ، و قبول عرفای حق شناس - فَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ أَنْتَ الْيَقِينُ - و چون بمقام یقین واصل شدند : لافرقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ .

آری معذرت میخواهم ، و من از فصل گذشته و از کلمات باب و بهاء که در چند صفحه پیش نوشته شد غفلت نمودم ، جناب بهاء خود رَبِّ الْأَرْبابِ وَاللَّهِ الْإِلَهَةُ وَخَدَايَ قَرْنِ نَوَزْدِهِمْ وَ مُبْطَلِ شَرَابِيعِ وَ پُروردگار گوسفندان بیچاره و ساده لوح است ، و مقام الوهیت و ربوبیت بالاین حرفهای ظاهری که زائیده فکر بشر است نمیسازد

پروردگار محبوب در اینجا يك مرتبه قسمتی از اشکال گذشته
سید بساب برای نویسنده حل شده ، و از خود نوشته های

جناب بهاء خدای سید باب و محبوب و مقصود او را پیدا کردیم ، و معلوم میشود سید باب در همه طاعات و عبادات و امور دشمن خود ، بجناب بهاء متوجه میشده ، و او را قبله حاجات و عبادات خود قرار میداده است

و طوری که گفتم این مطلب را از پیش خود نمینویسم ، بلکه طبق شرح و نوشته خود جناب بهاء است .

والبته پیروان بهاء کلمات نازل و آسمانی جناب بهاء را تصدیق خواهند نمود ، دیگرانی هم خود میدانند ، تصدیق کنند یا تکذیب .

آری جناب بهاء در کتاب بدیع (ص ۳۵۲ س ۴) از قول سید باب عبارتهای ذیل را نقل میکنند :

و بشنوند قول نقطه اولی را در کَرّه اخری از لسان ابدع ابهی و از

ضجیح و ناله و حنین آن حضرت شرم نمایند و هذه صورة ما نزل من جبروت الله العلی العظیم بسم الله الأقدس العلی الأعلى هذا کتاب نُقطة الأولی الی الذینهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزیز العلیم و فیہ یُخاطب الذینهم تَوَقَّفُوا فی هذا الأمر من ملاً البیانین این آیات می است از قول سید باب که جناب بهاء ساخته است (این خطاب هشت صفحه میباشد) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت بایمان به بهاء تحریم کرده و مقام ایشان را معرفی میکند .

در صفحه (۳۵۴) گوید : فَوَعْرَى لَوْ ذَكَرْتُ ذَكَرَ الرُّبُوبِيَّةِ مَا أَرَدْتُ الأربوبيَّةَ على كلِّ الأشياءِ وإن جَرَى من قلمي ذكرُ الألوهية ما كان مقصودي الآله العالمين وإن جَرَى من قلمي ذكرُ المقصود فهو كان مقصودي وكذلك في المحبوب أنه قد كان محبوبي ومحبوب العارفين وإن ذكرتُ ذِكْرَ السجود ما أردتُ إلا السجودَ لوجهِ المتعالی العزیز المنيع و إن أنشيتُ نفساً ما كان مقصودُ قلبي إلا أثناء نفسه وإن أمرتُ الناسَ بعملٍ ما أردتُ إلا العملَ في رضائه في يوم ظهوره ... الخ - قسم بجان خودم که در هر جائی که کلمه ربوبیت را بزبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است بر جمیع اشیا و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من بهمان ایشان بوده است که اله جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سجود بمیان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی و عزیز و منیع او سجده بشود و اگر کسیرا توصیف او ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مدح او بوده است و اگر کسیرا بعملی دعوت کردم اراده نکردم مگر اینکه آن عمل برضای او انجام بگیرد .

وامثال این جملات در کتابها و نوشته‌های بهاء زیاد دیده میشود ،
 و ما نتیجه‌الزمنل آنها بجز سیاه کردن صفحات سفید قلوب خوانندگان
 محترم نمی بینیم

خدای مقصود باز متذکر شدم از بادداشتهاییکه داشتم ، و یادم
 میرزا بهاء آمد که : خود جناب بهاء خدای مقصود و مطلوب
 خویشرا نیز معین نموده ، و اشکال گذشته را در
 هشتاد سال پیش ازاینکه ما بتوجه باشکال باشیم ، حل کرده است :

جناب بهاء در موارد زیادی بعنوان ربّ و اله و مقصود و محبوب و
 امثال آنها بسید باب خطاب نموده است

و مسلم است که بهاء هر چه از سید باب تجلیل و تعظیم کند ، باز
 نتوانسته است آنطوریکه باید حقّ خدمت و استاد بودن او را تأدیه نموده
 و در مقابل احسان و نیکوئیهای او تشکر و سپاسگزاری کند

آری سر رشته را سید بدست بهاء سپرده است ، و کله و اغنام الپیرا
 سید تحویل بهاء داده است ، و خصوصیات آئین سازیرا سید بهاء
 آموخته است ، و سدّ بزرگ حقیقت و اسلام را سید از میان برداشته است ،
 و راههای بافندگی و حیل و تزویر و خطا را سید فتح نموده است

اینستکه بهاء در کتاب بدیع از صفحه ۲۳۲ تا چهار صفحه دیگر
 زبان به ثنای سید گشوده و میگوید : در این مقام از جبروت ابهی این کلمات
 ابدع اهل فی المناجات مع الله العلیّ الاعلی نازل - علیک یا بهاء الله محبوب
 البهاء ... ۲۳۳ - و انهم بالاهی تیدوا احکامک عن ورائهم و تسوا اما نصحتهم
 به فی الواحک ۲۳۴ - و بکت بیگای عیون الذین کرمتهم من بریتک
 و اسطفتیهم من بین خلقتک و جعلتهم مهابط و حیک و مخازن عامک و مظاهر

امرك و مطالع قُدْرَتِكَ و مَكَامِنِ الْهَامِكِ .. يَأْمَنُ بِيَدِكَ جَبْرُوتُ الْآبَاتِ وَ كَلِّ
 ذَلِكَ وَرَدَ عَلَيَّ بَعْدَ الَّذِي دَعَوْتُهُمْ إِلَى شَطْرِ مَوَاهِبِكَ وَالطَّافِكِ وَ عَرَفْتَهُمْ
 مَنَاهِجَ أَمْرِكَ وَ رِضَائِكَ وَأَمْرَتُهُمْ بِالْخُضُوعِ لَدِي بَابِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَالْوَرُودِ
 عَلَى فَنَاءِ عِزِّ فَرْدَانِيَّتِكَ ... ۲۳۵ - فَوَضَّتْ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ
 وَأَنْتَ حَسْبِي وَ مَعِينِي وَ نَاصِرِي وَ بِكَ اكْتَفَيْتُ عَنِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ الْحَمْدُ
 لَكَ إِذْ أَنْتَ أَنْتَ مَعْبُودِي وَ مَعْبُودُ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ - و ایکنش مهلت میدادند
 که جمال رب العالمین بشناه الله ذکره مشغول شود

آری میرزا بهاء حق دارد که : در مقابل سید باب خضوع و عبودیت
 و خشوع و بندگی کرده ، و او را خدای خود بداند ، زیرا اگر او با کلمات
 سر ابا خرافات و بی معنی و مهمل خود اذنان مردم را مشوش و آلوده نمیکرد ،
 اگر او مردی پس از دوازده قرن (از تشیع توحید و یکتا پرستی و حقیقت
 جوئی ، و صراط حق و عدالت و علم و معرفت) بسوی بت پرستی و شهوترانی
 و خرافات و جهل و نادانی دعوت نمینمود ، چگونه میرزا بهاء زمینه را
 برای الوهیت و ربوبیت خود هموار کرده ، و یکمشت مردم خرافی پرست
 و جاهل و احمق و شهوت پرست را پدور خود میتوانست جمع بنماید

آری سید باب از هر جهت زمینه خدا سازی و دعوی نبوت دروغی
 و خرافات پرستی و شهوترانی و جهالت را در میان مردم رواج داده و میرزا
 بهاء بانهایت مهارت و زیرکی توانست از این آب گل آلوده ماهی بگیرد
 و در محیط تاریک جهل و بی دینی گوسفندانرا بدو شد .

سید باب حقوق زیادی بگردن بهاء دارد : و اگر سید راه منحرف
 مسلك جدید را باز نمیکرد : بطور مسلم ابواب استفاده سوء برای بهاء
 مفتوح نمیشد ، چنانکه اگر سید پرستی مردم را بمهمات و خرافات و سخنان

پوچ خود (از قبیل شمردن اسامی معلّه‌ها و کوچه‌ها و موگّلین شهر جا پلّقا و جا برسا در شرح قصیده و هزاران امثال آن) سر در گم و خرافاتی پرست نمی‌کرد، و يك قسمت عقائد مست و باطل را (از قبیل اعتقاد بر کن رابع) در میان پیروان عوام خود ترویج نمی‌نمود: راهی برای استفاده سید باب گشوده نمیشد.

و باز میرزا بهاء در مقابل معترض ازلی در کتاب بدیع (ص ۴۳ س ۱۲) می‌گوید: از این کلمه معلوم میشود که شما ربّ اعلیٰ نمیدانید و یا تقیّه نموده‌اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار مینمایند (مقصود صبح ازل برادر بهاء است) و باطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می‌فرستند شما و کلّ من فی السموات و الأرض جمیعاً بدانید بآنا کنا موقناً معترفاً مُذْعِناً بِأَعْلَى الصَّوْتِ بآنه هو ربّ الأعلیٰ و صدره المتّهی و شجرة القُصوی و ملکوت العلی و جبروت العما و لاهوت البقا و روح البها و سر الأعظم و کلمة الأتمّ و مظهر القدم و هیکل الأکرم و رمز المنمنم و ربّ الأمم و البحر الملتطمّ و کلمة العلیا و ذرّة الاولی و صحيفة المکنون و کتاب المخزون جمال الأحدیة و مظهر الهویة و مطلع الصمدیة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما یرز جمال المعبود الخ .

جناب بهاء (خدای بهائیان) در این جملات مقام مبشّر خود باب را معرفی میکند که: او بلندترین خدا و لاهوت بقاء و خدای امتها و جمال احدیّت و مظهر هویت است، و اگر جناب باب نبود وجود و مقصود ظاهر نمیشد و جمال معبود آشکارا نمیگشت.

بنده که نصف کلمات جناب بهاء را اصلاً نتوانستم ترجمه کنم، و نصف باقی را ترجمه کردم ولی مناسفانه معانی آنها را نفهمیدم، آری

فهمیدن کلمات خدا (آن هم خدای قرن انیم) بسیار مشکل است، آری جناب بهاء این کتاب را در ایام جوانی الوهیت که هنوز بنگته نشده و در سطر را حفظ نکرده بود، نوشته است، و از این نظر است که در این چند سطر بالا بیست غلط ادبی موجود است

مگر اینسکه شما بگوئید در این ظهور (طوری که باب هم میگفت) قیود و حدود الفاظ برداشته شده، و تنقید بقواعد علوم ادبی (صرف و نحو) لازم نیست.

بهاء در کتاب اقتدارات (ص ۱۹۶ ص ۲) در پاسخ اعتراض حاجی کریمخان میگوید: *إِنهَا نَزَلَتْ عَلَى لِسَانِ الْقَوْمِ لِأَعْلَى قَوَاعِدِكَ الْمَجْمُوعَةَ بِأَيِّهَا الْمُعْرَضُ الْمُرِيبُ - كَلِمَاتٍ مِنْ رُؤْيِ لِسَانِ قَوْمٍ نَازِلٌ شَدِيدٌ اسْتَنْهَى رَدِّي قَوَاعِدَ مَجْمُوعَةٍ .*

ولی در اینصورت پاسخ میگوئیم که معلوم میشود علوم و معارفی که از مقام بالا بجناب بهاء اشراف و الهام میشود، همه مانند همین الفاظ و جملات غلط و پر خلاف حقیقت و صواب است، زیرا جناب بهاء طبق اظهارات خود درسی نخوانده و هر چه میگوید پامیداند بطریق وحی و الهام است و در اینصورت چه طور میشود که در بسیاری از موارد، قواعد ادبی مراعات شده و در برخی از آیات نازل مراعات نمیشود؟ آیا اختلاف سبک و طرز سخن دلیل اختلاف و تعدد الهام کننده نیست؟ و آیا در صورت بهم خوردن قوانین و قواعد لفظی میتوانیم بمراد و مقصود گوینده آگاه بشویم؟ و ما روی کدام قاعده و سبکی میتوانیم اطمینان پیدا کنیم که فاعل فعل یا مفعول یا صفت یا مضاف یا حال کدام یکی است؟ شاید مقصود گوینده از کلمه ماضی مضارع و از لفظ مضارع ماضی باشد؟ پس در اینصورت تکلیف

وامری برای مردم قطعی و مُنجز نخواهد شد .

و گذشته از این ، قواعد از همان لسان قوم (لسانیکه صحیح و فصیح و بی غلط است) گرفته شده است ، و میزان تطابق با لسان قوم همان قواعد متخذه است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصور نموده است . آری اینها نمونه بود از مقام خداشناسی و توحید و معرفت پیشوایان بهائیت ، و بیش از این مقتضی برسیاه کردن کاغذهای سفید نیست .

اصل پنجم - عبادات توفیقی است

هنگامیکه پروردگار توانای جهان را شناختیم ، و بر عجز و احتیاج و بندگی خود پی بردیم : قهراً در مقابل پروردگار متعال خضوع و خشوع نموده ، و آن طوریکه مقتضای مرحله عبودیت و نیازمندی است ؛ رفتار خواهیم کرد

و آداب و وظائف عبودیت بوسیله انبیائیکه از جانب پروردگار جهان مبعوث میشوند ، معین و مقرر شده ، و قسمت اعظم و اَهم ادیان الهی از این جهت تشکیل میشود

و بطوریکه شخص خدمتگزار و نوکر نمیتواند وظائف مخصوصه خود را روی فهم و فکر و سلیقه خود تشخیص داده ، و بدون تصویب و تقریر مولای خویش ، انجام وظیفه بدهد ؛ همچنین ما نمیتوانیم وظائف عبودیت و آداب بندگی خود را نسبت به پروردگار متعال ، روی تشخیص و نظر و سلیقه شخصی خویش معین نموده ، و طبق همان سلیقه عبادت و اطاعت کنیم . اینست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب احتجاج در پاسخ بیت پرستان عرب میفرماید : شما از کجا فهمیدید که پروردگار جهان باین عبادت (که

در مقابل بتها بخاطر تقرب بخدا خضوع میکنید (راضی است؟ و از کجا تشخیص دادید که این عمل موجب قرب به پیشگاه احدیت است؟ آیا خداوند چنین دستوری را بشما داده است؟ آیا احتمال نمیدهید که پروردگار جهان از این رفتار شما کاملاً ناراضی و غضبناک باشد؟

پس ما باید بدانیم که: عبادت و اطاعت هنگامی پسندیده و مطلوب واقع میشود که مطابق میل و درخواست و تقاضای مولی باشد، و ممکن است کارگری بیست و چهار ساعت بانهایت صمیمیت و جدیت روی تشخیص و نظر شخصی خود مشغول کار و خدمتی باشد، و از کار او بیچیز رحمت و خسارت و ضرر مولی عایدی حاصل نگردد، و اگر بیکار می نشست: مطلوبتر و پسندیده تر و نافعتر بود.

اینست که بزرگان و متخصصین در علوم حقوق و فقه گفته اند: عبادات توقیفی است، و کسی نتواند طبق میل و روی خواهش نفس خویش عبادتی را جعل کرده، و مطابق صلیقه خود خدای جهان را پرستش نماید وای این معنی در آئین جدید قرن نوزدهم الفاء گردیده است

سید باب سید باب در سال (۱۲۶۰) هجری مبعوث شده، و در سال
و عبادات (۱۲۶۶) در تبریز فوت کرده است، و کتاب بیان او که

محتوی احکام جدید و قوانین و تکالیف مخصوصی است در اواخر زندگانی او نوشته شده، و در میان خجیصین از بابیه منتشر شده است، و در تواریخ بابیه مینویسند که تألیف بیان در حبس ماکو و در سال (۱۲۶۴) صورت گرفته است و این مطلب اگر درست باشد: بطور مسلم در آن سال بدست اصحاب خاص نیز نرسیده است.

ما اگر بدقت تاریخ گزارشات دشت بدشت و قلعه طبرسی (در

از اواخر سال ۱۲۶۵ خاتمه یافته است) را بررسی کنیم: خواهیم دید که اثری از کتاب بیان در آن میان نبوده و معنی از مطالب آن کتاب در میان اصحاب مخصوص سید مذاکره نمیشد، حتی در جریان حادثه زنجان (که در اوایل سال ۱۲۶۶ خاتمه یافته است) نیز اثری از این کتاب دیده نمیشود. سید باب در اوایل امر خود تفسیر یوسف و کوثر را نوشته، و سپس در سال اقامت خود در اصفهان تفسیر والعصر را تألیف نموده، و این سه کتاب تا اواخر زندگی سید در میان اصحاب او مشهور و متداول و منتشر بوده است.

سید باب در این سه کتاب در اصول و فروع کلیه دین مقدس اسلام کوچکترین تصرفی ننموده، و قوانین و قواعد اسلام را بنحو کامل رعایت کرده و عقائد مسلمین را در توحید و نبوت و امامت و معاد اعضاء تصدیق نموده است. اینست که اصحاب مخصوص و سران بایه که در سالهای اخیر از منویات و اسرار دل سید باب آگاه شدند: بنای مخالفت با اسلام گذاشته و علناً قوانین مقدسه اسلام را نقض کرده، و هر یکی مطابق فهم و عقل وهوی و هوس خود جعل حکم مینمود.

در کواکب دریه (ص ۱۲۹) میگوید سپس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت (در دشت بدشت) بعضی را عقیده این بود که هر ظهور لاحق اعظم از سابق است و هر خلقی اکبر از سلف و بر این قیاس نقطه اولی اعظم از انبیای سلف و مختار است در تغییر احکام فروعیه، بعضی دیگر معتقد شدند که در شریعت اسلامیّه تصرف جایز نیست و حضرت باب هر دوچ و مصلح آن خواهد بود، و قره العین از قسم اول بوده اصرار داشت که باید بعموم اخطار شود و همه بفهمند که قائم دارای مقام شایعیت است و حتی

شروع شود ببعضی تصرفات و تغییرات از قبیل افطار صوم رمضان و امثالها
و اگر چه قُدّوس هم مخالف نبود ولی جرئت نداشت این رأی را تصویب
نماید الخ .

و در صفحه (۱۳۰) گوید: و در مجلسی که قُدّوس و بهاء نبود قرّة العین
برده برداشت (برده حجاب خود) و حقیقت مقصود را (منسوخ شدن احکام
دین اسلام) گوشزد اصحاب نمود ، همه در میان اصحاب افتاد بعضی
تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند و نزد قُدّوس رفته شکایت
نمودند قُدّوس بچرب زبانی و مهربانی ایشانرا ساکت کرد اما با وجود
این باز همه و دهمه فرونشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت
بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند الخ .

و در کتاب تاریخ سید علی محمد (ترجمه مذاهب ملل از مسیونیکلا
فرانسوی که روی ترویج بایه و تنقید آئین مقدس اسلام نوشته شده است .
ص ۲۹۷) میگوید : پس از آن تمام متفق الرأی شدند که سید علی محمد
پیغمبر جدیدی است برتر و بزرگتر از پیغمبران ما قبل خود ... و خداوند
ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد و قوانین قدیم از ریشه درآمده اند
و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت قُدّوس اظهار کرد که
پروان این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ما هم بواسطه مواعظ
خودمان تعصبات آنها را بیشتر بهیجان آورده ایم و البته این اظهارات فعلاً
خطرناک است و نمیتوان آنها را از اشتباه در آورد .

از این کلمات بطور صراحت فہمیده میشود که : تا آنروز کسی
نصوّر نمیکرد که احکام اسلام تغییر یافته و منسوخ گردد ، و حتی اینکه
منسوخ بودن قوانین اسلام را سران اصحاب باب در دشت بدشت در میان

خودشان تصویب نموده و بدیگران گوشزد کرده‌اند، و ممکن است خود سید باب هم تا آنروز (سال ۱۳۶۴) چنین فکری را نکرده و احتمال هم نمیداد که اینمعنی عملی بشود.

و در عبارتهای گذشته تصریح شده است که **قُرَّةُ الْعَيْنِ** در مرتبهٔ اول قانون حجاب و حکم سوم را نسخ کرده است!

آری **قُرَّةُ الْعَيْنِ** عقل منفصل سید باب بوده، و خدمات شایان و فعالیتهای قابل توجهی در ترویج مسلك سید باب نموده است، اینستکه سید در تفسیر سورهٔ یوسف در هر صفحه از صفحات آن کتاب چندین آیه مخصوص **قُرَّةُ الْعَيْنِ** نازل کرده است.

و ما اگر این اندازه علاقه و محبت سید باب را نسبت بقرهٔ **لِلْعَيْنِ** بجاهای دیگری حمل نکنیم بطور مسلم کاشف از نهایت زیرکی و فطانت او بوده است، برای اینکه از استعداد و فعالیت و فداکاری **قُرَّةُ الْعَيْنِ** مطلع بوده است.

و در جلد سوم ظهور الحق (ص ۳۲۵-۳۲۹) مینویسد: و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقایدش که از آن جمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقالید اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت (چون **قُرَّةُ الْعَيْنِ** در ابتدای ظهور باب در کربلا و بغداد بود و در سال ۱۲۶۳ عزیمت بایران نمود) تا در ایام قزوین و طهران، خصوصاً در ایام بدشت بذروه ارتفاع رسید، مکرراً چنین حکایت شده که در ایام بدشت حضرت قدس (حاجی محمد علی که بهمراهی هلاً حسین بشردنی در قلعهٔ طبرسی متحصن شده بودند) که در اوقات فریضه سجاده گسترده و مشغول ادای فریضه و نافله بود، ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه

در دست حاضر و میگفت این بساط را درهم پیچ دور آوراد و سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت ، و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب براسی سوار و کلیجه ترمه که جمال ابوی (میرزا بهاء) برایش فرستاده بود دربر و شمشیر برهنه در دست میگفت - این سعید العلماء و أتباعه ؛ و حاضرین بیک صدا میگفتند : کَلُمُ هَانُوا . باز میگفت : **أَيْنَ شَقِي الْأَشْيَاءِ وَأَشْيَاعُهُ ؟ وَ آنَانِ مِیْگفتند : کَلُمُ فَاتُوا .**

و در صفحه (۲۳۱) از قول سید باب نقل میکند : **وَأَمَّا مَا مَثَلَتْ عَنِ الطَّاهِرَةِ هِيَ الَّتِي آمَنْتُ بِرَبِّهَا وَ خَالَفَتْ مِنْ نَفْسِهَا وَ خَشِيتُ مِنْ عَدْلِ رَبِّهَا وَ رَاعَتْ يَوْمَ لِقَاءِ بَارئِهَا وَ كَلَّمَا اسْتَنْبَطَتْ فِي أَحْكَامِ أَهْلِ الْبَيَانِ وَ اسْتَدَلَّتْ عَلَيْهَا بِآيَاتِ الْقُرْآنِ وَ أَخْبَارِ شَمْسِ الْإِمْكَانِ وَ أَقْمَارِ الْأَكْوَانِ وَ آثَارِ أَهْلِ الْعِيَانِ فَهُوَ مِنَّا وَ يَرْجِعُ إِلَيْنَا وَ إِنِّي أَنَا مَا أَحَبُّ أَنْ يُنْكَرَهَا أَحَدٌ وَ إِنْ سَمِعُوا مِنْهَا شَيْئًا لَا يُبْلَغُ بِهِ عَقُولُهُمْ وَ مَا يُدْرِكُ نَفْسُهُمْ فَذُرُّوه فِي سُنْبُلِهِ .** و اما آنچه از قره العین می رسید بدانند که او بخدای خود ایمان آورده و با نفس خود مخالفت کرده و از عدل خدا خائف است و از روز لقاء ربّ رعایت میکند پس هر چه از استنباط کرده است از آیات و اخبار و آثار از جانب ما است و دوست ندارم کسی او را انکار کند اگر چه سخنهاى او از عقول شما دور باشد .

پس معلوم میشود قره العین از جانب سید باب اطمینان خاطر و سکون نفس داشته ، و میدانست که : هر عملی را انجام بدهد و هر گونه تصرفی در مسلك سید باب بنماید و هر قدمیکه بنام سید باب بردارد مورد اعتراض واقع نخواهد شد .

و چون اسمی از قره العین برده شد بسیار مورد است که بنحو

اختصار شرح حال او را از کتب خودشان در اینجا ذکر کنیم .
 قرّة العین^۱ در قزوین چهار برادر بودند (ملاّ محمد تقی شهید ،
 کیست ؟ ملاّ محمد صالح ، شیخ جواد ، ملاّعلی) و هر چهار نفر
 از اهل فضل و دانش محسوب میشدند ، مخصوصاً
 برادر بزرگتر ملاّ محمد تقی و کوچکتر از آن که ملاّ محمد صالح بود هر دو
 از علمای و فقهای درجه اول شهر قزوین شمرده میشدند .
 ملاّ محمد صالح دختری داشت (متوآده در سال ۱۲۳۰ هجری) بنام
 أم سلمه یا طاهره یا زربین تاج که از کوچکی آثار استعداد مانند
 جمال چهره اش از ناصیه اش پیدا و از محضر عم و پدرش پیوسته استفاده
 مینمود .

این دختر با پسر عموی بزرگ خود که ملاّ محمد امام جمعه باشد
 ازدواج نموده ، و سه اولاد از همین ملاّ محمد بوجود آمد .
 و چون ملاّعلی عموی کوچک او از تلامذه احساسی و از مریدان سید
 رشتی بود طاهره نیز طریقه او را پسندیده ، و پیوسته کتب شیخ دستگیرا
 مطالعه مینمود .

داخراً هم با سید رشتی بمکاتبه و مراسله پرداخته ، و چون
 بملاقات او اشتیاق پیدا کرده بود از شوهر و بچه هایش دست کشیده در
 سال (۱۲۵۹) عازم عتبات گردید .

تصادفاً در همین آیام سید رشتی فوت کرده ، و طاهره بملاقات سید
 موفق نشده ، و ناچار در کربلا اقامت نمود تا تکلیف نائب سید و شیعه
 کامل معلوم شود .

آری طاهره در کربلا بوسیله چند نفر از مؤمنین باب (حروف حی)

باصید باب مربوط شده ، و بنای مکاتبه و سؤال و جواب گذاشتند .
 سید باب هنگام نوشتن احسن القصص علاقه مفردی بقرة العین
 داشته ، و در اغلب سوره های آن کتاب چند آیه بی اختیار در حق او نوشته
 است ، و این علاقه از کجا آمده است : ما نمیتوانیم در این موضوع قضاوت
 کامل کنیم .

درسوره (۲۵) گوید : یاقرّة العین قل ان الله قد جعل حکم السابقین
 فی خاتم من العقیقة الحمراء و المؤمنین فی خاتم من الدرّة الصفراء و المشرکین
 فی خاتم من الحديد الخضراء و قد جعل الله حکمه فی ایدیک علی الحق
 بالحق فاصرفه کما تشاء بما تشاء و ان الله قد کان عالیا بالحق محیطا . یاقرّة
 العین انک الفجر بعد اللیل فی عشر من الشهر الحرام عاشوراء و انک الوتر
 بعد الرکعتین من الشفع بما قد قدر الله فی أم الكتاب مسطوراً .

و درسوره (۲۳) گوید یاقرّة العین انا قد شرحنّا صدک فی الامر
 من کلّ شیء علی الحق بالحق بدیعاً و انا نحن قد ارفعنا ذکرك فی الباب
 لیعلم الناس قدرتنا بان الله هو الأجل عن وصف العالمین .

و درسوره (۲۲) گوید یاقرّة العین ان الله قد جعل العینین فی ایدیک
 هذه عین الکافر حول الماء مسطوراً و هذه ماء الطهور من الکوثر المسجور
 حول النار مستوراً فأهی الناس بالماءین و ما شئت کما شئتنا .

و درسوره (۲۸) گوید یاقرّة العین فأت ذی القربی من اهل العماء
 حظن علی سطر السیر المستمر المقنع بالسر حول النار مستوراً و أعط
 للمسکین اهل لجة المحبة علی الحق الأكبر قطرة من الماء الموشحة من
 كأس الذهب الطریة باذن الله الحکیم علی سبیل الحکمة .

و طوری که از خطابات و کلمات سوره (۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴) که در

پیرامون آیات مربوطه بحضرت یوسف وزلیخا است ، معلوم میشود ، ابن استکه سید بقرۃ العین علاقہ و محبت مُفرطی ہم داشته است ، و بعید نیست کہ ابن کتابرا بعنوان خطابات بہ قرۃ العین و بیہانہ تفسیر سورۃ یوسف نوشتہ باشد

درسورۃ (۳۲) گوید : يَا أَهْلَ الْعَمَاءِ لَاتَقُولُوا لِلَّذِينَ بُرِيدُونَ
اللَّهُ وَيَأْتُونَهُ مِنْ بَابِهِ ادَّكَ يَتْرَادُونَ فَمَنْ مَلِحًا عَرَبِيًّا لَيْشْفَقُونَ بِنَفْسِهِ
عن انفسوم

و درسورۃ (۳۱) گوید : يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ لَاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً عَلَى السِّرِّ
فِي نَفْسِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فِي أَمْرِكَ فَيَقْعَدَ النَّاسُ حَوْلَ الْبَابِ بِالْحَقِّ
الْعَلِيِّ مَمْحُورًا عَلَى السِّرِّ مَحْسُورًا .

و ممکن است ابن جملہ بعد از نامہ قرۃ العین و اظہار محبت او بودہ
است کہ سید اورا امر باعتدال میکند ، و البتہ ابن مطلب باید باشواہد
خارجی و تاریخی روشن شود

و درسورۃ (۵۸) گوید وَلَعَمْرِي إِنَّكَ الْمَحْبُوبُ لَدَى الْحَقِّ وَالْخَلْقِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ مَوْلِيكَ مُتَّقِمًا

و درسورۃ (۷۶) گوید يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ اخْتَارَكَ لِنَفْسِي فَاسْتَمِعْ
لِمَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ .

و درسورۃ (۷۸) گوید يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ قُلْ إِنِّي أَنَا الْإِنْسَانُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ
قَدْ كُنْتُ مَذْكَورًا وَقُلْ إِنِّي أَنَا الْعَمَاءُ فِي كَأْسِ الظُّهُورِ قَدْ كُنْتُ كَافُورًا .

و درسورۃ (۹۱) گوید يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَانطِقْ عَلَى لَحْنِ الْحَبِيبِ نَعَتًا
قَمَرِ الْحَبِيبِ مِنْ أَمْرِ مَوْلَاكَ الْقَدِيمِ بَدِيعًا

و درسورۃ (۹۳) گوید يَا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَانطِقْ عَلَى لَحْنِ الْحَبِيبِ عِنْدَ

العرش واقص على الكلمات قميص النسمات .

و ما این جمله ها را ترجمه نکردیم که خوانندگان محترم روی صفا و نورانیت قلب و با کمال بیطرفی ، مقصود و منظور سید را درک کرده ، و در فهمیدن معانی آنها آزاد باشند .

این بود اندازه بسط و آزادی در عبادات در مرام باییت ، و اما آزادی آن در مسلك بهائیت :

میرزا بهاء این پیغمبر چون در قرن نوزدهم مبعوث میشود ، و در و تکالیف این قرن اساس استبداد و پایه سلطنت در عالم مختلفه جهان متزلزل بوده ، و مردم جهان روی اقتضای زمان و شیوع تظاهرات مادی ، خواهان مجلس بین الملل و مجلس شوری و مجلس سنا بودند : میرزا نیز بمقتضای جریان روز ، بیت العدالی تأسیس نموده و احکام غیر مذکوره و فروع دینیّه و وظائف بندگان خود را بمجلس بیت العدل واگذار میکند .

میرزا از این نکته غفلت ورزیده بود که پایه این مجالس روی اکثریت نهاده شده ، و رأی اکثریت در این مجالس نافذ و معتبر و حاکم شناخته می شود .

در صورتیکه اکثریت هیچگونه از حقیقت و صلاح کشف نکرده ، و در بسیاری از موارد نظر اکثریت خطا و غلط بوده ، و رأی اقلیت صائب و صحیح میباشد . **وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ، وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمَ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ، وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمُ الْإِطْلَاقَ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمَ يَجَاهِلُونَ .**

معلوم است که : اکثر مردم بحکم طبیعت روی تمایلات نفسای

و شهوات مادی و هوسهای طبیعی زندگی داشته و امر از معاش می کنند ،
 و هر چه از این مرحله دورتر شده و با صفات زهد و تقوی و نیکو کاری و قیودات
 پسندیده دیگر متصف شوند دایره کوچکتر خواهد شد

و ما باید پیوسته از نظر صائب و رأی دقیق و فکر خالص و عقیده
 پاک و حکمی که روی تحقیق و اطلاع و تقوی و عدالت استوار گردیده است
 پیروی کنیم ، اگر چه تمام اهل جهان مخالف باشند ، پس نقطه اتکا
 ما لازمست فقط و فقط همان حقیقت و علم و تقوی باشد و بس :

و دیگر اینکه میرزا بهاء بجز قوانین معینه و احکام چنددی ، چیزی
 نگفته ، و باز اندازه هزار يك احکام مقدسه اسلام ، قانونی جعل نکرده
 است ، و اگر بنا بود بیت العدل روی اقتضای و مصالح وقت ، جعل قانون
 نماید : این بعثت برای چه بوده ؟ و جناب میرزا از جانب خدا برای چه
 برانگیخته شده است ؟

در اقدس (ص ۹ س ۹) میگوید : قد کتب الله علی کلّ مدینه ان یجعلوا
 فیها بیت العدل ویجتمع فیة النفوس علی عدد البهائم و ان ازاد ادلا بأسم
 الخ - خداوند فرض کرده است که در هر شهری بیت العدلی تشکیل داده
 و بعدد بهائم (۹) هیئت رئیسه انتخاب بشود و اگر زیادتر شد مانعی ندارد
 و بموجب این دستور مصالح و تکالیف و وظائف بندگان از همان
 مجلس تصویب شده ، و بیت العدل هر شهر و هر معلی بمقتضای آن محیط
 و بتناسب و ضعیفات (اوضاع طبیعی ، اوضاع سیاسی ، و اوضاع داخلی و
 خارجی) آن محل ، جعل حکم و قانون خواهد کرد .

و روی این نقشه میرزا خود را راحت کرده ، و تمایلات نفسانی
 و شهوات و خواهشهای پیروان خود را تأمین میکند .

عبدالبهاء در مکاتیب اول (ص ۴۵۵ س ۱۷) میگوید: قسمتی از آئین تعلق بجسم دارد، آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم و دور جدید تفرعات جسمانی اکثر به بیت عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است.

احکامیکه در کتابهای بهاء مذکور شده است، بسیار ناقص و کوتاه و غیر کافی است، و هزاران احکام و متفرعاتی است که باید تعیین و روشن شود، و در صورتیکه ترتیب و تعیین آنها راجع به بیت عدل گردد؛ چگونه میتوانیم مردم را در مقابل آنها ملزم بعمل کردن نموده، و بنام آسمانی بودن و الهی بودن آنها را با افراد بشر تعمیم کنیم؟

احکامیکه بیت عدل تصویب میکند، و سپس بموجب اختلاف ازمنه و مقتضیات روز و امکانه در آنها تجدید نظر مینماید؛ آیا جزوا حکام دینی و آسمانی قرار میگیرد؛ آیا قوانین مصوبه بیت عدل را میتوانیم بقوانین مصوبه مجلس شورای بک مملکت (که در تحت نظر صدها نفر از سران و اشخاص برجسته ملت تصویب شده است) ترجیح داده، و آنها را آسمانی و اینها را برخلاف حق و واقع فرض کنیم؛ آیا این بیفهمبر عکس نمیدانست که مردم جهان باین حرفهای بویج دیمعنی خواهند خندید؟

پس شما خوانندگان گرامی میتوانید از همین فصل نهایت مستی و موهون بودن پایه عبادات این دو مسلك ساختگی را خوب تشخیص داده و راه قرب و کمال را که آخرین هدف و مقصود نهائی بشر است از نظر باب و بهاء به بینید و متوجه باشید که: بندگان الهی را چگونه از صراط حقیقت منحرف ساخته و از خداوند دور میکنند.

اصل ششم - قیامت و حشر و نشر

قیامت یکی از اصول اولیه دین مقدس اسلام است
 قیامت عبارتست از عود روح ببدن (معاد) و زنده شدن پس از
 مردن و حشر مردم برای دیدن نتیجه اعمال خوب و بدیکه در این جهان
 بیجا آورده اند

خداوند متعال در آیه (۴۷) از سوره واقعه میفرماید : و کابوا یقوون
 أئذنا متنا و کنا تراباً و عظاماً، إنا لمبعوثون أو آباءنا الأولون قل إن الأولین
 و الآخرین لمجموعون إلی میقات یوم معلوم - دوزخیان میگویند آیا
 ما پس از مردن و خاک شدن دوباره برانگیخته میشودیم و آیا پدران گذشته
 ما محشور میشوند؟ بگوی که همه مردم از گذشتگان و آیندگان در
 وقت معلوم و روز موعود در صحرای محشر جمع خواهند شد .

و در آیه (۵۱) از سوره مبارکه یس میفرماید : و نفتح فی الصور فاذا
 هم من الأجدات إلی ربهم یسئلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا
 ما وعدنا الرحمن و صدق المرسلون - چون نفخه صور دمیده شد مردم
 از قبرهای خودشان بسوی پروردگار متعال حرکت میکنند و میگویند
 ای وای باد بر ما کیست که ما را از مرقدها و قبرها برانگیخت سپس
 متوجه شده و گویند این همان است که پروردگار جهان و پیغمبران او
 خبر میدادند و آنان راستگویان بودند

و در آیه (۴) از سوره مطففین میفرماید : ألا یظن أولیک أنهم
 مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین کلاً إن کتاب الفجر
 لفی سببین - آیا خیانتکاران تصور نمیکنند که مبعوث گشته و برای روز

بزرگی برانگیخته خواهند شد روزی که همه بسوی پروردگار جهانیان خواهند شتافت و در آن روز سر نوشت بدکاران سبچین خواهد بود و در آیه (۶) از سوره زلزله میفرماید: *يَوْمَئِذٍ يُصْدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوَّا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ* - در آن روز مردم از مرقده خودشان بیرون آمده و متفرق میشوند تا هر کسی هر چه عمل کرده است نتیجه آنرا مشاهده نموده و جزای آنرا دریابد ما اگر بخواهیم آیات مربوطه بقیامت و معاد را بنویسیم کتاب مستقل و مفصلی خواهد بود، چنانکه در این موضوع کتابهای مستقلی تألیف نموده‌اند.

و مرحوم شیخ احمد احسانی (مبشر باب و بهاء بقول خودشان) در جلد اول جوامع الکلم صفحه (۹) گوید: و واجب است ایمان آوردن باینکه ارواح پس از مردن دوباره باجساد عود خواهند کرد، و این معنی امر ممکن و مقدور است برای خداوند متعال، و هم پروردگار جهان و رسول او از این امر خبر داده‌اند و البته فرمایش آنان صحیح و راست است، و در آن روز عدل و فضل خدا ظاهر شود، و مردم بجزای اعمال خودشان میرسند، و مسلمانان بر این عقیده اجماع کرده‌اند، و این یکی از اصول عقاید اسلام است، و کسیکه بمعاد معتقد نباشد مسلمان نیست، و منکر معاد کافر خواهد بود.

آری این معنی باندازه روشن است که بیش از این احتیاجی بشرح و توضیح نخواهد داشت

قیامت و حالا در پیرامون این اصل بزرگ (قیامت) بکلمات باب گفتار باب و بهاء مراجعه فرموده، و خودشان محاکمه نمایند

آری بخوانید و محاکمه کنید!

وفا برای آگاه شدن خوانندگان محترم ، چند جمله از کلمات ایشانرا در اینجا نقل میکنیم .

سید باب در باب سابع از واحد ثانی بیان میگوید مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امر را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت (پیغمبر) در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزاء داد هر کس که مؤمن بموسی بود و از حین ظهور شجره بیان الی مابعد قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از در ساعات و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) اول یوم قیامت قرآن بود ... الخ .

سید باب در برخی از کلمات عرفاء یا تاویلات اسمعیلیه و دیگران یا در تعبیرات مجازیّه بعضی از روایات شریفه ، باین معنی (تاویل قیامت بقیامت) برخوردده است ، ولی متوجه نشده است که تاویل و مجاز گوئی و تشبیه غیر از حقیقت است .

اگر حافظ میگوید که :

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی شرح جمال حور ز رویت روایتی
یا اگر سعدی میگوید که :

این که تو داری قیامت است نه قامت وین نه تبسم که معجز است و کرامت

منظور ایشان بهشت حقیقی و حور حقیقی و قیامت حقیقی نیست ،
و امثال این اطلاعات و تمییرات در همهٔ زبانها و در میان تمام ملل و طوائف
متداول و مرسوم است

سید باب پیش از اینکه آیات مربوطهٔ قیامت را مختصر بررسی
کرده ، و اقلاً در یکی از صدها آیات قرآن مجید که در موضوع قیامت
وارد شده است ، تحقیق و تدبیر نماید بنوشتن این جملات و مطالب مست
مبادرت کرده ، و با کمال غرور و روی نهایت غفلت و بی اطلاعی خود میگوید
که اهدی از شیعه تا بحال این مطلب را نفهمیده است .

قیامت در میرزا بهاء نیز از سید باب در این تحقیق مست و بی اساس
بهایت تقلید کرده ، و بسا قیام خود قیامت اهل بیانرا بر پا
می کند .

آری قیامت اهل بیان بر پا میشود ، و اگر هنوز بجهنم وارد نشده بودند
این مرتبه تا بقمر جحیم میرسند .

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۰۲ ص ۳) گوید : یا امّتی اسمعی
ندائی من شطری جنی إذ احاطنی أعدائی الذین أنکروا الّیمة و آثارها
والساعة و أشراطها الا انهم من الصاغیرین - ای کنیز من بشنو ندای مرا از
جانب زندان که دشمنان مرا احاطه کرده اند آن کسانی که قیامت و آثار
آن و بساعت و علامتهای آن منکر هستند و آنان از کسانی هستند که
بذلت راضی شده اند

که منظورش از قیامت قیام خودش میباشد برای مقام نبوت ،
و همچنین از ساعت اراده کرده است : ساعت بعثت خود را ، و روی این
عقیده آیات قرآن را بخودش تاویل مینماید .

و در مکاتیب عبدالبهاء است (ص ۳۳س ۱۵) تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْآخِرَةِ
 وَالْأُولَى قَدْ نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةَ الْإُولَى وَانصَمَقَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ
 الْعُلَى فَتَبِعَتْهَا نَفْخَةٌ أُخْرَى نَفْخَةُ الْحَيَاةِ وَقَامَتِ الْأَمْوَاتُ مِنْ مَرَاقِدِ الْإِنْسَانِ
 وَامْتَدَّ الصِّرَاطُ السَّوِيُّ بَيْنَ الْوَرَى وَنُصِبَ الْمِيزَانُ الْأَوْفَى وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
 الْمَأْوَى وَتَسَعَّرَتْ نَارُ اللَّظَى فَضَجَّتِ النُّفُوسُ بِالنِّدَاءِ قَدْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ الْكُبْرَى
 وَظَهَرَتِ الطَّامَّةُ الْعُظْمَى وَحُشِرَ مَنْ فِي الْإِنْسَانِ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا -
 متبارک است پروردگار اول و آخر نفخ شد در صور در مرتبه اول و مردم
 زمین و آسمانها بیهوش و مدهوش گشتند سپس نفخه دوم زده شد که نفخه
 زندگی بود و این مرتبه مردگان از جاهای خود برخاستند و در این موقع
 صراط مستقیم در میان مخلوقات کشیده شد و میزان کامل و درست منصوب
 گردید و بهشت نزدیک گردید برای پرهیزکاران و آتش سوزنده شعله ور
 شد و نفوس بناله آمده و فریاد زدند که قیامت کبری برپا شد و طامه
 عظمی ظاهر گردید و مخلوقات محسوس شدند و پروردگار جهان و صفوف
 ملائکه آمدند

اگر قیامت و بهشت و جهنم و رحمت و عذاب همین باشد : خوشا
 به حال کسانی که باین مطالب و باین بهشت و جهنم معتقد نبوده ، و خود را
 بزییر بار تکلیف و زحمت و هزاران دستورهای دینی نبرده ، و بالذات و
 مشتبهات و تمایلات نفسانی زندگی دنیوی خود را بسر بردند

اگر صراط عبارت از صراطیست که جناب بهاء معین میکند و میزان
 عبارت از مقام و اعمال و افکار ایشان است ، و اگر منظور از قیامت قیام
 ایشان است ، و اگر مقصود از آمدن پروردگار و ملائکه برخواستن و ظهور
 جناب ایشان و پیروان آن جناب است بنده بصراحت لهجه میگویم

که کوچکترین اعتقاد و ایمانی باین حرفها ندارم ، و کمترین ارزشی برای این موضوعات قائل نیستم .

آری میگویم ، و از عهده میآیم بیرون ؛ من خودم فاقد هرگونه فضیلتی هستم ولی در عین حال از هر جهتی که حساب نمائید بر جناب بهاء برتری دارم ، من از نوشته های جناب بهاء طوریکه فهمیده ام از مقام روحانیت و از معارف حقه عاری بوده است ، و از علوم مصطلحه آن طوریکه باید نصیبی نداشته است ، و مقام تقوی و زهد و صلاح ایشان برای من ثابت نشده و بلکه اعمال و حرکات زیادی برخلاف تقوی و صحت عمل و وفاء و درستی از ایشان بثبوت رسید ، من جناب بهاء را از جهت مراتب اخلاقی نمیتوانم تهذیب و تقدیس و تزکیه کنم ، زیرا آثار خود خواهی و فریفتگی بخود و غفلت از نواقص و عیوب خود از نوشته های او کاملاً ساطع و ظاهراست .

آری نویسنده آن طوریکه باید فنون مختلفه علوم عقلی و نقلی را تحصیل نکرده ، و برای تحصیل مقام صفا و طهارت نفس بر ریاضتها و زحمات طاقت فرسا متحمل نشده است ، ولی امروز که نوشته های جناب میرزا مورد مطالعه من قرار گرفته است نه تنها کوچکترین استفاده علمی و اخلاقی و ادبی و روحانی از آنها نمیبرم بلکه بشهادت پروردگار متعال و بشهادت وجدان صاف خود نهایت درجه سستی و ضعف و انحطاط اخلاقی و ادبی را در خلال کلمات و تعبیرات او مشاهده میکنم که در کمتر نوشته ای نظیر آنها را دیده ام

و خدا را شاهد میگیرم که : در این سخن تحت تأثیر تعصب دینی و

عادات و سائر مقتضیات محیط واقع نشده ام .

آری جناب بهاء میگوید: همه ادیان الهی و انبیاء و رسل و کتابهای آسمانی بخاطر من بودند، و من یگانه مظهر رحمن و مالک جبروت و قطب امکان و مشرق انوار هستم، و منظور از قیامت و بهشت و صراط و میزان برخاستن و بعثت و لقاء و محبت و اعمال و گفته‌ها و رفتار من است، و من در قوانین و احکام اجتماعی و انفرادی و در تکالیف شما تخفیف کلی داده‌ام، و تمام علوم و حقایق و معارف در نوشته‌های من مندرج است، و برای اغلب معاصی و اعمال دبه‌هایی معین کردم که با دادن آن دبه‌ها می‌توانید مرتکب آن اعمال بشوید.

بهاء میگوید اگر بایک زن اجنبی زنا کردید: نه مثقال طلا به بیت عدل بدهید و راحت میشوید، و اگر با پسری نزدیک شدید: حکمی برای شما نگفته‌ایم، اگر ضعیف هستید: از نماز و روزه و عبادت پروردگار مستثنی و معاف میشوید، ما همه نجاسات و ارجاس را تطهیر کردیم، و پس از این سبک و خوک و خون و بول و غائط و همه و همه پاک و طاهر شدند من بیش از این چیزی نمیگویم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

و در صفحه (۳۳۸) از کتاب بدیع میگوید: قدری تفکر نما که چه قدر توهمات در مابین ملاً فرقان بود از ظهور قائم و ظهور قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی روح ماسویه فداء معلوم شد که جمیع خاطی بودند و بقطره از بحر علم مشروب نه.

معلوم میشود: مطالب فرقان و گفته‌های پیشوایان اسلام توهمات و خیالات بیهوده بوده، و مرد مرا بأمثال اینگونه خرافات (بعقیده بهاء) مشغول کرده بودند، و از ابتدای اسلام تا روز سید باب ده‌ها هزار از

روحانیین و دانشمندان و محققین و محدثین و فلاسفه اسلام همه روی موهومات سخن میگفتند

من از این تعجب میکنم که : میرزا بهاء در يك جایغیر از اسلام و قرآن مجید و حضرات ائمه را تصدیق میکند ، و با قوال و کلمات آنها استدلال و تمسک مینماید ، ولی در مواردیکه بضرر او تمام میشود کوچکترین توجه و التفاتی به مخالفت و تکذیب و طرح ورد آنها ندارد

در اینجمله ملاحظه میفرمائید که : بصراحت آنچه و بدون کوچکترین شرمندگی و عفت قلم میگوید - قیامت امر موهوم و خرافاتی بوده است ، و مسلمانان آنرا درست کرده بودند .

امثال این کلمات است که ما را به بیدینی و ماده پرستی میرزا هدایت کرده ، و معتقد نبودن او را بمبده و معاد ثابت میکند .

قیامتیکه صدها آیات صریحه و هزاران روایات و احادیث صحیحه در پیرامون آن وارد شده است : جناب میرزا امر خرافی و موهوم و معمول تصور میکند ، تفو بر این جهالت .

علامت قیامت و چون از مطالعه این کلمات فراغت یافته و از عقیده و بهائیت میرزا راجع به معاد آگاه شدید : خوب است قسمتی از کلمات این طائفه را که در تأویل علامت و آیات قیامت ذکر نموده اند ، در اینجا نقل و مورد بحث قرار بدهیم .

و خوانندگان محترم بدقت مطالعه کرده و محاکمه نمایند جناب میرزا در موارد زیادی موضوع قیامت و بعث و کتاب و حساب را تأویل کرده ، و طوری که نقل کردیم بقیام قائم و بعث رسول و جدائی اهل ایمان با مخالفین و جنت موافقت و لقاء و جمیع خلاف و بعد و کفر

معنی میکند

و در صفحه (۷۰) کتاب ایقان برای اینکه اشتباه و گمراهی خود را بر همه روشن کند، میگوید: وقتیکه سراج غلّی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعت وحش و حیات و موت فرمود، (حکم وقوعی و فعلی) این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان روح الامین خبر داده و لَئِن قُلْتِ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ - اگر بگوییم باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنها نیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحر ظاهر و آشکارا و هویدا و در جای دیگر میفرماید: وَ اِنْ نَعَجِبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اِنِّدَا كُنَّا تُرَابًا اُنْتَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ - اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء می گفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان

جناب میرزا از این اشتباهات زیاد دارد (ولی اشتباه عمدی) و اگر نوشته های ایشان بدقت رسیدگی بشود پیش از نصف مطالب ایشان مغالطه محسوس و با مخالف قواعد مسلمة علمی و ادبی و فلسفی است، و ما در این کتاب نظری بآن قسمت نداشته و باب مستقلی تحت آن عنوان منعقد نکردیم، زیرا که این مطلب خود بحث مفصل و دفتر جدا گانه لازم دارد.

و در اینجا میگوییم: شما اگر مختصری از لغت عرب اطلاع دارید قرآن مجید را باز کرده و این دو آیه شریفه را که در سوره هود آیه (۷) و سوره رعد آیه (۵) هستند، خوب ملاحظه فرمائید. و اگر هیچگونه

اطلاعی ندارید : از اشخاصی که مختصر سواد عربی دارند پرسید (که اگر حرف شرط داخل فعل شد دلالت بگذشته میکند یا آینده) و اگر کسی پیدا نکردید يك جلد قرآن مترجم که ترجمه تحت اللفظ داشته باشد خریداری کرده و ترجمه تحت اللفظی این دو آیه شریفه را بخوانید ، و اگر آنرا هم نمیتوانید پیدا کنید : کتابهای تاریخ را که در حالات حضرت رسول اکرم نوشته اند (از کتب مسلمین و یهود و نصاری) بدقت ملاحظه بفرمائید : تا معنای دو آیه گذشته را فهمیده ، و ضمناً از صدق و کذب نوشته میرزا آگاہ باشید .

و پس از آن اگر اثری از این مطلب (تطبیق قیامت و حشر به بعثت پیغمبر) در کتابی پیدا کردید ، و یا در حدیثی این معنی را (اظهار رسول اکرم که شما مبعوث شده اید) دیدید : بسیار خوب و اگر نه : خود میدانید که درباره جناب میرزا چگونه محاکمه نمائید

و عجب تر از قیامت اسلام : دو قیامت باب و بهاء است که در کلمات خودشان بآن اشاره میکنند ، و در هر یکی از آن دو قیامت اشرار و علامات ساعت برپا و واقع شده دما بی خبر مانده ایم .

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۵۵ س ۱۱) گوید : لَعَمْرُ اللَّهِ قَدْ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ وَ انصَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْأَمِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّكَ وَ رَبُّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ بِه أَخَذَ الزَّلَازِلُ قِبَالَ الْأَرْضِ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ عَالَمٍ وَ زَلَّ كُلُّ قَدَمٍ وَ نَاحَ كُلُّ حَكِيمٍ وَ اقشَعَرَّ جِلْدُ كُلِّ أَمِيرٍ وَ تَحَيَّرَ كُلُّ عَارِفٍ وَ سَبَقَ كُلُّ قَاصِدٍ بَصِيرٍ - قسم بخداوند نفخ کردیم در صور و بیهوش شد آنچه در آسمانها و زمین است مگر کسیکه خدای تو و خدای پدران تو خواست و با آن گرفت زلزلهها قبائل زمین را و مضطرب شد هر دانشمند و لغزش کرد

معنی میکنند

و در صفحه (۷۰) کتاب ایتقان برای اینکه اشتباه و گمراهی خود را بر همه روشن کند، میگوید: وقتیکه سراج محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعت و حشر و حیات و موت فرمود، (حکم وقوعی و فعلی) این بود که اعلام مخالفت هر تفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت چنانچه از زبان روح الامین خبر داده و این قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الايسر هين - اگر بگویید باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنها تیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست این مگر سحر ظاهر و آشکارا و هویدا و در جای دیگر میفرماید: و ان تعجب فمعجب قولهم انذا كنا ترابا اننا لفي خلق جديد - اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از روی استهزاء میگفتند که آیا ما ایم مبعوث شدگان

جناب میرزا از این اشتباهات زیاد دارد (ولی اشتباه عمدی) و اگر نوشته های ایشان بدقت رسیدگی بشود: بیش از نصف مطالب ایشان مقاله محسوس و یا مخالف قواعد مسلمة علمی و ادبی و فلسفی است، و ما در این کتاب نظری بآن قسمت نداشته و باب مستقلی تحت آن عنوان منعقد نکردیم، زیرا که این مطلب خود بحث مفصل و دفتر جداگانه لازم دارد.

و در اینجا میگوییم: شما اگر مختصری از لغت عرب اطلاع دارید قرآن مجید را باز کرده و این دو آیه شریفه را که در سوره هود آیه (۷) و سوره رعد آیه (۵) هستند، خوب ملاحظه فرمایید و اگر هیچگونه

اطلاعی ندارید : از اشخاصی که مختصر سواد عربی دارند بپرسید (که اگر حرف شرط داخل فعل شد دلالت بگذشته میکند یا آینده) و اگر کسی پیدا نکردید يك جلد قرآن مترجم که ترجمه تحت اللفظ داشته باشد خریداری کرده و ترجمه تحت اللفظی این دو آیه شریفه را بخوانید ، و اگر آنرا هم نمیتوانید پیدا کنید : کتابهای تاریخ را که در حالات حضرت رسول اکرم نوشته اند (از کتب مسلمین و یهود و نصاری) بدقت ملاحظه بفرمائید : تا معنای دو آیه گذشته را فهمیده ، وضماً از صدق و کذب نوشته میرزا آگاه باشید .

و پس از آن اگر اثری از این مطلب (تطبیق قیامت و حشر به بعثت پیغمبر) در کتابی پیدا کردید ، و یا در حدیثی این معنی را (اظهار رسول اکرم که شما مبعوث شده اید) دیدید : بسیار خوب و اگر نه : خود میدانید که درباره جناب میرزا چگونه محاکمه نمائید

و عجب تر از قیامت اسلام دو قیامت باب و بهاء است که در کلمات خودشان بآن اشاره میکنند ، و در هر یکی از آن دو قیامت اشراف و اعلامات ساعت برپا و واقع شده و ما بی خبر مانده ایم .

بهاء در الواح بعد اقدس (ص ۱۵۵ س ۱۱) گوید *لَعَمْرِ اللَّهِ قَدْ نَفَخْنَا فِي الصُّورِ وَ انصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْأَمْنِ شَاءَ اللَّهُ رَبُّكَ وَ رَبُّ آبَائِكَ الْأُولِينَ بِه أَخَذَ الزَّلَازِلُ قِبَالَ الْأَرْضِ وَ اضْطَرَبَ كُلُّ عَالَمٍ وَ زَلَّ كُلُّ قَدَمٍ وَ نَاحَ كُلُّ حَكِيمٍ وَ اقشَعَرَ جِلْدُ كُلِّ أُمِيرٍ وَ تَحَيَّرَ كُلُّ عَارِفٍ وَ سَبَقَ كُلُّ قَاصِدٍ بِصِيرٍ -* قسم بخداوند نفخ کردیم در صور و بیهوش شد آنچه در آسمانها و زمین است مگر کسیکه خدای تو و خدای پدران تو خواست و با آن گرفت زلزله ها قبائل زمین را و مضطرب شد هر دانشمند و لغزش کرد

هر قدم و نوحه کرد هر شخص حکیم و لرزید پوست هر امیر و متحیر شد
هر عارف و سبقت گرفت هر قاصد بصیر

باز در الواح بعد اقدس است (ص ۲۵۲ س ۹) قد أتى يوم القيام وقام
فيه قیوم الأسماء بسُلطانِ أحاط من فی السَّمواتِ والأرضینَ لَمَّا نُفِخَ فی الصُّورِ
وقامتِ القبورُ اضطربَ الناسُ مِنْهُمْ مَنْ تَحَبَّرَ مِنْهُمْ مَنْ انصَعَقَ مِنْهُمْ مَنْ
طارَ شَوْقًا لظهورِ اللَّهِ رَبِّ العالمینَ قد أخذَ السُّرورُ مَنْ وَجَدَ عَرَفَ القَیصِ
والهَمومُ کُلٌّ مَقْلٌ أَلیمٌ نَعیمًا لِمَنْ نَبَذَ ما عِندَ الناسِ وَأَخَذَ کِتابَ اللَّهِ بِاسمِهِ
المُهیمینِ القَدیرِ۔ روز قیام آمد و قیوم بر اشخاص و مظاهر الهی قیام کرد با
سلطنتیکه محیط بر آسمانها و زمینهاست زمانیکه نفخ شد در صور بر پا
شد قبرها و مضطرب شدند مردم بعضی از آنان متحیر شدند و برخی بیهوش
و بیخود گشتند و بعضی شروع بطیران نمودند از نظر اشتیاقیکه بر رب
العالمین داشتند و در این هنگام گرفت خوشحالی و سرور کسانی را که
علامت و اثر پیراهن را یافتند و گرفت غم و حزن آن کسیرا که مفلول و انیم
است و نعمت و رحمت شامل کسی باد که کتاب خدا را گرفته و چیزهای
دیگر را ترک کرد

جناب میرزا میگوید در هر بعضی نفخ صور و حشر و نشر و عذاب
و نعمت بر پا میشود ، و منظور لودر این دو مورد نفخ خود اوست ، و با اعتقاد
ایشان نفخ دیگری هم در قیام سید باب بر ممکنات دمیده شده است
و در صفحه (۷۱) از کتاب ایقان بنفخ اسلام نیز اشاره کرده و میگوید:
وَنُفِخَ فی الصُّورِ ذَکَ یومِ الوَعیدِ وَجاءتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعها سائقٌ وَشَهِیدٌ۔
دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد
هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه ، و در مثل این مواقع یا

کلمه (اذا) را مقدر گرفته‌اند علمای اسلام و مفسرین و یا مُستدل شدند
بر اینکه چون قیامت محقق الوقوعست لهذا بفعل ماضی آدا شد که برگویا
گذشته است ... بلکه مقصود از صور صور تجدیس است که بر همه ممکنات
دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و غافلین را که در قبور
اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه مُخلع فرمود و بعبیات
تازه بدیعه زنده نمود.

باز در ألواح بعد اقدس گوید (ص ۸۱ س ۱) قَدِ ارْتَفَعَتِ الصَّبْحَةُ
وَأَتَتِ السَّاعَةُ وَظَهَرَتِ الْقَارِعَةُ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ فَنِي حِجَابٍ غَلِيظٍ - صبحه بلند
شد و ساعت آمد و قارعه ظاهر شد و لکن مردم در حجاب غلیظ هستند.
و در مکاتب ثانی عبدالبهاء در مقام اشاره به علامت قیامت باز گوید:
(ص ۱۶۵ س ۱۱) فَيُظْهِرُ الْقِيَامَةَ الْكُبْرَى وَالطَّامَةَ الْعُظْمَى وَقِيَامَ السَّاعَةِ
الْأَمْرِ الْأَدْمَى تَنكُورُ الشُّمُوسُ وَتَنْتَشِرُ النُّجُومُ وَيَنْشِقُّ الْقَمَرُ وَهَذَا يَرْمِي
اسرار الحشر المُستمر والرَّمز المُستمر عن بَصَرِ كَلِّ ذِي نَظَرٍ وَالكَاشِفُ لَهُ
ظُهُورُ الْجَلِيلِ الْأَكْبَرِ الْمَوْعُودِ الْمُنْتَظَرِ فَإِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ وَأَتَتِ السَّاعَةُ
وَزَلَزَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَانْفَطَرَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَطْبَاقِهَا وَنَسَفَتِ الْجِبَالُ ... الخ.
پس با ظهور قیامت کبری و طامه عظمی و با برپا شدن ساعتیکه تلخ و
تاریک است آفتابها گرفته میشود و ستاره‌ها پراکنده گردد و ماه منشق
میشود و این اسرار حقیقت حشر بوده و رمز بست مستور از اهل بصیر و
نظار و ظهور بزرگ موعود منتظر آنرا کشف کرده است پس چون قیامت
برپا شده و ساعت معین پیش آمد کرده و زمین زلزله نموده و آسمان و
طبقات آن شکافته شد و کوهها از هم جدا گشت .. الخ.

و ظاهراً جناب بهاء و عبدالبهاء این نقشه‌ها را در خواب میدیدند و
پس از بیدار شدن نیز بلاز کرده و این کلمات را با این طمطراق مینوشتند

ولی چای شکفت و حیرت است که : بخواب آورده و آشفته خود اطمینان پیدا کرده ، و بآندازهٔ از مقام علم و دانش و از جهان وسیع بی خبر بودند که گوی خضوع و تواضع يك مشت عوام نادان را خورده ، داز مسخره و خنده دانشمندان جهان متأثر نمیشدند

اینستکه بانهایت بی حیائی میگوید : در این ظهور (ظهور جناب باب و بهاء) آفتابهای علم و دانش تیره شده و دانشمندان جهان همه سر زیر لطف کرده و گرفته شدند، و کوهها شکافته شد و آسمان درهم پیچیده و بهشت و دوزخ نزدیک گردید ، قیامت برپا شده و جهانیان بهم ریخته و ستارگان آسمان علم و معرفت همه تیره و تار گرفته شدند

ما هم بخاطر تصدیق دعوی ایشان ، مجبوریم بگوئیم آری از نوشته های سرابا غلط (غلط ادبی و فلسفی و حقوقی و اخلاقی) جناب باب و بهاء انصافاً مقام علم و ادب و فضل منہبند و شکسته شده ، و آسمان شرافت و فضیلت ایران و ایرانی بهم ریخته ، و افراد غیور و حقیقت پرست سرافکننده و شرمسار و اندوهناک گشتند ، و از شدت حيله و رزی و اضلال او مقام نورانیت و روحانیت لکه دار شده . و مردم فریب خورده و نادان و احمق خود را با آتش سوزان جهنم نزدیک کردند

آری از شنیدن آیه مبارکه (قَدْ نَدِمْنَا مِمَّا الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ) مردم پاکسرشت و پاکدل جهان در دریای حیرت و تأثر فرو رفتند ، از دیدن جمله شریفه (إِنَّا أَسْتَجَبِي أَنْ نَدَاكَرُ حُكْمَ الْغُلَامَانِ) اشخاص غیور و حقیقت پرست افراد ملل و اقوام شرمنده و شرمسار گشتند ، از شنیدن دعوی الوهیت جناب باب (اللّهات) و زمزمه های جناب بهاء کوه ها و دریاها متأثر و بیجان آمدند ، از دعویهای دروغ و سخنها و لافهای وحشت آور

ایشان آفتاب حقیقت منکدر و گرفته شد .

یکی از دوستانم می‌گفت : آیا حیف نیست وقت خود را ضایع کرده : و کاغذ را بایک مشت حرفها و کلمات شرم آور و شوکت انگیزی که آدمی از تصور آنها شرمگین و منفعل است ، سیاه می‌کنی ؟

گفتم : فرمایش شما صحیح است ، ولی تشخیص و حکم شما پس از این بود که از این سخنان آگاهی یافتید ، متأسفانه از این مطالب دیگران آگاهی ندارند ، و هر کسی نمیتواند از کتابهای این جمعیت مطلع باشد و تألیفات جناب باب و بهاء نه تنها در میان مردم گمباز و نادر الوجود است بلکه نبود درصد از پیروان ایشان نیز از کتابهای آسمانی خودشان بی‌خبرند

و منظور من در این کتاب نقل مطالب و جملات و احکام این طائفه است ، تا همه (موافق و مخالف) از جزئیات مطالب آنها آگاهی یافته ، و سپس خودشان حکومت کنند

من در نوشتن این مطالب و در نقل کلمات این طائفه ، از گفته جناب بهاء (أَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ بَلِ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ) پیروی کرده و تنها بخاطر خدمت به افراد حقیقت خواه جهان ، متحمل این زحمت و مشقت شده‌ام ، تا مردم جهان ندیده و نفهمیده و نسنجیده از این صراط عبور نکنند ، و البته پس از آگاه شدن خود میدانند

و باز بهاء در مقابل متعرض ازلی بابی در کتاب بدیع (ص ۱۱۳ س ۳) می‌گوید خود آن مشرکین خمسين الف سنة بوم قیامت را میدانستند که بیک ساعت منقضى شد بگو ای بی‌بصیران همان معنی در اینجا جاری پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضى شود حرفی ندادید و لکن اگر در هزار

سال بوهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض مینمائید .
 در این عبارت کلاماً تصریح میکند باینکه آن قیامتیکه مسلمانان
 مدت آنرا پنجاه هزار سال میدانستند در یک ساعت (ساعت قیام باب)
 متحقق و منقضی شد

آری کسبیکه پنجاه هزار سال را بیک سال تأویل کرده ، و تمام
 علامات و اشراط ساعت را بیک معنای عجیبی بر میگردداند چه مانعی دارد
 که مدت شریعت باب را که دو هزار و یک سال (بعدد کلمه مستفاد) از
 جانب باب تعیین شده بود بیست و سه سال (ازدعوی باب) بدانند
 اینستکه به عقیده ما مبدء این عرام (بهائیت) از حرفهای سه پهلو
 و تأویلات بیمعنی دستخیزهای بوج احساسی و رشتی سر رشته گرفته ، و سپس
 بواسطه نوشته های باب محکم و عنوان پیدا کرده است
 از اینجا است که ملاحظه میفرمائید سران اتباع باب و بهاء و
 بزرگان ایندسته همه از شیخیه بودند ، و اگر شخص دیگری باغواهی آنان
 باین طریق وارد شده است ، با جاهل صرف بوده و با هر چه زودتر بضلالت
 و کمراهی خود پی برده است

علائم قیامت در اینجا برای اینکه برادران مسلمان من هشتبه نشده
 در قرآن و تصور نکنند که کلمات قرآن در این موضوع قابل
 تأویل بوده است ! چند آیه از آیات شریفه قرآن مجید

را که در این مورد نازل شده است ذکر میکنیم

خداوند در آیه (۶۶) از سوره مبارکه مریم میفرماید : وَيَقُولُ
 الْإِنْسَانُ إِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أَخْرَجُ حَيًّا أَوْلَادُ كُرِّ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
 وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ حَيًّا -

آن شخص گوید آیا ما پس از اینکه مردیم دوباره زنده خواهیم شد؛ او فراموش کرده است آفرینش ابتدائی خود را که چیزی نبوده است و او را هستی دادیم، و قسم به پروردگار جهان که همه را و همه شیاطین را محسور و زنده خواهیم کرد، و همه را در اطراف جهنم حاضر خواهیم ساخت.

و در سوره حج میفرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ -
 پرهیز کنید از عذاب خدا که زلزله و اضطراب قیامت بسی بزرگ است، در آن روز مادران از بچه شیرخواره خود غفلت کرده و زن حامله جنین خود را سقط میکند، و مردم همه در حیرت و بهت فرو میروند، و مانند اشخاص مست مدهوش و بیهوش گردند، و عذاب خدا سخت آشکار میشود.

و در آیه (۶) میفرماید: ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ بِبَيْعَتِ مَنْ فِي الْقُبُورِ خَدَائِعٌ حَقٌّ اسْت، و او مردگان را زنده میکند، و او بر هر امری قادر است، و قیامت خواهد آمد و شکئی در آن نیست، و خداوند مرد مرا از قبرها برانگیخته خواهد کرد

و در آیه (۱۵) از سوره مبارکه مؤمنون میفرماید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ - پس مبارک است احسن آفرینندگان و سپس شما مرده خواهید شد و پس از آن دوباره در روز قیامت برانگیخته میشوید.

و در آیه (۶۶) از سوره مبارکه نمل میفرماید: بَلْ أَدَارِكُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا

كُنَّا تُرَابًا وَّآبَانَا اِنَّا لَمُخْرَجُونَ - آنها نسبت بجهان آخرت جاهل هستند و بلکه در شك و تردیدند و با بکلی بی اطلاع و بیخبرند، و اشخاصیکه کافرند میگویند آیا ما و پدران ما پس از اینکه پوسیده و خاک شدیم دوباره زنده خواهیم شد

پس در پیرامون این آیات شریفه بدقت ملاحظه فرموده، و سپس از جناب باب و بهاء پیرسید: آیا مردم هنگام قیام ایشان پس از اینکه مرده بودند زنده و محشور گشتند؟ آیا میلیونها نفوسیکه در هزار دو و پست و شصت سال از دنیا رحلت کرده بودند همه مبعوث گشته و روز قیامت را درك نمودند؟ آیا این همه خطا باتیکه در موضوع قیامت و بعثت وارد شده است متوجه چند صد یا چند هزار نفر، آن هم بعد از هزار دو و پست و شصت سال بوده است؟

آیا پیران باب و بهاء پس از اینکه پوسیده و خاک شده بودند قیامت را دیدند؟ آیا قیام باب و بهاء چه ربطی با مردم زمان رسول اکرم داشت که از این جهت در مورد طمن و مذمت آن حضرت واقع شوند (بل اذآرکِ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ)؟ آیا روز قیام باب و بهاء مردم جهان مضطرب و متزلزل شده و چنان متوحش گشتند که مادرها بچه‌های خود را فراموش کرده و زنهای حامله وضع حمل نمودند؟ آیا مردم جهان برای همیشه در جهنم معذب و در بهشت منتعم شدند؟

آری مردم جهان از این تاویلات خنده آور بایستی در عذاب باشند؟ (حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ - مومنون - ۷۷) مردم روشن فکر میباید از این بافندگیهای بوج و بیمفزیکه اثر نهایت انحطاط فکر بشر است؛ متاثر گردند.

در اینجا برای آنکه حقیقت قیامت اینطایفه خوب روشن گشته
 و از خصوصیات آنرا این قیام آگاه شوند مقتضی است مختصری از تاریخچه
 قیام سید باب و میرزا بهادر از نوشته خودشان بنویسیم .

بعثت باب طوریکه عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۲-۲۰) و آواره در
 یا قیامت کواکب دُرّیه (ص ۳۸-۵۰) و نویسندگان دیگر ایشان
 مینویسند : سید باب در سال (۱۲۵۸) از شیراز عازم کربلا
 شد ، و بدرس سید کاظم رشتی حاضر میشد (که بواسطه آشنائی باب بارشتی
 شیخ عابد استاد و معلم باب بوده است و طوریکه در مقدمه نقطه الکاف
 از تاریخ جدید نقل میکند شیخ شخص فاضل و از شاگردهای شیخ احمد
 احسانی بوده است) و بفاصله یک سال سید رشتی فوت کرده ، و باب بسوی
 شیراز مراجعت میکند .

و چون عقیده شیخیه بر این بود که : در هر زمانی وجود رکن رابع
 که عبارت دیگر شیعه کامل و باب و رابطه هابین مردم و امام غائب است
 لازم میباشد ، و از طرف دیگر - جانشین رشتی معین نشده بود پس از
 فوت او دو نفر دعوی نیابت در کسبت و جانشینی کرده ، و هر یک جمعی را
 از پیروان رشتی بدور خویش جمع نمودند . و آن دو نفر عبارت بودند از
 حاجی محمد کریمخان کرمانی و سیدعلی محمد شیرازی
 و نخستین کسیکه از شاگردان رشتی دعوی باییت باب را شنیده
 و تسلیم شد : ملاحسین خراسانی بشروئی بود

ملاحسین در پنجم جمادی الاولی از سال (۱۲۶۰) هجری در منزل
 باب دعوی باییت او را پذیرفته ، و بقول باینها - اول من آمن و ملقب بباب
 الباب شد ، و در این موقع سیدعلی محمد در سن (۲۵) سالگی بود .

و بموجب نوشته کواکب (ص ۴۳) تا پنج ماه دیگر هجده نفر از علمای شیخیه با او ایمان آورده ، و بحر و فحی (علدح - ی : هجده است) موسوم شدند ، و در این متوقع قره العین هم در کربلا بود ، و بواسطه مکاتبه ایمان آورد .

و بطوریکه در مقدمه نقطه الکاف (ک) مینویسد: ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غالب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت ، ولی طولی نکشید که او از این درجه قدم بالاتر گذاشته ادعا نمود که وی همان قائم موعود و امام ثانی عشر و مهدی منتظر است .

آری سید باب در همین ایام (که دعوی باییت میکرد) تفسیر سوره یوسف را که موسوم باحسن القصص است ، تالیف نموده ، و در آن کتاب در صفحه اول ادعا میکند که کتاب او از جانب امام دوازدهم علیه السلام نازل شده است ، و میگوید : **اللَّهُ قَدَقَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى ... النَّخِ .**

در سوره (۹) گوید **وَلَا تَقُولُوا كَيْفَ بُكَلِّمُ عَنْ اللَّهِ مَنْ كَانَ فِي السَّبْعِ عَلَى الْحَقِّ خَمْسَةً وَعَشْرًا نَا سَمِعُوا فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ آتَانِي الْيِّنَاتُ مِنْ عِنْدِ بَقِيَّةِ اللَّهِ الْمُنْتَظَرِ بِإِمَامِكُمْ النَّخِ .**

در سوره (۸۶) گوید : **وَيَقُولُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَا كُنْتَ عَلَى الْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ الْإِمَامِ حِبَّةَ اللَّهِ الْحَقِّ قُلْ كَفَى اللَّهُ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَإِنَّ الْحِبَّةَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ ... النَّخِ .**

و در موارد زیادی از آن کتاب باین قسمت اشاره میکند .

و چون این مطلب قابل انکار نبوده است ، عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح (ص ۲) بانهایت درجه رکاکت مینویسد : از کلمه بایث مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالات بیحصر و حدباده او متحرکم و بحبل ولایتی متمسک و در نخستین کتابیکه در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطا بهایی بآن شخص غائب که از او مستفیض و مستفید بوده نموده (۱)

واقعاً جای بسی حیرت است که انسان بواسطه مال و منال و عنوان چند روزه دنیا ، چنان بای روی حقایق گذاشته ، و از صراط حقیقت و شرافت و حریت و صداقت منحرف گردد که : نارا از نور و سراب را از آب تشخیص نداده ، و از دروغگویی و تزویر و اغوای بکمشت بیچاره گان عوام نهراسد .

و کسی هم نیست که از این نویسنده جنایتکار پیرسد : آیا اسم میرزا بهاء محمد بن الحسن بن علی بود ؟ آیا میرزا بهاء امام منتظر و حجة دوازدهم بود ؟ آیا در سالهای نخست که باب کتاب احسن القصص را مینوشد کوچکترین رابطه و شناسایی در میان او و میرزا وجود داشت ؟ آیا بهاء در آن ایام باب را میشناخت که افاضاتی کرده و اشراقاتی بیاب بنماید ؟ مگر بموجب نوشته خودتان میرزا بهاء سالهای متمکد شب و روز در ترویج و تبلیغ سخنان باب نمیکوشید ؟ آیا باب نمیتوانست اسمی از میرزا بهاء در این کتاب ببرد چنانکه در صدها جا اسم قرّة العین را برده است ؟ آیا خود بهاء در مقابل باب خضوع نمی کرد بعدیکه او را خدای خود

(۱) از این مطلب در صفحه (۳۷) نیز بحث و تحقیق شده است ، مراجعه شود .

میخوانده است (رجوع شود بصفحه ۸۰)؟

پس این ظهور باین وصف یکی از قیامتها بود که: بقول حضرات بهائیهها جهانیان متزلزل و مضطرب شدند، آسمان شکافته گردید، آفتاب منکسف شد، مردم از آغاز اسلام تا آن روز همه بجزای اعمال خود رسیدند، صراط و میزان و بهشت و دوزخ برپا گردید.

بعثت بهاء و اما قیامت دومیکه بواسطه بعثت میرزا حسین علی یا قیامت نوری مازندرانی برپا شده است: میرزا حسینعلی فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی (میرزا بزرگ) است که بقول مورخین و نویسندگان یکی از منشیان و کارمندان دولت بوده است، ولی عبدالبهاء در مذاکرات (ص ۲۱) مینویسد: پدرشان از وزراء بود نه از علماء. و در مقاله سیاح نیز (ص ۸۰) مینویسد: جوانی بود از خاندان وزارت و از سلاله نجابت از هر جهت آراسته

و ظاهراً وزارت میرزا بزرگ هم مانند نبوت میرزا حسینعلی پسرش در عالم خواب و خیال بوده است

میرزا حسینعلی در روز دوم محرم از سال (۱۲۳۳) هجری در تهران متولد شده است، و بطوریکه عبدالبهاء در مقاله سیاح (ص ۸۲) مینویسد: پس از شیوع مسئله باب آثار میلان از اظاهر گشته، در بدایت خویش و پیوند و کودکی و از چمنند سلسله خویشرا دلالت نمود، و بعد روز و شبانه همت خود را بدعوت دوست و بیگانه گماشت و باستقامت عظیم برخاست. و در کواکب دُرّیّه (ص ۲۳۶ - ۲۶۰) گوید: ابتدای طلوع و دعوت سری بهاء در زندان طهران در سال (۱۲۶۹) بوده است، زیرا او در آخر شوال (۱۲۶۸) محبوس شده و چهار ماه در حبس بود، و این بود بمصدق

بیان باب که: **وَفِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ**. سپس از حیس آزاد شده و بیفداد وارد شد، و آزادی او بمدد دست قونسول روس بوده است و در سال (۱۲۷۹) که سال نوزدهم ظهور باب میشود ظهور خویش را علنی نمود،

و چون بهاء مدت يك سال در بغداد ماند (ص ۳۴۲) ناگهان غایب شده و بك سر بسلیمانیه رفت، و در آنجا بالباس درویشی بر سر تکیه شاه نقش بند نزول کرده، و تا دو سال بر احاب و اصحاب و اهل حرم پوشیده بود که ایشان کجا هستند

و سلیمانیه از شهرهای کردستان و از قدیم الایام مرکز اکراد و علمای اهل سنت و مرشد و اقطاب از عرفاء و صوفیه بوده، و تکیه شاه نقش بند در آنجا است که دارای اطاقهای متعدد و منزلگاه در اویش و عرفاء و همواره محلّ درس و تدریس بعضی از علماء و عرفاء بوده، و بهاء خود را بنام درویش محمد ایرانی معرفی کرد، و در همان اوقات رساله هفت وادیرا نوشتند، و سپس بکوه سر گلوی که در نزدیکی سلیمانیه بود رفته و در مضاره مفصل آن انزواء و منزل گرفته و گاهی بسلیمانیه آمده و سر به منزل خویش که در تکیه داشتند میزدند و مراجعت بکوه مینمردند، و بعد از دو سال بیفداد برگشت، و کتاب ایقانرا در این موقع نوشته است.

و در سال (۱۲۸۰) بموجب فرمان صادر از اسلامبول، بهاء و پیر وانش را از بیفداد کهنه نقل مکان داده و در بیفداد تازه در باغ نجیب پاشا که از باغهای بزرگ دولتی بود، جای دادند که از آنجا بسوی اسلامبول تبعید نمایند، و بهاء در آن باغ در حضور جمعی از اشراف عرب و عجم لسان گشوده و دعوی خویش را ابراز نمود (کواکب ص ۳۵۹) و خود را مظهر

تامة الهیة و مبعوث من عند الله و مرتبی نوع بشر معرفی نمود ، و چون دوازده روز در آن باغ اقامت داشتند این دوازده روز که ابتدای آن از روز سی و دوم نوروز تا روز چهل و چهارم میشود بعید اعظم و رضوان نامیده شد و هم عید گل گفته میشود که در آن باغ و بوستان صورت گرفته است

پس خوانندگان محترم از این عبارتها موضوع قیامت دوم را فهمیده و لازم است آن آثار و اشراط و علامت را که در گذشته از قرآن مجید نقل کردیم باین مورد تطبیق کرده و مسخره بودن این قیامت را بفهمند .

و بلکه لازم است آن آثار و علامتها را که (زلزلۀ ارض و انشقاق سماء و اضطراب مردم و انقلاب جهان و خورد شدن کوهها و پراکنده گشتن سنگها و غیر آنها) در گذشته از کلمات خود بهاء و عبدالبهاء نقل کردیم باین قیامت که در حقیقت قیامت دین باب است تطبیق نمایند ، و خودشان قضاوت کنند .

چیزی که سبب تأثر و اندوه میشود آنستکه دین باب روز خوشی بروی خود ندید و تا پیروان او فراغت و آرامش و اطمینانی پیدا کنند : قیامت برپا شد و احکام باب که بزحمت در گوشۀ زندان تدوین کرده بود بمرحله عمل رسید و مستغان از پیش از موقع اجراء منسوخ گردید و وعده های طویل او (مستغان) برخلاف درآمد .

و البته درباره مسافرت جناب بهاء بسایمانیه و محسور شدن او با درویش و عرفای نقشبندیه و منزل گرفتن او در تکیه شاه نقشبند و اشتهار او با اسم درویش محمد و تألیف کتاب هفت وادی : بابیسواد را می بودن او و بادعوی نبوت و الوهیت هر طور بیکه میفهمید قضاوت خواهید نمود

دشت بدشت و موضوع دیگری که نقل آن در اینجا بسیار مناسب
 یا قیامت است: قضیه بدشت میباشد، و طوریکه در کواکب
 (ص ۱۳۰) مینویسد: پس از مصاحبه و گفتگوهای

اصحاب بدشت (در میان شاهرود و خراسان و مازندران و نزدیکی هزار
 جریب) قرار بر این شد که قرآءة العین منسوخ شدن احکام اسلام و شروع
 در تصرفات و تغییرات قوانین گذشته را گوشزد اصحاب کند، و او پرده
 برداشته و حقیقت مقصود را گوشزد اصحاب نمود، و همه در میان اصحاب
 و اختلاف پدیدار گشت، و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و
 رفتند، و بالأخره امر را از اقدام بهاء الله آرامشی حاصل شد، زیرا ایشان
 قرآن مجید را طلبیده سوره اذا وقعت را (که راجع به ماد است) گشوده
 و طوری تفسیر نمودند که قلوب اکثری بیارمید.

آری بطوریکه از کتب تواریخ و از نوشته های خود بهائیان استفاده
 میشود: قرآءة العین در دشت بدشت حجاب از چهره برداشته، و در مقابل
 جمعیت زیاد شروع بخطابه نموده، و گفت: آئین اسلام و احکام و مقررات
 آن دین منسوخ شد، و قوانین و احکام جدیدی هم در دست ما نیست
 (زیرا در آن موقع هنوز بیان تدوین نشده بود) و روی این قاعده: فعلاً
 تکلیفی برای ما متوجه نبوده، و ما بجز فداکاری و کوشش کردن و فعالیت
 در ترویج مرام جدید، تکلیفی نداریم

و بطوریکه در جلد سوم اظهار الحق (ص ۳۲۵) میگوید مکرراً
 به حاجی محمد علی قدس خناب میگرد که - ایام اوراد و سجاده سپری
 شد و این بساط را درهم پیچ و برای فداکاری مهیا باش.

و از این معنی اشخاصیکه روی اشتباه و بخیال حقیقت پرستی و قرب

بخدا جز و ایندسته شده بودند ، بخود آمده ، و راه ادب را برقرار اختیار کرده و بر پشت سر خویش نگاه نکردند . ولی کسانی که در بی هوی برستی و رفع تکلیف و شوهرتانی بودند بی نهایت مسرور و خرم و خندان گشته ، و از راههای مختلف و بزبان و رفتار و گفتار و رنگهای گوناگون از کفنه قرّة العین تأیید نمودند .

اینست که جناب بهاء نیز باین حبله عجیب و مقاله واضع متوسل شده ، و برای برافروختن شعله این آتش دامن زده ، و برای گمراهی دسر درگم شدن یکمشت مردم نادان قدم برداشت .

و ما چند آیه از همان سوره اذا وقعت را در اینجا نقل و ترجمه میکنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کرده ، و در حق میرزا بهاء هر چه میخواهند اظهار عقیده کنند .

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ لِقَوِّعَتِهَا كَذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ، إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا وَسَبَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا كَأَنْتَ هَبَاءٌ مُنْتَبِئًا ، وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ، نُلَّةٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَىٰ سُورٍ مَوْضُوعَةٍ مُّتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ، يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ، لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ وَفَاكِهِمْ مِمَّا يُتَخَيَّرُونَ وَأَعْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ النَّخ

زمانیکه آن حادثه حتمی و آن واقعه معلوم که جزو اصول و از ادکان عقائد همه ملل و ادیان آسمانی (معاد) است واقع میشود ؛ در آنروز کسی نتواند آنرا تکذیب کند و مخالفی نخواهد داشت ، در این واقعه مراتب معنوی و مقامات اشخاص روشن و ظاهر خواهد شد ؛ در

آنروز زمین سخت نکان خواهد خورد، و کوهها از جای خود کنده
 میشود، سنگهای بزرگ و کوههای محکم چون ذرات غبار در فضا منتشر
 و پراکنده گردد، مردم همه محشور و از قبرها برانگیخته شده و بر سه
 دسته منسحب میشوند، اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقین، سابقین
 از همه نزدیکتر و به پیشگاه پروردگار مقررتر خواهند بود، اینها در بهشتی
 هائیکه سراسر نعمت و خوشی است زندگانی خواهند کرد، سابقین از
 ملل و اقوام گذشته بر اسلام و از متأخرین انتخاب خواهند شد، سابقین
 در روی تختها و جایگاههای زیبا برقرار میشوند، و برای همیشه خدمت
 کاران جوان که در دست پیااله و کاسه دارند (مملو از آب و مشروب لذیذ)
 در اطراف آنها منتظر خدمت هستند، کوچکترین سردرد و خستگی
 و افسردگی عارض آنان نخواهد شد، هر گونه میوه‌های لذیذ و مطابق
 دلخواه ایشان حاضر است، گوشتهای لذیذ طیور همیاست، حورالعین
 مانند جواهر براق و درخشان آماده خدمت آنان خواهند بود... الخ.
 علاماتی که در این آیات شریفه ذکر شده است، کوچکترین تناسب

و کمترین تطابقی با ظهور سید باب ندارد آری ممکن است بگوئیم
 چون دردشت بدشت خود قره‌العین (که از جهت جمال در نهایت زیبایی
 و خوشروئی بود) رفع تکلیف و نسخ حدود و قیود کرد، و جناب بهاء هم
 آنروز از سران آن جمعیت محسوب و در سن سی سالگی بوده و منسوخ
 بودن احکام و قوانین دینی را می‌پسندید، قهرآلود در همین دشت و ولدان
 و حورالعین را حاضر و همیاً بخدمت دیدد، و از بر آوردن مشتبهات نفسانی
 بهر نحو بلکه دل‌مبارکش میخواست مانع و رادعی در میان ندیده، و خود را
 از سابقین پیروان باب و از مقررین در گاه اودانسته، و دشت بدشت را بهشت

برین میدید .

و ممکن است روی همین نظر بود که چون خودش قیامت را ثانیاً برپا کرد : فرمود - *إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْفُلَمَانِ* ، و همچنین از زنهائز تنها امهات آباء را (آن هم ممکن است برای خودش باشد در مقابل فرزندان) تحریم نمود

و برادران بهائی هن تصور نکنند که نویسنده نظر تو هین و یاسوء ادبی دارد ، بلکه بایست متوجه باشند که مقتضای اعتقاد جناب بهاء همین بوده است ، زیرا وقتیکه ایشان در دشت بدشت قیامت را برپا کرده و خود را از سابقین دانسته و آیات شریفه اذ اذوقت استدلال و تمسک نمودند : قهر آمی باید تاهست باغلمان باشد و برای همیشه همدم حورالعین و در بهشت برین قرار گیرد ، و این معنی با تحریم حورالعین و غلمان هیچگونه سازگار نخواهد بود

اصل هفتم - تحصیل علم و نبوت

مقام نبوت امریست موهبتی الهی

فضائل شخصی نبی باید از جانب پروردگار جهان اعطاء شود نه

از راه ریاضت و تحصیل

اظهارات پیغمبر میباید روی وحی و الهام بوده ، و هیچگونه متکی

به تحصیل و فکر و نظر شخصی نباشد

وجود پیغمبر خود مظهر اعجاز و خرق عادت بوده ، و حیازت این

مقام از عهده دیگران بیرون است .

اینستکه خداوند متعال درباره رسول اکرم *ﷺ* میفرماید : *هُوَ*

الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ - خداوندیست که برانگیخته است در میان مردم

بیسواد و تحصیل نکرده پیغمبر را که از خود آنان و مانند ایشان بیسواد بوده است :

و این معنی یکی از اصول مسلمه است که هیچگونه قابل اختلاف و تردید نباشد

این است که پیروان باب و بهاء و خود آنها مجبور شده اند این اصل مسلم را تصحیح نموده ، و بهر وسیله آ باشد بیسوادی و امی بودن باب و بهاء را ثابت کنند .

امی بودن بهائیان در این موضوع سخفهای متناقض و متضاد دارند :
جناب بهاء در يك جام میگویند - بهاء بمدرسه نرفته و تحصیل علمی نکرده بود ، و در جای دیگر مینویسند : بهاء در دشت بدشت قرآن را بدست گرفته ، و طوری صوره اذا وقعت الواقعة را تفسیر نمودند که همه مطیع شدند و باز مینویسند : بهاء دو سال تمام در تکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه حجره گرفته و بنام درویش محمد با عرفای نقش بندیه مانوس بوده است . و باز مینویسند : (مقاله سیاح ص ۸۳) و چون در طهران این اساس را استوار نمود بمآزندان شرافت در آنجا در محافل و مساجد و منازل و مجالس و مدارس بیان و تبیین عظیم آشکار نمود و جمع غفیر از غنی و فقیر و علمای تحریر عنجنب تقریر او گشتند

و در مقابل اینها خود میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۴۶ س ۱۹) میگوید یا مَلاَّ الْبِیَّانِ اِنَّا دَخَلْنَا مَكْتَبَ اللّٰهِ اِذْ اَنْتُمْ نَائِمُونَ تَاللّٰهِ الْحَقِّ قَدْ قَرَّمْنَا قَبْلَ نَزْوِلِهِ وَاَنْتُمْ غَافِلُونَ - ای پیروان بیان ما بمکتب خدا داخل شدیم زمانیکه شما در خواب بودید و لوح را ملاحظه کردیم آن موقعی که شما بیدار نبودید قسم بخدای حقی ما لوح را پیش از نزول آن خوانده ایم

و شما در غفلت بودید

و در الواح بعد اقدس (ص ۱۸۷ س ۱۴) گوید: وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّا مَا قَرَّمْنَا كُتُبَ الْقَوْمِ وَمَا أَطْلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكَرَ بَيِّنَاتِ الْعُلَمَاءِ وَالْحُكَمَاءِ يُظْهِرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ وَمَا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ أَمَامَ وَجْهِ رَبِّكَ نَرَىٰ وَنَكْتُبُ إِنَّهُ أَحَاطَ بِعِلْمِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ - و تو میدانی که ما کتابهای دیگرانرا نخوانده ایم و مطلع نشده ایم بعلم و میرا که پیش آنان است و هر موقعیکه بخواهیم بیانات و مطالب علماء و حکماء را ذکر کنیم آنچه در کتابها و صحیفهها در عالم هست در مقابل من (وجه ربّ) ظاهر می شود و ما می بینیم و مینویسیم همین طور احاطه کرده است علم او با آسمانها و زمینها

پس اگر مقصد ایشان اینستکه اصلاً کتابی نخوانده و تحصیل نمی کرده و از علوم و فنون مطلع نیستند، در اینجا بنده فکرم کوتاه و نمی توانم بمقام ایشان جسارتی کرده، و ایشانرا تکذیب نموده و با حرفهای مسخره آمیز پاسخ ایشانرا بدهم

خوبست حکومت این مطلبرا بدیگران واگذاریم ولی اعتراضیکه بنده دارم اینستکه اگر مطالب و علوم و قضایای غیبی و علمی و خارجی جهان در مقابل چهره مبارک ایشان مجسم میشده و ایشان شهود داشتند، پس چرا بجای آن همه دعویها و این طرف و آن طرف زدن، صریحاً اعلان نمودند که من رسول آسمانی هستم، هر چه شما پیرسید پاسخ میگویم، من از اعمال دنیات و کارهای جهانیان آگاه هستم، من از معارف و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و ادبی مطلع بوده، و همه آنها را در مقابل چشم خود می بینم

من یقین دارم که در این صورت هر روز هزاران نفر بایشان ایمان آورده ، و جاهل و عالم از اطراف جهان بسوی ایشان متوجه شده ، و مقام ایشان را تصدیق میگردند .

و بسیار تعجب میکنم که : بجای این سخن ، و با این فضل و علم و احاطه و بینائی ، در صفحه ۲۴ دسطر ۴ - اقدس میگوید : حُرِّمَ عَلَیْکُم السُّؤَالُ فِی الْبَیَانِ عَفَا لِلَّهِ عَن ذَٰلِكَ لِتَسْمَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ اَنْفُسُکُمْ لِامَانَتِکُمْ بِهٖ رِجَالٌ قَبْلَکُمْ - بر من کردن از مطالب در کتاب بیان تحریم شده است ولی خداوند از این حرمت در گذشت تا شما از آنچه احتیاج دارید پیرسید البته از آنچه مربوط بخود شماست نه از آن مطالب و علومیکه متقدمین بحث و گفتگو کرده اند . و در پیرامون این موضوع در آینده سخن خواهیم گفت .

و دیگر اینکه : جمله (دَخَلْنَا مَکْتَبَ اللّٰهِ) مبهم است ، زیرا مکتب بمعنای محل کتابت و نوشتن است و خدا مکتبی ندارد و همچنین جمله (قَرَأْنَا قَبْلَ نَزْوِلِهِ) زیرا پیش از اینکه جناب باب بیاب را بنویسد ، چگونه جناب بهاء آنرا خوانده بود .

اگر در این موقع نبوت داشته است ، و بیان برایشان نازل شده بود : پس چرا جناب باب بخودش نسبت داده است ؟ و چرا ایشان از جناب باب پیروی کرده و اطاعت میگردند ؟ و اگر قبل از نوشتن بیان با همدیگر مشاوره و مذاکره می نمودند اینک نبوت و نزول کتاب آسمانی نمیشود ؟ و اگر از جای دیگر تلقین میشد آنها باز مبهم و برای ما مجهول میشود . و باز با شکل دیگری بر می خوریم ، که اگر جناب میرزا تحصیل علم نکرده و امی و بیسواد بوده است : چگونه توانسته است کتاب ایقان

وهفت وادیرا که سراسر آنها اصطلاحات و مطالب علمی و عرفانی است ،
تألیف نماید .

و اگر در ایام تألیف این دو کتاب نیز مانند ایام بعد از دعوی پیغمبری ،
مطالب علمی بر قلب او الهام میشده است (یَظْهَرُ مَا فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ أَمَامَ
وَجْهِ رَبِّكَ نَرَى وَنُكْتُبُ) و آراء و عقائد دیگران را در مقابل چشم خود
بدون مطالعه و مراجعه کردن میدیده است ، پس چرا اظهار رسالت و
پیغمبری نمیکرد ؟ و چرا در کتاب ابقان از سید باب و از شریعت او تردید
مینمود ؟ و چرا در کتاب هفت وادی اسمی از خود و حتی از سید باب هم
نمیبرد ؟ و آیا دیگران اعتراض نمیکردند که این آدم امی و بیسواد که
اظهار مقامی هم نمیکند چگونه تا این اندازه بمطالب علمی و اشعار شعراء
واقوال عرفاء و علماء مسلط است ؟ و آیا پیغمبری که هر مطلب و حقیقت را
بخواهد در مقابل چشمش حاضر می بیند : احتیاجی بکوههای سلیمانیه
و تکیه شاه نقش بندیه خواهد داشت ؟

و باز میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۹) میگوید : إنا ما
دَخَلْنَا الْمَدَائِرَ وَمَا طَالَعْنَا الْعِبَاجَةَ إِسْمَعُوا مَا يَدْعُوكُمْ بِهِ هَذَا الْأُمِّيُّ
إِلَى اللَّهِ الْأَبَدِيِّ إِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ فِي الْأَرْضِ لَوْ أَنْتُمْ تَفْقَهُونَ - ما
بمدرسه ها داخل نشده ابرسم و مباحث علمی را مطالعه نکرده ایم گوش
بدهید آنچه را که این امی بواسطه آن شماها را بسوی خداوند همیشه
میخواند و آن بهتر است شما را از آنچه ذخیره شده است در زیر زمین
اگر بفهمید .

پس اگر منظور او این باشد که در علوم عقلیه و نقلیه (فلسفه ،
ریاضیات ، حقوق ، ادبیات ، طبیعیات) تحصیل کافی نکرده ام : صحیح

است ، و از نوشته های ایشان پیدا است ، و اگر مقصد ایشان یسواد بودن و جاهل بودن صرف است ؛ در ابابت کم لطفی و بر خلاف حقیقت خواهد بود ، زیرا از تمام نوشته های ایشان پیدا است که : در مباحث فلسفه و عرفان (بالخصوص روی مبادی و مبانی علمی شیخیه) مستحضر بوده است ، و کلیات مطالب عرفانرا (طوری که باب هم مستحضر بود) خوب حاضر کرده بود ، مثلاً در کتاب بدیع صفحه (۱۲۱) میگوید : عجب است که تو خود را عارف میدانی و از کلمات عرفاء هم اطلاع نداری و الا در این مقام اعتراض نمینمودی چه که عرفاء بر آنند که اسماء الهی در کلّ حین مؤثر چه که تعطیل جایز نه و لذا گفته اند اسم مُعبود در کلّ حین کُلّ موجودات را از وجود اضافی بعدم اضافی راجع مینماید و همچنین اسم مُعبود و مُعبود ... الخ .

و در صفحه (۲۸۳) گوید : و در العباد اختلاف نموده اند بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که خدا را با اسمی مینامند که اذن داده نشده اند در کتاب الهی ، و بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که از اسمای الهی اسمائی اشتقاق نموده اند و بآن اسماء عا کفند من دون الله چنانچه لفظ عنات را از عنان و عزّی را از عزیز ولات را از الله اخذ نموده اند و بآن اسماء ساجد و عا کفند و بعضی بر آنند ... الخ .

و صدها امثال اینها از مطالبیکه متوقف بتحصیل و کسب و مطالعه و تعلم میباشد .

و در صفحه (۲۸۷) از قول معترض (که بابی صبح ازلی است) نقل میکند : کسیکه بیست سال در این دوره پرورش یافته و بیست سال هم در دوره عرفاء ، چهار کلمه بسل هزار کلمه مطالب عرفان و صورت آیات

بنویسد کسیته چه مَدْخَلِیت دارد تا فطرت .

و جناب میرزا در پاسخ او میگوید: اگر بعضی از عرفاء به بیت میآمدند (در زمان پدرش) و ملاقات واقع میشد چه دخلی بتعلیم و تعلم داشته است، و در دوره بیان با که معاشر بوده هر نفسی که بین بدی حاضر میشد کسب معارف الهیه و شئون حکمت ربّانیه مینمود، و ابداً در حضور آنحضرت اقدس نفسی قادر بر تکلم نبود تا چه رسد بآنکه از او چیزی اخذ فرمایند.

جناب میرزا در این پاسخ غفلت کرده اند از اینکه: اگر ایشان در بیست سال دوره بیان پیوسته مورد استفادّه و استفاده دیگران واقع شده و همه از محضر ایشان کسب معارف الهیه و حکمت ربّانیه مینمودند: پس چگونه ایشان اُتی و بیسواد بودند، آیا در آن بیست سال پیغمبر بودند؟ آیا در آن موقع این شئون حکمت ربّانیه و معارف الهیه را از کجا حاضر کرده بودند؟ و آیا ایشان کتاب ابقانرا که چندین سال قبل از دعوی پیغمبری نوشته اند، چگونه نوشته اند؟

مثلاً در صفحه پنجم گوید، چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده، و البته بنظر عالی رسیده با میرسد

پس معلوم میشود جناب میرزا اکثر کتب مشهوره را مطالعه کرده و دیده بودند که این مطلب را بآنها نسبت داده اند

و در صفحه (۸) سطر (۱۴) گوید: و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است

و در صفحه (۱۱) سطر (۶) گوید: چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود
و در صفحه (۲۰) سطر (۶) گوید اینستکه در روایات و احادیث

جميع این مضامین هست .

پس جناب میرزا اکثر کتب متداوله را دیده و مخصوصاً از اخبار و روایات و احادیث آگاه بوده است .

و در صفحه (۷۳) گوید : و در جميع کتب والواح و صحائف ... چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است .

از امثال این عبارات نیز معلوم میشود که : جناب میرزا از کتب دینی گذشته (کتب عهد جدید و عتیق و کتب پارسیان و دیگران) اطلاع داشته ، و همه آنها را مطالعه کرده است .

و در صفحه (۸۴) گوید اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند لیکن بر مقصود الخ .

معلوم میشود جناب میرزا بز کتب تفسیر هم مراجعه نموده و در این قسمت نیز اطلاعاتی بدست آورده بود

و در صفحه (۹۷) گوید : مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ بماند در مدت هفتاد سه بمقام ذہبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را ذہب میدانند که بواسطه غلبه بیوست مریض شده و بمقام خود نرسیده .

معلوم میشود جناب میرزا (طوری که بعضیها هم نوشته اند) از علوم کیمیا نیز اطلاعاتی بدست آورده بود .

و در صفحه (۱۱۲) گوید : باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مُسمی بارشادالعوام است در این بلد یافت میشود ... این کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جامی آمد که

حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید شرط معرفت معراج نوشته اند .

نمیدانم جناب میرزا که پیش از دعوی مقام نبوت کتاب ارشاد العوام را (آنهم بقصد تحقیق و انتقاد) مطالعه مینمود ، چگونه يك مرتبه همه آنها را فراموش کرده و میگوید : من درسی نخوانده و بمدرسه نرفته و تحصیل علمی نکرده امی هستم !

و شگفت انگیز تر عبارت عبدالبهاء است (مفادضات ص ۲۱ س ۶) که میگوید : پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت نمودند اولاً از این جناب وزیر اسمی در قاموس و زرای ایران برده نشده است و البته باید گفت این قسمت تقصیر و کوتاهی مورخین است . و ثانیاً آقا زاده جناب وزیر چطور شده است که درسی نخوانده و تحصیل علم و کمالی ننموده است . و ثالثاً چطور می بوده است که جناب وزیر هیچگونه بافضلاء و دانشمندان معاشرت و رفت و آمدی نداشته است . و رابعاً اگر قول اهالی ایران (نویسندگان و مورخین و دیگران) را می پذیرید : همه میگویند جناب میرزا پیوسته بافضلاء و عرفاء و دانشمندان نشست و برخاست میکرد ما بیطرف هستیم ، شما میدانید و آنها

و در نقطه الکاف (ص ۲۳۹ س ۱۱) میگوید : اخوی حضرت ازل آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء .

از این عبارات که نوشته یکی از معاصرین و دوستان میرزا است ، معلوم میشود که : ایشان در علم عرفان و توحید مسلط بودند

وبهاء در مبین (ص ۸۹ س ۱۴) گوید: ما قرئنا ما عند الناس من العلوم وما دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها لتوقن بانني لست من الكاذبين - من پیش کسی از مردم تحصیل علم نکرده و بمدرسه آنرفتم سوال کنید از مردم آن شهریکه در آنجا بودم تا بدانید که من دروغگو نیستم

متأسفانه ما بواسطه فاصله و تأخیر زمان نمیتوانیم این موضوع را از معاصرین و هموطنان جناب میرزا تحقیق کنیم، ولی این اندازه از نوشته های خود میرزا و پیروانش می فهمیم که: ایشان در آن ایامیکه بایبی شدند میتوانند بنویسند و بخوانند و هم در نتیجه معاشرت و مصاحبت با عرفاء و فضلاء مطالب کلی از فلسفه و عرفان و علوم ادیان را بخوبی یاد گرفته بودند، و پس از بایبی شدن هم چون پیوسته با سران و دانشمندان شیخیه و باییه مانوس و مصاحب شده است: بکلیات مطالب شیخیه و تاویلات و بافتد گیهای سید باب خوب آشنا شده، و حتی در عداد مبلغین و مروّجین مسلک سید باب بشمار آمده است.

آری میرزا با اندازه آدر فرا گرفتن مطالب باب جدیت و اهتمام نموده است که در مدت قلیل توانسته است سوره اذا وقت را برای رفع اختلاف در بدست خوانده و طبق دلخواه و مسلک آنروز خود تفسیر و تاویل نموده و حاضرین را ساکت و ملزم نماید.

و سپس که خود را یش از یش نیازمند و محتاج بفرآ گرفتن علوم متداوله و مخصوصاً علم عرفان دیده، بسوی سلیمانیه حرکت کرده و بنام درویش محمد دو سال تمام با کمال مراقبت مطالب کلی عرفانرا فرا گرفته و بیغدار مراجعت نموده و کتاب ابقان را روی همان اطلاعات فرا گرفته

خود تألیف نموده است

و مخصوصاً از کتاب ايقان معلوم است که میرزا هنگام تألیف این کتاب هیچگونه از ادبیات عرب (نه در صرف و معانی و بیان) اطلاعی نداشته و در هر کجای آن که جمله عربی نوشته است: مفلوط و مخالف قواعد عربیست اینست که در چاپهای بعد آن مجبور شده اند که آن اغلاط را تصحیح و جملات عربی آنرا بکلی تغییر و تعویض نمایند، و این قسمت را در آخر کتاب (تحت عنوان ايقان) ملاحظه خواهید فرمود.

و مخصوصاً این تصحیح و تغییر عبارات عربی: برهان بزرگ و دلیل مهمی است بر اشتباه و خطاهای میرزا که خودشان هم متوجه شده و نتوانسته اند پرده روی آنها بکشند.

آری ما میگوییم: اگر دعوت سری و نبوت باطنی میرزا در سال (۱۲۶۹) بوده است: پس کتاب ايقان را در زمان نبوت نوشته است، و چون طبق اظهار خودش تحصیل نکرده بود: قهراً کلمات ايقان و مخصوصاً جملات عربی آن که بصورت آیات نوشته شده است از جانب خدای متعال است، و در این صورت چگونه توانسته اند در چاپهای متأخر آن جملات عربی را طبق قواعد ادبی تغییر و تصحیح نمایند.

و ظاهراً هنوز موفق نشده اند که: کتاب بدیع را نیز در مرتبه دوم چاپ کرده، و اغلاط بی شمار آنرا نیز تصحیح و تغییر بدهند.

و ما بیش از این اندازه اطلاعی در دست نداشته، و در پیرامون

تحصیلات جناب میرزا نمیتوانیم چیزی بنویسیم

جناب میرزا نسبت به علوم ظاهری دعوی بیسوادی و بی اطلاعی

میکند، ولی نسبت به معارف و علوم باطنی دعوی اعلامیت و برتری کرده

است . و ما برای اینکه اینقسمت نیز روشن شود بطور اجمال در اطراف آن بحث میکنیم .

بهاء و دعوی در اقدس (ص ۲۹ س ۵) میگوید با معشر العلماء عرفان و کشف
 هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَنَّ مَعِيَ فِي مَبْدَأِ
 الْمُكَاشَفَةِ وَالْعِرْفَانِ أَوْ يَجُولَ فِي مِضْمَارِ الْحِكْمَةِ
 وَالتَّيْبَانِ لِأَوْ رَبِّي الرَّحْمَنِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَهَذَا وَجْهٌ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ
 الْمَحْبُوبِ - ای جماعت دانشمندان آیا کسی میتواند با من در میدان کشف
 حقایق و معرفت بمبده راه برود و یا در راه حکمت و بیان حقایق همقدم
 باشد قسم بخداوند که نمیتواند همه فانی و معدوم میشوند ، و اینست
 وجه خدای شما که عزیز و محبوب است

کشف حقایق و معرفت و حکمت قابل مشاهده نبوده و با این حواس ظاهری درك نمیشود ، ولی از آثار و اعمال و اقوال انسان روشن میشود . متأسفانه جناب بهاء موضوع حقایق و معارف را از میان برداشته ، و مطلبی باقی نگذاشته است که انسان در پیرامون آن بحث و تحقیق بنماید .

در مقام الوهیت و توحید که : جناب میرزا ربّ الأرباب است
 در مقام رسالت و نبوت : باز ایشان مُرْسِلٌ رُسلٌ و اکمل انبیاء است .
 در مقام اسماء و صفات هم ایشان مظهر اتم و اکمل هستند .
 در خصوص قیامت : قیام ایشان بهت و قیامت است .

پس تمام معارف و حقایق در وجود خود میرزا جمع شده است ، و او مظهر اکمل معارف است ، و شناختن او انسانرا از هر گونه علوم و حقایق بی نیاز میکند

و برای هر يك از این مباحث فصل جدا گانه در این کتاب منعقد شده

است ، و باید بآن فصول مراجعه شود .

و در اینجا نمونه‌ای از مقام معرفت و خداشناسی جناب میرزا را از کتاب
ایقان (صفحه ۷۷) نقل میکنیم

جناب میرزا برای اینکه موضوع سلطنت قائم را بسلطنت معنوی
و روحانی تعبیر کند ، میگوید پس در حق ربّ العزّة که مسلماً سلطنت
باسم او است و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
(سلطنت ظاهری) صادق نمیآید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض
در تصرف دشمنان او است و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند و
همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه بآن امر فرموده الخ .

جناب میرزا باندازه‌ای ظاهرین و سطحی است که سلطنت و
حکومت و نفوذ آفریننده جهان و جهانیانرا در موجودات باندازه سلطنت
چند روزی و خیالی بکنفر سلطان نمی بیند ، و با این حال توقع دارد
اشخاص منور الفکر و روشن ضمیر و با معرفت از جناب ایشان پیروی
کرده ، و در مقابل دعوی الوهیت و نبوت ایشان خضوع و خشوع نمایند .
آری بادم آمد مقصود میرزا از ربّ العزّة خود جمال ابی و ربّ
الأرباب قرن نوزدهم است که پیوسته مقهور و مسجون و در تحت سلاسل
و اغلال (بقول خودش) مقید بوده است ، در روی این نظر حقّ دارد که سلطنت
و نفوذ ظاهری را از خداوند سلب و نفی کند

حالاً شما ملاحظه فرمائید که خداوند متعال در قرآن مجید
چگونه موضوع سلطنت و نفوذ خود را بیان میفرماید - قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكُ
المَلِكِ تُوْتِسِی الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَ
تُذَلِّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (آل عمران ۲۵) - بگوی

ای پروردگار من که تو مالک جهان هستی ، از سلطنت و ملک خود عطا میکنی هر که را که بخواهی و قبض میکنی از آنکه بخواهی ، و عزیز و ذلیل میکنی آنکه را که خواستی ، و خیر و خوبی بدست توانای تو میباشد و در سوره اعراف (۱۸۷) میفرماید *قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ -* بگوی که من نتوانم اختیار نفع و ضرر خود را داشته باشم ، مگر بآن اندازه و حدودی که خدا بخواهد ؛ و اگر عالم و مسلط بقیب بودم هر آنچه جابجیبر نموده و نمیگذاشتم ضرری بمن برسد و در سوره شعراء (۷۷) میفرماید: *الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينُ وَالَّذِي هُوَ يُطَوِّمُنِي وَيَسْقِينُ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِينِي وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي -* پروردگاری که مرا آفریده و سپس براههای صلاح هدایت میکند و او مرا طعام و شراب میدهد و چون مریض شدم مرا شفاء عنایت فرماید ، و حیوة و مرگ من بدست قدرت او است .

جناب میرزا موضوع ایمان و کفر مردم را بحساب سلطنت و نفوذ خدا آورده ، و خیال کرده است که نتیجه حکومت و سلطنت پروردگار متعال هدایت و ایمان مردم است . و ایشان غفلت کرده اند که این موضوع در اختیار مردم گذاشته شده ، و آنان در این قسمت مختار شده اند و خداوند جهانرا نشاید (بنا به عقیده معتزله) که مردم را بایمان و یا کفر مجبور بنماید .

اینست اندازه علم و معرفت جناب میرزا که هنوز معنای حکومت و سلطنت پروردگار متعال را متوجه نشده ، و هنوز مراحل تکوین را از تشریح و قانون گذاری جدا نکرده ، و هنوز نفهمیده است که جماعت معتزله باصداها برهان و دلایل در مقابل جبریته و اشعریته (که قائل بنفوذ

وسلطنت خدا هستند در تشریحات) اثبات اختیار برای مردم و بندگان خدا کرده‌اند.

اُمّی بودن و اما اُمّی بودن سید علی محمد باب در این قسمت نیز سید باب تا ممکن بود اهتمام و کوشش نموده، و خواسته‌اند اُمّی بودن ویسوادگی او را اثبات کرده، و سخنها و نوشته‌های او را آسمانی و از جانب خداوند متعال بدانند.

عبدالبهاء در مقاله سیّاح (ص ۶) گوید: و چون در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلم بوده و در نظر ناس این قضیه خارق العاده جلوه کرده بعضی ناس با و گرویدند.

و در مذاکرات (ص ۱۹ س ۲۳) گوید در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت (سید باب) در هیچ مدرسه تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این بُمُنتهای فضل بقتّه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند.

و در کواکب دُرّیه (ص ۳۰) اصل تحصیل سید را نتوانسته انکار نماید و مینویسد: حاجی سید جواد که از تلامذه سید رشتی بود میگوید در خانه خاله سید علی محمد بودم که وی را ملاقات نمودم و او از مکتب آمده و مثنی کاتب در دست داشت، پرسیدم این کاغذها چیست؟ گفت اینها صفحات مشق من است، و چون بخطوط او نگریستم نهایت حیران شدم از خوبی و عنایت خط که کسی را باور نمیافتا که خطی بدین خوشی و مطالبی بدین دلکشی از کودکی هشت نه ساله باشد، و آنچه مسلم است محلّ تحصیل ایشان مکتب شیخ عابد بوده.

در صفحه (۳۴) گوید: و با اینکه تحصیلات ایشان منحصر بود بومان تحصیلات مختصر بیکه در مدرس شیخ عابد کرده بود معذک عبارات رائقه و کلمات لائقه از قلم وی جاری شد.

در صفحه (۳۹) مینویسد چون ملاحسین بشروئی سید باب را در محضر سید رشتی دیده و استعداتی از سید در هر موضوع شنیده بود فقط برای تزهد و تهجد دوستی او، ارادت مختصری بنقطه اولی داشت لهذا در شیراز پیش از همه ایشان را زیارت میکرد

آری آنچه مسلم است: سید باب تا در شیراز و بوشهر بود، خواندن و نوشتن را بنحو کامل یاد گرفته، و بواسطه مصاحبت و استیلا او با تلامذه و اصحاب احسانی (مخصوصاً شیخ عابد معلم که از تلامذه شیخ بود) کلیات مطالب و مبانی شیخیه را در دست داشته، و روی همین علاقه هم بهتبات مسافرت کرده و مدتی در درس سید رشتی حاضر شد.

و چون علاقه مفراطی هم به علوم غریبه (کیمیا و حروف و ریاضت و تسخیر) داشته، و پیوسته در این رشته هم زحمت میکشید، از این لحاظ نیز طرف توجه و مورد عنایت و علاقه جماعت شیخیه واقع گردید (۱)

و مرحوم تنکابنی در قصص العلماء (ص ۵۰) مینویسد: فرقه دیگر از متابعان شیخ احمد بایه میباشند و رئیس ایشان میرزا علی محمد شیرازی است که او دعوی باییت میکرد و میگفت من نائب خاص حضرت صاحب

(۱) شیخ احمد احسانی و اصحاب او اظهار علاقه به علوم غریبه نموده و در تحصیل و فرا گرفتن آنها کمال اهتمام را داشتند، و چنانکه از نوشته و گفته های بکایک آنان ظاهر میشود: علوم غریبه را در عرض علوم شرعی دیگر بر خود لازم دانسته، و ریاضت و عدد و جفر و سایر علوم غریبه را در فهم احکام و حقائق مؤثر و مؤید میدانند

الزمان هستم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمانیکه مؤلف کتاب درعنايات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میرعلی نهد هم بدرس او میآمد و قلم و دو اتی بهمراه داشت و هر چه سید کاظم از رطب و یابس میگفت او در همان مجلس درس مینوشت و این قسمت هم مسلم است که دعوی سید باب در مرتبه اول و همچنین توجه اصحاب شیخ و سید رشتی باو، از نظر رکن رابع و شیعیه کامل بودن و وساطت در میان شیعیه و امام بوده است اینست که اصحاب سید رشتی پس از فوت او، متفرق و پراکنده شده و شب در روز در جستجوی شیعیه کامل و تعیین رکن رابع بوده، و جمعی از حاجی خان کرمانی و جمعی از میرزا حسن گوهر و عده ای از سید باب و جماعتی از شیخ باقر پیروی کردند

در جلد سوم اظهر الحق (مربوط به ص ۲۶۳) کلیشه از خط سید باب چاپ کرده، و در آن نامه که پیش از اظهار بابت یکی از دوستانش نوشته است، میگوید شرح احوال بنهج عربیه قبل است که مع کتاب شرح زیارة (شرح زیارة احسانی) انفاذ گشته و از قطع عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید جمیع ارکان وجود قعیص حزن پوشانیده اقی علی عیش الدهر بعده آه ثم آه من صعوده الی الملاء الاعلی لم یر الدهر فی أنفس الشیعة نفس مثله قط... الخ

و در صفحه (۱۱۶) در ضمن شرح حال ملاحسین بشر دتی مینویسد جناب ملاحسین بکربلا عودت کرده و از انتقال سید بجهان بالا خبر یافته بغایت متأثر و معزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد دیگر ایران حاجی نهد کریمخان و عده از اعظام علماء شیخیه بساط دعوت و

ریاست گسترده‌اند و هر يك جمعی را بتبعیت و اطاعت خود آوردند با وجود اینکه خود احاطه با سرار و مقاصد شیخ و سید داشت با خضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش متدعیان نهاد و رنج سفر بر خود هموار نموده بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و مقدم بر کتل در شیراز بمحضر حضرت باب رسیده فائز بأعلى المقام گردید و بدرجه رفیعه اول من آمن و حرف حی نخست و باب الباب نائل گردید .

و در نقطه الکاف (ص ۱۰۶ س ۲) میگوید : جواب فرمودند (سید باب) که طلعت محبوب خود را بچه ترتیب شناسی؟ عرض نمود (بشرومی) بنقطه عام که در وجه کمالتش ظاهر بوده باشد پس آن صاحب کنج علوم ربّانی تفسیری بر حدیث جاریه نوشته بودند اظهار فرمودند که ملاحظه فرمائید که صاحب این بیان را بومی از مطلوب شما در بر هست چونکه آن تشنه آب حیات نظرش بآن چشمه حیات افتاد چهره منظور را در مرآت نظر اول ناظر گردید

پس معلوم میشود جناب سید باب دعوی خود را مستند بتألیف رساله که در شرح حدیث جاریه بوده است ، نموده ، و هم ملاحظه بشیرومی که اولین مؤمن از حروف حی است ، از نقطه نظر علم و دانش با او گردیده ، و از دیدن شرح حدیث جاریه منظورش تأمین شده است .

و ما از مطالعه این کلمات (نوشته‌های خود این جماعت) با قطع نظر از دلائل خارجی و گفته‌های دیگران ، می فهمیم که ، سید باب و میرزا بهاء بهمان اندازه که تظاهر علمی داشته و آثاری از خود باقی گذاشته‌اند همین قدر نیز تحصیل علم و کسب دانش نموده‌اند .

و ما آثار دقیق و مطالب برجسته در نوشته های باب و بهاء ندیده ایم تا محتاج باثبات فضل و دانش بیشتری برای آنها باشیم باز در جلد سوم ظهور الحق (ص ۱۴۷) میگوید و همه اهتمام و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمی پذیرند آخوند گفت (مقصود آخوند علاء محمد صادق خراسانی است که در کربلا از تلامذه سید رشتی بود) اگر در برابرشیراز نبرید ملتزم میشوم که مأمول شما را قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و حال مسرور گشته چنین گفت باینکه مفارقت ایشان بر کمال بستگان خصوصاً بر والدشان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد شما راضی شده تنها بشیراز بر میگردد و پس از چند روز بشیراز رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند .

و از این عبارات نیز معلوم میشود که : سید باب در اوایل اقامت خود در کربلا از ملا محمد صادق استفاده کرده و پیش از تحصیل علم مینمود و سپس که بمذاق و مطالب سید رشتی آشنا گشته است بحوزه درس او هم حاضر میشده است

و این قسمت هم معلوم باشد که : تحصیلات شیخیه مانند اخباریین در نهایت سادگی بوده ، و چون محتاج بمقدمات دیگر نبوده ، در مدت کمی صورت میگرفته است ، و مخصوصاً شیخیه که تحصیلاتشان منحصر بدانستن مطالب مخصوصه شیخ احسانی و سید رشتی بوده است .

(اصل هشتم - نبوت و درصنی)

بعثت نبی برای معرفی کردن مراتب صدق و حق است .

پیامبر مردی را بسوی راستی و درستی و حقیقت دعوت کرده ، و از زاهدی تزییر و تقلب و تدلیس و دروغ نهی میکند
وجود نبی میباشد مظهر صفا و صدق و حقیقت بوده ، و کوچکترین انحراف و حيله و رزی و عوام فریبی و مکر و خودستایی در رفتار و گفتار و کردار او دیده نشود .

آنکس که خود گم است که راهبری کند .

ما باید از کسی پیروی کرده ، و در پیشگاه شخصی خاضع و خاشع باشیم که سراسر اعمال و اقوال او درستی و حقیقت باشد

آری انسان در مقابل حقیقت خواه و نخواه خضوع می کند ، مخصوصاً اگر پیرایه نبوت هم داشته ، و از جانب خداوند متعال برای تزکیه و تربیت افراد بشر نیز برانگیخته شود

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ (سوره صف - ۹) -
پروردگاری که رسول خود را روی صراط هدایت و طریق حقیقت و درستی فرستاده است

و این معنی یکی از موازین و علائم صحت دعوی هر دعوی کننده میباشد ، خواه دعوی مقام نبوت کند یا مقامات دیگر

و ما اگر از همین راه بسوی شناسایی سید باب و میرزا بهاء قدم برداشته و در حرکات و گفته های آنان بررسی و تحقیق نماییم ؛ البته آنچه بایست بفهمیم خواهیم فهمید

سید باب و سید باب در اولین مرتبه (پس از فوت سید کاظم رشتی که اصحاب او تمام شیخیه در جستجوی شخص رکن رابع و باب بودند) دعوی بایست و ذکریت نموده ، و در

نوشته‌های ادلیّه خود (مانند تفسیر کوثر و احسن القصص) بجز این مقام مرتبه دیگر بر ادعاه نمی‌نماید، و حتی اینکه: در ابتدای کتاب احسن القصص می‌گوید: **اللَّهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلِيِّ عَبْدِهِ إِيكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ**. ولی پس از اینکه مقام بایست و در کن رابع را احراز کرده، و جمع کثیری را از شیخیه و عدّه از مردم ساده لوح را مطیع و در حیات خود می‌بیند زمزمه قائمیت و دعوی مقام منتظر موعود و مهدویت مینماید

و چون مجبور بوده است که: مهدی موعود و قائم منتظر را از عنوان شخصی بودن بمعنای نوعی برگردانیده و بر شخص خود تطبیق نماید، در اینصورت منافاتی بادعوی نبوت ندیده، و خود را واسطه بین خلق و خالق دیده، و شروع میکند به ترتیب دادن احکام جدیده و قوانین و فروع مبندهه و احکام مقدسه اسلام را بکلی منسوخ میداند.

در باب سابع از واحد نانی بیان می‌گوید: و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) که سنه (۱۲۷۰) بعثت میشود، اول یوم قیامت قرآن بوده... چنانکه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در آئندۀ مردم غرض فرموده نماید، و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان با او و تصدیق با او... الخ. و چون تأویلات بی‌معنی و عرفان بافیهای خود را در قلوب پیروان خود مؤثر و مورد قبول می‌بیند دعوی مظهریت تامه و الوهیت و ربوبیت

نموده ، و لاف اِنِّی اِنَّا اللهُ مِیْزِنْد .

در رساله للثمره (ص ۴) خطاب بصبح ازل میگوید : ان یا اسم
الازل (ازل از جهت عدد بابیحی مساری بوده و شماره هر دو ۳۸ میباشد)
فاشهد علی أَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا العزیزُ المَحْبُوبُ الخ .

و از طرف دیگر : برای اینکه در مقابل اینهمه دعویهای بزرگ ،
دستش از همه جا کوتاه ، و دلیل و برهان و معجزه گبرای اثبات مدعی
خویش نداشته است : میگوید - من آیات و جملاتی مانند آیات قرآن
مجید نازل میکنم

در باب ثامن از واحد سادس گوید فی آن من استدلّ بغير کتابِ الله
و آیاتِ البیان و عجزُ الكلّ عن الإتيانِ بِمثلِها فلا دلیلُ له و من یروی معجزهً
بغيرِها فلاحجّةٌ له الخ .

و چون آیات و جملات و نوشته های او سراسر مغلوط و برخلاف
قواعد علوم لغت و صرف و نحو و معانی و بیان بوده است : یکمرتبه برای
دفع اعتراضات مخالفین میگوید - رعایت قواعد ادبی در مقام جمله بندی
لازم نبوده ، و من این گونه قیودات لفظی و ادبی را برداشته ام .

در اواخر باب ادل از واحد ثانی میگوید : و اگر نکته گیری در
اغراب قرائت یا قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این قواعد از آیات
برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صاحب
این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده ... الخ .

و چون خواسته است تفوق بیان خود را بر قرآن مجید اثبات کند
ناچار در مقام معرفی کردن مقام اعجاز آیات خود ، خود را کم کرده
و بدون تأمل و اندیشه کردن ، بکلامیکه بسی مستخره آمیز و خنده آور

است تکلم مینماید .

درسوره (۵۲) از احسن القصص گوید : **وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا قَدْ
أَنْزَلَ اللَّهُ عَلٰى عَبْدِنَا هَذَا فَآتُوا بِأَحْرَفٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا الَّذِينَ قَدْ زَعَمْتُمْ مِّنْ
دُونِ ذِكْرِ اللَّهِ -** اگر در نوشته های باب شك داريد چند حرف مانند حروف
کتابهای آنرا بیاريد

و چون خود را در مقام بحث و احتجاج و معارضه با دانشمندان و
علمای زمان عاجز میدید : تنها چاره خود را در این دیده است که معو
کتابهای علمی و فلسفی را لازم دانسته و تدریس و تحصیل علوم متنوعه
و مطالعه کتب غیر بیان را تحریم کند ، و از این راه چشم و گوش گوسفندان
ساده لوح خود را بسته ، و ششدهانک دلهای آنرا بتصرف خود آورد .
درسوره (۲۷) از احسن القصص میگوید : **يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ اللَّهَ
قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ بَعْدَ هَذَا الْكِتَابِ التَّدْرِيسَ فِي غَيْرِهِ .**

و در باب سادس از واحد سادس بیان گوید **فِي حُكْمِ مَعْوِ كَلِّ
الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أُنشِئَتْ أَوْ تُنشِئُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ النِّح -** در اینستکه همه
کتابها باید معو بشود مگر آنچه در بیرامون دین باب نوشته میشود .

و بالاتر از این ، جناب سید برای اینکه بپروان خود را تطمیع کرده
و مخالفین را ارعاب و تخویف و انذار نماید : جان و مال و دارائی غیر اهل
بیان را در اختیار اهل بیان گذاشته ، و در باب خامس از واحد خامس بیان
میگوید : **فِي بَيَانِ حُكْمِ اخْتِيارِ الْأَمْوَالِ الَّذِينَ لَا يَدِينُونَ بِالْبَيَانِ وَ حُكْمِ رَدِّهِ
إِنْ دَخَلُوا فِي الدِّينِ النِّح -** در اینستکه باید اموال کسانی که با دین بیان
متدین نیستند اخذ بشود و اگر زود داخل این دین شدند بخودشان
مرجوع میشود **النح -**

پس شما بدقت در آیات و جملات مذکوره تدبیر نموده و به بینید آیا پیغمبری که مبعوث میشود ممکن است حرفهای متناقض و اظهارات متخالفی داشته باشد؟ آیا نماینده که از جانب سلطانی برانگیخته میشود میتواند در روزهای اول خود را بعنوان نماینده کی معرفی کرده و پس از استقرار و پابرجا شدن اظهار نماید که من خود همان سلطانم؟ آیا نویسنده عاقل با شاعری که دیوان شعری دارد ممکن است بگوید که تمام شعراء اگر اتفاق نموده و پشت به پشت هم بدهند نخواهند توانست نظیر چند حرف یا چند کلمه از کتاب مرا بنویسند و یا بگویند؟ و آیا این سخن در مورد سفره و خنده قرار نخواهد گرفت؟ و آیا شخصیکه میخواهد جمعیتی را تربیت و اصلاح نماید جایز است بگوید که شما لازمست در مرتبه اول همه کتابخانهها و مجموعههای علمی و ملی و دینی خود را بسوزانید و آثار علمی خود را محو و نابود سازید و از علوم و دانشهای متداوله جهان اعراض نمائید و تنها حرفهای من گوش بدهید؟ آیا پیغمبریکه از جانب پروردگار جهان مبعوث میشود میتواند بندگان خدا را از هر گونه حقوق و اموال و دارائی محروم نموده و مالکیت و اختیار و زندگی را مخصوص پیروان خود قرار بدهد؟

اینست سخنان نادرست و باطل سید باب .

میرزا بهاء جناب میرزا در این راه قدم بسی فراتر نهاده، و آنچه
و نادرستی او میتواندست در این قسمت مضایقه و کوتاهی ننموده،
و گذشته از تقریر و تثبیت سخنان سید باب: اعمال
بسی ناحق و اقوال ناصواب و سخنان برخلاف حقیقت و راستی اظهار
داشته است .

آری میرزا در ابتدای امر از پیر و ان گرم و با حرارت سید باب بوده ،
 و پس از فوت سید : پیوسته از برادر خود صبح ازل ترویج و حمایت نموده
 و بموجب توصیه سید باب اورا جانشین و وصی باب میدانست ، و پس از چند
 سال که خود را برای حیات این مقام لایقتر دید با برادر خود مخالفت
 نموده و بطور استقلال دعوی ظهور جدیدی کرد .

ما با دعاوی کلتی او (دعوی الوهیت ، دعوی نبوت ، دعوی نزول
 آیات غریبه ، دعوی جعل احکام عجیبه ، دعوی معرفت و عرفان و علم)
 کاری نداشته ، و متعرض صدق و کذب آنها نمیشویم ، و در اینجا تنها
 بچند مورد جزئی از نوشته های او اشاره میکنیم .

میرزا در کتاب ایتقان (ص ۴۷) در مقام استدلال و ذکر بشارات از
 قرآن مجید برای ظهور سید باب میگوید : و این مضمونات در قرآن
 هم نازل شده چنانچه میفرماید *يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ* و
 علمای ظاهر بعضی این آیه را از علامت قیامت موهوم که خود تعقل
 نموده اند گرفته اند که مضمون آن اینست که روزیکه میآید خدای در
 سایه ازاب الخ .

این آیه شریفه در سوره بقره آیه (۲۱۰) است و در مقام مذمت
 اشخاصی که منتظر بملاقات و مشاهده پروردگار متعال هستند نازل شده
 است ، و اصل آیه را در قرآن مجید ملاحظه فرمائید *هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
 يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ* - آیا منتظرند که خدا را در سایه ابر مشاهده
 نمایند و هرگز نخواهند توانست ، و با اصطلاح ادبی استفهامی که در این
 مورد میشود در مقام انکار است

پس ملاحظه مینمائید که جناب میرزا بخاطر اثبات دعوی خود

تا چه اندازه مرتکب خیانت و تقلب شده ، و آیه قرآن مجید را از جهت لفظ و معنی تعریف نموده است

و چون پیروان ایشان متوجه شده اند که این تعریف موجب آبرو ریزی و قابل هیچگونه عذرخواهی و تاویل نیست ، در چاپ دوم این کتاب (طبع مصر سنه ۱۳۱۸) در صفحه (۶۳) آیه شریفه را تصحیح نموده ، و برای اینکه استدلال میرزا ازین نرود در ترجمه آن باز مهارت و حیله دیگری بکار برده و میگویند : آیا انتظار میکشند مگر اینکه بیابد آنها را خدا در سایه ابر

باز در صفحه (۱۵۵) همین کتاب میگوید : **فِي الْبَحَارِ إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعٌ عَلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ يَوْسُفَ وَ مُحَمَّدٍ وَالْعَلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِآثَارِهِ مِثْلُ قُرْآنِ النَّخْلِ**

شما بجلد سیزدهم بحار الانوار چاپ کمپانی (ص ۵۷) و چاپ دوم (ص ۶۰) مراجعه نموده ، و اصل روایت را ملاحظه کنید که گذشته از تعریفات دیگر ، در قسمت آخر حدیث شریف ، جناب میرزا بجای جمله **(وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ بِآثَارِهِ فَالْقِيَامُ بِسَبْرَتِهِ وَ تَبْيِينُ آثَارِهِ ثُمَّ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ نَمَانِيَةً أَشْهُرًا)** که سراسر بظهور و برخلاف مدعای ایشان بوده است : جمله مزبوره را ذکر میکند ، و اقلاً جمله صحیحی هم ذکر نمیکند ، و باید بگوید : **بِأَثَرِ مِثْلِ الْقُرْآنِ**

و عجب در اینجا است که : پیروان فهمیده جناب میرزا بصددا امثال این خیانت و تعریف و تقلب متوجه نشده ، و جناب میرزا را مرد الهی و شخصی آسمانی میدانند

و باز در صفحه (۱۴۹) در مقام ذکر بشارت و تعریف سید باب میگوید :

چنانکه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید
 علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائیه فی زمانه و تنهادی
 رؤسهم چنانکه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی
 ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
 سوختند الخ.

شما در کافی و دروافی (باب النصوص الوارده علیهم) و در اکمال الدین
 صدوق (ص ۱۷۹) اصل روایت را بدقت ملاحظه نمایند تا چگونگی تقلب
 و چشم بندی جناب میرزا را مشاهده کنید

جناب میرزا آغاز جمله را (أُخْرِجُ مِنْهُ الدَاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْمُخَازِنُ
 لِإِعْلَامِي الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِإِبْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى) که
 تصریح باسم پدر قائم شده است، حذف نموده؛ و سپس ذلت دوستان
 و مقتول و محروق و مغلوب و خائف بودن آنانرا که در زمان پیش از ظهور
 آن حضرت واقع میشود: بزمان ظهور زده و به اصحاب سید باب تطبیق
 نموده است

آفرین بر این زبر کی و چشم بندی

جناب بهاء در تمام احادیث و روایاتی که در کتاب ایقان نقل میکند
 تقلب و تصرف نموده است؛ یا از اول حدیث که بر خلاف منظور او بوده است
 حذف نموده؛ و یا از آخر حدیث؛ و یا جمله و یا کلمه را که مخالف مدعای
 او است تبدیل بکلمه دیگر نموده است

و ما پیش از این بجزئیات نادرستی و حیلہ گری او نمی پره ازیم
 عباس افندی ما اگر در خلال نوشته های خود جسارتی با قهرراً سوه
 و نادرستی او تعبیری بنمائیم: خدا را شاهد میگیریم که کوچکترین

غرض و مرض و عداوتی با کسی نداریم ، و وظیفه ما تاریخ نوشتن است
و بس ، و البته شخص مورخ میباید مطالب را بطوریکه هست دانمود کرده ،
و در تحت تأثیر عقائد موافقین و مخالفین قرار نگیرد

مانه با سید باب دشمنی داریم و نه با میرزا بهاء و نه با عباس افندی ،
ولی رفتار و کردار ناپسند ایشان ما را بر انتقاد علمی واداشته ، و مسئولیت
نویسندگی ایجاب میکند که مطالب را آنطوریکه هست ضبط نمائیم .
خیانت‌های عبدالبهاء بیشمار و از حد افزون است ، و ما اگر بخوایم

یکایک آنها را بنویسیم حتی يك كتاب هم کافی نخواهد بود

عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح (ص ۱۱) میگوید و همچو گمان
بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان علیه السلام است بعد معلوم
و واضح شد که مقصودش (مقصود سید باب در کلمات خود) بایست مدینه
دیگر است و وساطت فیوضات از شخص دیگر الخ

جناب عباس افندی اولاً در تالیف و جمع آوری این کتاب حیلۀ
بزرگی بکار برده است زیرا در صفحه دوم مینویسد آنچه تعلق بتاریخ
این کیفیت دارد در اوقات سیاحت در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک
بمثنیهای تدقیق از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو شده و متفق علیه
بی غرضان بوده باختصار مرقوم میگردد

پس عبدالبهاء این کتاب را که بر ازا کاذب و دعویهای باطل است بنام
يك سیاح بی طرف تالیف نموده است

و ثانیاً خود سید باب در تفسیر گوئر و در احسن القصص در موارد
متعدده باسم و رسم و القاب حضرت حجّة (سلام الله علیه) تصریح میکند
و عبدالبهاء بر خلاف تصریح خود باب با کمال جرئت مرتکب چنین خیانت

تاریخی شده و میگوید: مقصود بسبب شخص دیگری (میرزا بهاء) بوده است .

و ثالثاً هنگامی که سید باب (در زمان ادعای باییت و موقع تألیف احسن القصص) در کلمات و آیات خود دهوی وساطت نموده و میگفت آیات و کلمات من از جانب حضرت حجة نازل میشود ، آیا ممکن است منظور او میرزا بهاء باشد ؟ آیا مردم بر این سخن باطل نمی خندند ؟ آیا میرزا بهاء خودش در آنروز افتخار پیروی باب را (اگر در آنروز بایی شده بود) نداشت ؟

باز در صفحه (۳۰) گوید : در مجلس تبریز علماء از سید باب برهان طلبیدند بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته نهوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود الخ
اولاً اعتراف میکنند که سید برهانی بجز آیات نداشته و آیات را هم که خوانده مغلوط بوده است و ادعاه کرده است که در آیات قرآن نیز جمالات برخلاف قواعد ادبی موجود است ، و متوجه نشده است که گوینده قرآن خود یکی از آن افراد است که قواعد ادبی عرب از گفته های امثال او استنباط میشود

و ثانیاً این نوشته مخالف نوشته های همه است ، حتی اینکه در کتاب ظهور الحق مربوط بصفحه (۱۱) کلیشه از خط ناصرالدین شاه که جریان مجلس تبریز را به پدرش محمد شاه مینویسد : چاپ کرده ، و در همان کلیشه ناصرالدین شاه مینویسد : اول حاجی هلا محمود پرسید که مسموع میشود که تو میگوئی من نائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری تست گفت بلی حیب من و قبله من نائب

امام هشتم و باب هشتم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است اطاعت من بر شما لازمست بدلیل اُدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَلَیْکُنْ اِبْنِ کَلِمَاتٍ رَا مِنْ نِگفته‌ام آنکه گفته‌ام است گفته‌است پرسیدند گوینده کیست جواب داد آنکه بکوه طور تجلی کرد، روا باشد اَنَا الْحَقُّ از درختی، چرا نبود روا از نیکیختی! منی در میان نیست اینها را خدا گفته است بنده بمنزله شجر طور هشتم آنوقت در او خلق میشد و الآن در من خلق میشود و بخدا قسم کسی که از صدر اسلام تا اکنون انتظار او را میکشید منم آنکه چهل هزار از علماء منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست .. جناب آخوند ملاعقل گفت از معجزات و کرامات چه داری گفت اعجاز من اینست که از برای عصای خود آیه نازل میکنم و شروع کرد بخواندن این فقره بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله القدوس السُّبُّوح الذی خلق السموات والأرض كما خلق هذه العصا آیه من آیاته، اعراب کلمات را بقاعده نجو غلط خواند امیر اصلا نخان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد منم توانم تلفیق کرد الحمد لله الذی خلق العَصَا كما خلق الصَّباح والمساء. باب بسیار خجسته شد ... بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست حتی در مسائل مذهبیّه فقه از قبیل شك و سهو سؤال نمودند ندانست و سر بریز افکند الخ

اکنون شما این جریان را که نوشته خود ناصر الدین شاه (که در مجلس تبریز حضور داشته و عین جریان مجلس را بیدرش مینویسد) است، و همچنین نوشته نقطه الکافی (ص ۱۳۴ - ۱۳۶) که قریب به همین مضمونست، با نوشته عبدالبهاء مطابقت نموده، و خیانت او را در ضبط قضایای

تاریخی مشاهده کنید .

عبدالبهاء در این کتاب تمامکن بود قضایای تاریخی را بصورت افسانه‌های تبلیفی نقل کرده است مثلاً در (ص ۸۰) مینویسد : جوانی بود (میرزا بهاء) از خاندان وزارت و از سلا لئه نجابت از هر جهت آرامنه و اسلافش در ایران مشاهیر رجال و محط رحال بودند .

و در صفحه (۸۴) پس از اینکه تحصیل نکردن ویسوادی او را نوشته است میگوید : از جمله روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی اختیار شده استدعای قبول در خدمت نمودند

و همچنین است مطالب دیگر این کتاب تا آخر

و ضمناً معلوم میشود که نور که یکی از قراء مازندران است در آروز دارالعلم بوده و بیش از چهار مجتهد در آنجا بودند .

و در صفحه (۲۱) مفاوضات میگوید : جمال مبارک پدرشان از وزراء بود نه از علماء و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند و با علماء و فضلاء معاشرت ننمودند .

اولاً - خوب بود سال وزارت و محل وزارت او را معین میکرد که کی بود و در کجا بود ؛ و اگر منظورش از کلمه وزارت معنای مجازی دیگری است خوب بود بگوید : نوکر دولت یا یکی از حقه بازها بود و ثانیاً - عبدالبهاء از باب اینکه دروغگو حافظه ندارد ، نوشته خود را در مقاله سیاح (ص ۸۱) فراموش کرده است که مینویسد : در عنفوان جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر علماء و فضلا زبان گشودی کل حاضرین

حیران میشدند .

در صفحه (۲۷) مذاوضات میگوید : جمال مبارك لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشدند ولی فصاحت و بلاغت بیان مبارك در زبان عرب والواح عربی العبارة محیر عقول فصحاء و بلغای عرب بود و كلُّ مُقرِّ و مُعترفند که مثل ومانندی ندارد .

عبدالبهاء اگر در مقاله سیاح مطالبی نوشته است که بدیهی البطلان و مسخره آمیز و خنده آور است ، چندان محذوری ندارد ، چون تألیف آنرا بشخص سیاحی نسبت داده است ، ولی جای بسی شگفت است که در این کتاب که بنام خود او منتشر شده است ، چگونه توانسته است امثال این مطالب شرم آور را بنویسد

اگر جناب میرزا در زبان عرب تسلط داشت خوب بود جملات عربی کتاب ایقان و بدیع را که در اوائل امر خود ساخته و بافته بود ، صحیح و درست ترکیب میکرد .

درست است هنگامیکه بدستور عبدالبهاء کتاب مذاوضات بچاپ میرسید (در سال ۱۳۲۵) هفت سال از زمان تصحیح اغلاط عبارات کتاب ایقان (که با امر عبدالبهاء در سال ۱۳۱۸ طبع شد در مرتبه دوم) میگذشت ، ولی متأسفانه کتاب بدیع را هنوز موفق باصلاح و تصحیح نشده اند ، و مقام فصاحت و بلاغت و استادی میرزا از همین کتاب روشن و واضح میشود که انصافاً در مهمل گوئی و غلط بافی نظیر و مثلی ندارد .

پیروان بهاء شاید در مسلك بهائیت این عمل (تقلب و خیانت در در خیانت مطالب علمی و تاریخی) جایز باشد ، و روی این اصل پیروان جناب بهاء هیچگونه از ارتکاب خیانت و پشت

ورد کردن مطالب تازیخی و علمی باکی ندارند، ولی نویسنده حکمی که مجوز این امر باشد، در کتب بهاء و باب ندیده‌ام، اگرچه خود عمل بزرگترین برهان و دلیل جواز است.

اینستکه نویسندگان بهائی در نوشته‌ها و گفته‌های خودشان هیچگونه رعایت موضوع امانت و درستی و عفت قلم را ننموده، و قضایای علمی و تاریخی را تا توانسته‌اند بفتح خودشان و برای اثبات مدعای نادرست خودشان تحریف نموده‌اند.

میرزا ابوالفضل کلیایگانی در کتاب فرآمد (ص ۴۶۰) گوید: امروز آن مقدار از فصاحت و بلاغت و لطف و جزالت که این عبد و امثال او در کتاب مستطاب ایقان و سایر الواح مقدسه مشاهده مینمایند و آوردن يك آیه مثل آنرا خارج از قوه بشر می‌شمارند الخ.

آری یکی از آیات ایقان (ص ۳۸ طبع اول) اینست و كذلك نرش عليك من انوار شمس الحكمة والعرفان ليطمئن بها قلبك وتكون من الذينهم كانوا جناحين الايقان في هواء العلم مطبورا.

که سراسر از جهت لفظ و تعبیر و معنی (نرش، شمس الحكمة جناحين، هواء العلم، مطبورا) مفلوط است.

و بسی خوشوقت هستیم که: در چاپ دوم کتاب ایقان خود اهل ایقان و عبدالبهاء متوجه باغلاط این آیه معجز آسا (با صدها جملات دیگر) شده، و بکلی عبارت مزبور را عوض کردند.

و در صفحه (۵۲) چاپ مصر (سال ۱۳۱۸) آن کتاب ملاحظه فرمائید: كذلك نورنا أفق سماء اليباب من أنوار شمس الحكمة والعرفان ... طاروا بأجنحة الايقان في هواء محبة الرحمن.

و اگر این تصحیح از خود آنان صورت نمیگرفت: بطور مسلم وقوع این اغلاط را نیز یکی از معجزات و خوارق عادات میرزا میشمردند چنانکه امروز در باره اغلاط عبارات دیگر سید باب و میرزا بهاء همین حرف را میزنند.

و میرزا حیدرعلی اصفهانی بزرگترین مبلغ بهائیت در کتاب بهجت الصدور (ص ۲۹۹) میگوید: حضرت بهاء الله آسمانیست که از آفاقش شمس انبیاء و مرسلین اشراق نموده مرسل رسل و منزل کتب و رب الارباب و سلطان مبداء و مآب است و بقدریک صندوق نوشتجات و صحف و ألواح و آیات از حضرت احدیثش موجود و منتشر است و جمیع اکتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و واجب الاتباع میدانیم در همه بیانات مبارکش صریحست که آیاتش تاویل و باطن و باطن باطن ندارد و ظاهرش مقصود و مأثور به است.

در این عبارات هم خوانندگان گرامی خودشان حکومت نمایند: زیرا بودن جناب میرزا مرسل رسل و رب الارباب و سلطان مبداء و مآب از آن مطالبی است که از نظر علم و فلسفه بجز مسخره و خرافی بودن مفهومی پیدا نمیکند، و همچنین داشتن يك صندوق صحف و آیات و ألواح، زیرا اگر این صحف و آیات از جانب آسمان بوده است، پس چرا در میان مردم منتشر نموده است؟ و چطور شده است که مردم حتی خود بهائیان از آنها بی اطلاعند.

و اما مقصود بودن ظواهر کلمات میرزا؛ اگر همینطور است، پس چرا کلمات او را بهزار جور تاویل مینمایند؟ آیا ظاهر و صریح دعوی انی

أنا لله ، لا إله إلا أنا ، چیست؟ آیا ربّ الأرباب و سلطان مبدء و مآب میتواند برخلاف تمام شرایع گذشته ، سخنانی بگوید؟ اگر انبیای گذشته را جناب میرزا فرستاده است : پس چگونه احکام و گفته‌های آنانرا تکذیب و نفی میکند؟

و باز در کتاب دلائل العرفان (ص ۶۱) میگوید : و سبصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع میشوند این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و بنفوشان شهادت دادند انه هو الحقّ و ما بعد الحقّ إلا الضلال

اولاً روایاتی که در این موضوع وارد شده است ، همه تصریح دارند که چون امام دوازدهم در مکه ظهور کرد سبصد و سیزده نفر اصحاب مخصوص آن حضرت از اطراف جهان در اطراف ایشان حاضر شده و انجام مأموریت میدهند .

رجوع کنید بجلد سیزدهم بهار الأنوار (طبع ۱۳۳۲ هجری) صفحه (۱۷۸ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲) و بکتاب غیبت طوسی (ص ۲۹۹) و بکتاب غیبت نعمانی (ص ۱۳۰) تا از خیانت و تحریف بزرگترین و فاضلترین مرد این جمعیت آگاه شوید

در غیبت طوسی مینویسد حضرت باقر علیه السلام فرمود : بیعت میکنند قائم علیه السلام را در میان رکن و مقام سبصد و چند نفر بشماره اهل بدر که در میان آنها نجبای از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیر از اهل عراق خواهند بود

و در غیبت نعمانی مینویسد اصحاب آن حضرت بموجب دلالت روایات شریفه سبصد و سیزده نفر هستند که از جانب قائم علیه السلام برای ولایات

عامل و نماینده و حاکم معین میشوند ، و بوسیله آنان شرق و غرب زمین فتح میشود

پس بطوریکه از روایات شریفه مستفاد میشود : ۱ - قائم پسربلا و امپراطور حضرت امام عسکری است ، ۲ - درمگه ظهور خواهد کرد نه در شیراز ۳ - در همان موقع سیصد و سیزده نفر از اطراف جهان که برگزیده مردم هستند درمگه حاضر شده و بآنحضرت بیعت میکنند ۴ - این جمعیت از جانب آنحضرت در شهرها و ممالک جهان سمت نمایندگی و مأموریت پیدا کرده و باقی خواهند بود ، ۵ - اینها با مخالفین مبارزه کرده و غالب و فاتح میشوند نه اینکه در قلمه طبرسی از ترس نظامیان متحصن شده و بالأخره پس از چند مرتبه دفاع و حمله کردن همه مغلوب و مقتول گردند . این سخن بسیار شبیه است به عرف آن شخصیکه میگفت : حضرت اسماعیل را در مصر بالای گل دسته شیر خورد ، ظریفی پاسخ داد : حضرت اسماعیل نبود یوسف بود ، مصر نبود کنعان بود شیر نبود کرک بود ، گل دسته نبود چاه بود ، در چاه هم نبود در بیابان بود ، تازه خوردن کرک هم دروغ بود .

شما اگر بدقت در گفته های این جماعت مطالعه نمایید : همه را همین طور خواهید دید

لاف گویی و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ، قسمتی از لاف
بهایسان گویی و دروغ پرانیهای این جماعت را نیز در اینجا نقل
میکنیم ، تا بخوبی از خصوصیات گفته ها و نوشته ها و
دعویهای برخلاف حقیقت و درستی این طائفه آگاه باشید .

عبدالبهاء در مکاتیب دوم (ص ۲۰۵ س ۳) میگوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ

آوازه امرالله شرق و غرب را احاطه نموده و صیت عظمت جمال ابی جنوب و شمال را بحرکت آورده آهنگ تقدیس است که از اقلیم آمریکا بلند است و نعره یابها، الابی است که از دور و نزدیک متواصل ببالا اعلیٰ شرق منور است غرب معطر است جهاب معبر است تفحات بقعه مبارک مشک اذفر است

برای تصحیح نوشته ایشان باید بگوئیم منظور عبدالبهاء شرق و غرب خانه مسکونی و شمال و جنوب اطاقهای عمارت مخصوص خویش است، و همچنین مقصد او از شرق و غرب که منور و معطر شده است: شرق و غرب بقعه مبارک (مقبره جناب بهاء که در عکا است) میباشد، و اما آهنگ تقدیس و نعره یابها را که از آمریکا بلند شده است: هرچه بخبرگزاری (رادیو و مجله و روزنامه) آمریکا مراجعه و گوش میدهیم؛ چیزی نمیشنویم و ممکن است در اثر نعره زدن زیاد آمریکاییها صدا ایشان گرفته شده است

باز در مکاتب دوم (ص ۱۷۶ س ۹) میگوید: در باب گشود و صلاهی عام داد جمیع فضلاء و علمای ملل هجوم آوردند و با اعتراض وجدال برخواستند و شیبات القاء نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کُل اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند.

جای بسی شگفت است که: در میان اصحاب ساده لوح ایشان کسی تا بحال پیدا نشده است که در این مورد پیرسد خوب بود بجای این الفاظ و این همه دعویهای بالا و بلند نام یکی از آن علمای ملل و فضلاء را برده و شرح یکی از مباحثات و گفتگوهای آنان را نقل میکرد؛ و کسی تا بحال

اعتراض نکرده است که : پس از این همه پریش و اقرار بفضل و اعتراف بهلم و اذعان بمقام جناب بهاء چگونه یکی از آن فضلاء و علماء دعوت او را قبول نکرده و دعوی او را تصدیق ننموده است !

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۲۹ س ۳) گوید در ایران ملل متعدده موجود؛ مسلمان و مسیحی و یهود و زردشتی و مذاهب متعدده نیز موفور ، بقوت تعالیم بهاء الله چنان تألیف و محبت در میان این ملل و امم حاصل گردید که حال مانند برادر و یا پدر و پسر و مادر و دختر بایکدیگر متحد و متفق و آمیزش مینمایند ، چون در محفل اجتماع کنند اگر شخصی وارد گردد از شدت الفت و محبت آنان حیران ماند .

اگر منظور ایشان چند نفر از بهائیان است که در اصل مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی بودند ، و چون در محفل بهائیت حاضر و اجتماع میکنند ، اظهار محبت و دوستی مینمایند : این معنی ربطی بدین و درستی و نادرستی و حق و باطل ندارد ، هر مسلك و هر امری در دنیا همینطور است . امروز افرادیکه تحت مسلك ما تریالیسم یا نازیسم یا کمونیسیم تشریک مساعی میکنند ، هزاران مرتبه از بهائیان گرمتر و با وفاتر هستند ، و همچنین است جمعیت افراد احزاب و دسته های دیگر جهان .

و اگر مقصود ایشان اینست که اهالی ایران و مردم این مملکت از مسلمان و مسیحی و یهودی و زردشتی در اثر تعالیم جناب بهاء باهم دیگر مهربان و رفیق و متحد شده اند ؛ در پاسخ این کلام فقط لازمست بفکر و استدلال و سخن و هوش او بپردازیم ،

و ممکن است خوشحالی و سرور ایشان از این جهت باشد که : امروز در اثر شیوع ییدینی و مستی عقیده و ضعف دین (بطور کلی) افراد مذاهب

وادیان مختلف جهان باهمدیگریك رنك و یكخوی وهم آهنگ و همساز هستند (البته در سینماها تا اثرها و کافه های عمومی و مجالس رقص و محافل مخصوص) در این صورت پیشگویی ایشان درست خواهد شد

باز در مکاتیب دوم (ص ۲۶۱ س ۳) گوید این عهد پی ناصر و معین فریداً و حیداً در حالت اسیری و بی مجبیری مسجون در قلعه عكا بود با وجود ابن الحمد لله بقوة محبت الله چنان فتوحی حاصل شد که در زیر زنجیر تسخیر کشور آمریکا گشت و در زندان تاریك و تنك علم در ممالك فرنك بلند شد ، حال اگر چه معلوم نیست ولی بانك این دهل بامداد معلوم میشود

میگویند و مشهور است که : شب عاشق بیدل بلند باشد ، ولی نه باین درازی و بلندی ، الآن پیش از پنجاه سال است که هنوز بامداد نشده است تا علائم و آثار این فتوح (فتح آمریکا و فرنك) معلوم گردد ، بیچاره عبدالبهاء در این شب بلند تیره جان سپرد ، و بجز در رؤیای کاذب بوصول بامداد فتوح نرسید

آرزو و رؤیای عبدالبهاء شبیه به آرزو و پیشگویی حاجی محمد علی قدس است که پیوسته در آن قلعه شیخ طبرسی مازندران مردم را امر بصبر و تحمل و استقامت کرده ، و میگفت : ایران و ممالك جهان را تسخیر خواهیم کرد و سلاطین جهان گیر را اسیر و دستگیر خواهیم نمود

باز در مکاتیب اول (ص ۲۶۸ س ۱) گوید کون بحرکت آمد امکان مسرت یافت حقائق اشیاء معانی الهی جست ذرات کائنات دایر ربانی یافت شرق مطلع انوار شد و غرب افق اشراق گشت زمین آسمان شد و خاک تیره تابناک گشت .

آنچه ما اطلاع داریم : از آن سال ساعت بساعت بر فجایع و بدبختی و گمراهی مردم افزوده شده ، و تمایلات نفسانی و شهوات و هوی پرستی و ستمگری و اختلال امور و نازاحتی و هرج و مرج شدت پیدا میکند ، امن و خوشی و اطمینان و اتحاد و برابری و روحانیت و حقیقت پرستی و درستی از میان ملل و اقوام جهان رخت بر بسته است ، امروز مردم جهان چنان بسوی هوی پرستی و تظاهرات بیمعنی و راههای خطرناک میشتابند که :

از مراحل حقیقت و تقوی و خدا پرستی بجز نام اثری نمانده است و شاید این اشراق در محیط دیگری بوده ، و این نورانیت و روحانیت و سرور کائنات در عالم خارجی پدیدار گشته است ، و اگر در روی همین زمین بوده است بطور مسلم در عالم خواب بوده است ، و این قسمت نیز یکی از رؤیاهای شریفه عبدالبهاء میباشد

و خود بهاء در ایقان (ص ۴۹ س ۲) گوید : و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی الخ

در حدود صد سال است (یک قرن) که از عمر این مرام و ممالک میگذرد و بجای اینکه در یک قرن پیشرفت و توسعه ای پیدا شده ، دانشمندان و فهمیده باین ممالک گرویده بشوند : افراد عالم و دانشمندان دوره اول و دوم این ممالک نیز از بین رفته (بسیار از جهان بهمان حال نادانی و گمراهی رفتند و یا متنبه شده و برگشتند) و بجز عده معدودی که آسامی آنها در دفاتر ثبت است (آنها روی تقلید و تبعیت ممالک آباء و اجداد یا روی پیدینی) باقی نمانده اند .

و کسی از این باقیماندهگان نادان و بیچاره نمیرسد : شما که میگوئید

واما چگونگی استدلال بهائیه به جمله گذشته از کتاب دانیال
 عبدالبهاء در مفاوضات (ص ۲۴) میگوید - بدایت این تاریخ قمری از یوم
 اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از
 بعثت بود زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و
 ابن نوفل اطلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارک (بهاء)
 در سنه هزار و دوست و نود اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند
 و در باره قی همین صفحه میگوید: سال (۱۲۹۰) از اعلان نبوت
 حضرت محمد مطابق است با سنه (۱۲۸۰) از هجرت در این سال جمال مبارک
 در حین حرکت از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بیرون شهر
 واقع است دوازده روز اقامت نمودند و در آنجا اعلان ظهور خود را
 بنحو اش اصحاب خود فرمودند

در این استدلال مغالطه‌ها و چشم بندیهایی شده است

۱ - با اینکه در خود کتاب دانیال تصریح شده است بابتدای تاریخ
 این پیشگویی (وازهنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن
 رجاست و برانی) که از روز تسخیر بیت المقدس و دستگیری و اسیری
 و محکومیت بنی اسرائیل بدست بعثت نصر است؛ جناب عبدالبهاء بدون
 کوچکترین تناسب و ارتباط و بانهاست استادی وی بر وائی آغاز آنرا
 یوم اعلان نبوت خاتم النبیین گرفته است

۲ - یوم اعلان نبوت همان روز بعثت است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله
 از همان روز مأموریت پیدا کرد برای ابلاغ و اعلان نبوت خود، و البته
 موضوع تبلیغ مانند موضوعات دیگر شدت و ضعف و وسعت و ضیق داشته
 و باختلاف زمان و مکان و مقتضیات دیگر مختلف میشود، و دائرة تبلیغات

رسول اکرم ﷺ روز بروز روی با افزونی و وسعت گذاشته ، و تشکیلات آنحضرت هر دم نیرومندتر و مجهزتر میشد ، و اگر نه برای سه سال اول هیچگونه امتیاز و خصوصیتی نبوده است و اینسخن برخلاف نوشته‌های همه مورخین جهان و قرآن است .

۳- مبده تاریخ (در صورتیکه معین و تصریح بآن نشود) یا از حین تکلم و سخن است ، و یا جاری بن تاریخ معمولی خارجی است ، و اگر نه : هر کسی میتواند برای اثبات مرام و مطلوب حق یا باطل خود بامثال اینجملات تمسک نموده ، و از پیش خود مبده تاریخی (از تولد سلطانی ، سلطنت پادشاهی ، فوت حاکمی ، از حدوث امر مهمی) درست کرده ، و بمرام خود تطبیق بدهد .

۴- خنده آورتر اینستکه : چون در سال هزار و سیصد و سی و پنج قمری حادثه قابل توجهی در امر بهائیت رخ نداده ، و کوچکترین پیشرفت و قوت و توسعه در اینمسلک پیدا نگردید : جناب شوقی افندی بدون اینکه از مستی و بطلان و موهون بودن سخن خود اندیشه داشته باشد ، در لوح سابق خود میگوید : منظور حال شمسی است ، در صورتیکه اینقسمت نتمه قسمت گذشته است ، و بموجب اینسخن هیچگونه انطباق و تماسی در آیه دانیال پیدا نخواهد بود ، زیرا در این صورت سال (۱۲۹۰) شمسی از تاریخ سل سوم بعثت منطبق بسال (۱۲۵۱) قمری می‌شود ، و معلوم است در آنسال اثری از دعوی سید باب و میرزا بهاء نبوده است پس خود شوقی افندی (بدون توجه و شعور) پایه استدلال و اساس احتجاج عبدالبهاء را نقش بر آب نموده است :

و اما حقیقت کلام دانیال : احتمال قوی دارد که اشاره بولادت

مسعود حضرت خاتم النبیین و آیام ظهور و شیوع دعوت آنحضرت باشد ، زیرا فاصله تخریب بیت المقدس و تولد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان موذخیر و اقوام دملل بی نهایت مختلف است (رجوع شود به تنبیه و اشراف مسعودی و کتب دیگر) و ممکن است در واقع هزار و دوست و نود سال فاصله باشد ، چنانکه مقتضای برخی از اقوال همین است

۵ - نویسنده این مجموعه این عنوانرا در چاپ اول این کتاب که در سال (۱۳۳۴ شمسی) منتشر شده است درج نکرده بودیم و این موقع که در سال (۱۳۳۹ شمسی) مشغول چاپ دوم این کتاب هستیم ، اینقسمترا اضافه میکنم ، یعنی چهار سال بعد از وعده فتح جناب شوقی افندی ، و جای بسی عجب و شگفت است که وعده ایشان بعکس شد : و بجای آنکه امر بهائیت عالمگیر و شرق و غرب را بگیرد : خوداد در سفر اروپا مسکنه کرده و از اینجهان در گذشت .

و فعلاً ریاست بهائیت را کسی عهده دار نبوده ، و امور امری تحت هیئتی که انتخاب و معین شده است اداره میشود . و بطوریکه بعضی از مطلعین اظهار میکردند : در میان آن هیئت چندتن از افراد خارجی نیز عضویت داشته و صاحب نظر هستند .

و آیا دوام و بقاء این نقشه و این تشکیلات تاکی باشد : البته وابسته بجهربان و صلاح و اقتضای سیاست حکومتهاست که در این امر منتفع و بهره مند هستند

و جای تعجب و حیرت است که چگونه برخی از افراد این حزب چشم بسته و بدون تعقل و تفکر مفتون و گرویده این مسلک شده : و هیچگونه توجهی بجهات ضعف آن ندارند

آری اینها نمونه بود از لاف گوئی و سخنها بی پایه و دعویهای

خارج از میزان جناب میرزا و عبدالجبار، و شوقی افندی و اگر بخواهیم همه کلمات بی سر و ته ایشانرا جمع و نقل کنیم کتاب مستقلی خواهد بود

و منظور ما از نوشتن این باب (نبوت و درستی) بیدار کردن و آگاه نمودن خوانندگان گرامیست تا بدانند که نبوت میرزا روی چه اساس و پایه برقرار شده، و دعوی دعوت او بر محور چه اصل و قانونی میچرخد

اصل نهم - کتاب آسمانی

کتاب آسمانی بر دو قسم است

اول - کتابیست که از لحاظ تنها مطالب (معارف و حقایق الهی و قواعد و کلیات اخلاقی و قوانین و دستورات عملی) دارای برتری و تفوق بوده، و در تنظیم و بیان آن، سعادت و خوشبختی بشر در زندگی ظاهری و باطنی منظور شده است

دوم - کتابیست که گذشته از جنبه مطالب و معانی از جهت الفاظ و عبارات نیز دارای خصوصیات و امتیازات فائده میباشند که بشر از نوشتن امثال آن کلمات و از تنظیم آن تعبیرات عاجز و ناتوان خواهد بود و بطور کلی؛ کتاب آسمانی خود بزرگترین معجزه و بالاترین دلیل و برهان است برای اثبات مقام نبوت و رسالت آورنده و دارنده آن که: اگر افراد بشر اتفاق و تباهی کنند برای جمع و تألیف چنین کتابی البته از آوردن مثل آن عاجز خواهند بود.

نبوت شخص نبی از جهت طول زمان و مدت: وابسته ببقای اعتبار

و محفوظ ماندن جهت اعجاز کتاب آن پیغمبر است، و تا روزیکه تفوق و برتری و خارق العاده بودن آن کتاب محفوظ مانده، و مثل و نظیری برای آن آورد نشده است؛ اعتبار و حجیت آن کتاب و آوردن آن باقی خواهد بود.

تورات و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی دیگر (از عهد عتیق و جدید) همه دارای برتری معنوی و اعجاز از جهت مطالب بودند، و چون رسول جدیدی برانگیخته شده و شریعت تازه میآورد قهراً دارای کتاب جدیدی بود که از جهت معارف الهی و قوانین دینی و کلیات اخلاقی و دستورات و وظائف اجتماعی بر کتاب آسمانی سابق برتری و تفوق داشت؛ چنانکه اینمغنی در تورات و انجیل مشهود است.

و چون نوبت به پیغمبر اسلام رسیده، و جهت خاتمیت آنحضرت و بقای دین و همیشگی شریعت او محرز گردید: قهراً لازم بود کتاب آسمانی او نیز از هر جهت دارای امتیازات و تفوق فائمه بوده، و برای همیشه در میان بشر برتری و معجزه بودن آن محفوظ باشد.

اینستکه در آیات بسیاری باین موضوع تصریح شده است: لَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ - برای ابد نخواهند توانست نظیر آنرا بیآورند. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ - خط بطلان و منسوخیت هیچگاه بر روی مطالب و محتای آن کشیده نخواهد شد. تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا - بزرگ است خدا اینکه قرآن را بر بنده خود نازل کرده است تا جهانیان را بسوی حق دعوت نماید. مَا فَزَّنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ - در این کتاب کوچکترین امری را فروگذار نکردیم. وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً - در این قرآن شرح و تفصیل هر چیزی هست.

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ - وحی شده است بسوی من این قرآن تا انذار نمایم شما و هر کسی را که بعد از شما خواهد آمد .
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ - محمد ﷺ رسول خدا و ختم کننده انبیاء است .

- آری هر چه مباحث علم و فلسفه ترقی کرده ، و دانشهای علوم بشر سیر تکاملی خود را تکمیل میکند هدایت و نورانیت قرآن روشنتر و افزونتر گشته ، و معارف و حقائق آن واضح و مشهود میشود
 امروز فلاسفه جهان و بزرگان دانشمندان شرق و غرب در مقام علوم و قوانین و معارف قرآن مجید انگشت حیرت بدنندگان گرفته و سرخسوخ بیابین میآورند .

اشخاصیکه در مقابل عبارات و معانی و حقائق این کتاب عظیم آسمانی خود نمایی و خودبینی داشته ، و بمقابله و طرفیت برخاسته اند : در نتیجه خود را رسوا و مفتضح نموده ، و نادانی و جهالت و حماق و بیخردی خود را ثابت کرده اند .

کتاب بیان سید باب از آن اشخاصی است که : از جهالت و نادانی
 سید باب مردم استفاده کرده ، و ادعاه نمود که کلمات و جملات
 من از جانب خداوند بوده و آیات منزله الهیه است .
 و روی سادگی و بی اطلاعی خود اظهار میکرد که : کسی نمیتواند نظیر
 یکسوره بلکه يك آیه بلکه يك حرف آنرا بیاورد ، و عجب در اینجا است
 که ، دوستان و پیروان ایشان هیچگاه از جناب سید سؤال نمودند :
 آیا اعجاز و خارق الطبیعه بودن کلمات شما از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ
 و جملات است یا از لحاظ معانی و مطالب یا از جهات دیگر ؟

ما این دعوی سید را اگر کاشف از امراض و اغراض نفسانی اد ندانیم ، بطور مسلم روی همان سادگی و عدم تشخیص ربی اطلاعی او بوده است ؛ زیرا که نوشته های سید نه تنها کوچکترین امتیاز و تفرقی بر کلمات متداوله ندارد ، بلکه همه از جهات قواعد ادبی و موازین علمی در نهایت درجه سستی و ضعف بوده ، حتی در برخی از موارد کاملاً خنده آور و مسخره آمیز است .

و برای اینکه در این موضوع نیز تنها پیش قاضی نرفته و بدون مدرك حکمی نداده باشیم قسمی از کلمات مربوطه او را در اینجا از مهمترین کتاب ادبیان نقل مینماییم ، تا خوانندگان محترم خود حکومت نمایند

در باب خامس عشر از واحد نانی میگوید و شتون فارسیه بعینه مثل شتون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین قواد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر الله قادر بر این کلام نبوده و نیست و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم (سید باب) و بیان همان ظهور رسول الله است بنحو اشرف در آخرت ، و این کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت ، احدی از مؤمنین بقرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ابرامان آورده و تصدیق بیان نموده الخ .

پس بموجب دعوی و اظهار سید باب : کسی نتواند مثال این جملات را بنویسد ، و سید باب همان رسول اکرم است ، و بیان او همان قرآن مجید است ، و سید باب و کتاب بیان از رسول اکرم و قرآن اشرف و بالاترند

وقیامت و آخرت مسلمین عبارت از ایام ظهور سید باب است .

و اینجانب برای اینکه افکار خوانندگان محترم مشوب نشود ، توضیح بیشتری نمیدهم ، و انتظار دارم که مکرر این عبارتها را بدقت مطالعه نموده ، و دربارهٔ اعجاز لفظی و معنوی آن حکم کنید ،

و در باب اول از واحد سابع میگوید : در هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود و از اینجهت امر فرموده که در هر دوپست و دو سال (بعدد کلامهٔ رب یا علی عهد) یکدفعه هر نفسی هایملاک خود را از کتب مجدد کند باینکه در ماه عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطاء کند ... الخ .

در اینجا هم سید باب با این عبارات آسمانی و معجز آسای مخصوص خود میگوید : بخاطر اینکه کسی از روی کراهت کلامهٔ را نبیند و از دیدن آن حرف نامطلوب متأثر نشود سزاوار است که در هر دوپست و دو سال (اختیار این عدد هم بخاطر اینستکه موافق باشد با عدد اسم خودش) کتابها را که جمع کرده بود همه را در آب شیرین ریخته و محو کند .

ملاحظه فرمائید که : خدای قرن نوزدهم تا چه اندازه بدانش و علم علاقه مند بوده ، و تا کجا برای یکدوره زحمات اشخاص دانشمند که در نتیجهٔ يك عمر مطالعه و دقت کتابی را تألیف میکنند ، ارزش میدهد . پس ما باید به موجب حکم صریح این کتاب آسمانی که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است : تمام کتابخانه‌ها و تألیفات موجوده و گذشته را محو و نابود کنیم .

آری این کتاب آسمانی میگوید کتابخانه‌های عمومی جهان را آتش بزنید ، کتابهای خطی و چاپی فلاسفه و محققین و بزرگان علم و دانش را بدریا بریزید ، آثار علمی و تحقیقی گذشگانرا بشوئید .

و در مکاتیب دوم (ص ۲۶۶ س ۶) میگوید: و در یوم ظهور حضرت
اعلی منطوق بیان ضرب أعناق و حرق کتب و آوراق و هدم بقاع و قتل عام
الأمّن آمن و صدق بود

خوبست که خدای بیان باین امر توفیق نیافت، و اگر نه: تمام
کتابهای علمی و تاریخی سوخته میشد، و همه مردم بجز یکمشت ساده
لوح و عوام و نادان فریب خورده مقتول و معدوم میشدند، و در نتیجه:
یکمشت مردم جاهل و خونخوار میماند و کتاب بیان.

آری خدای بیان هر چه زودتر از گفته خود نادم شده، و پیش از
اینکه احکام بیان به مرحله اجرا برسد شخص دیگری را برانگیخت.
و ایندفعه برخلاف گذشته حکم کرد باینکه باجمیع افراد بشر از هر قوم
و ملتی باشند باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و الفت و اتحاد معامله
کرد (بَلِّغُوا الْفَخْرَ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ).

و در باب ثامن از واحد سادس میگوید اگر کسی بغیر آیات الله
(کلمات سید باب) احتجاج کند بر حقیقت تقطع بیان محتجب مانده از اعظم
دلیل و ارفع سبیل... و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج بآن نبوده
که اگر کُلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهلتر بود. و امر
شده که در هر توزه روز یکدفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من
یظهره الله محتجب نشوند بشتونی دون شتون آیات که اعظم حجج و پراهین
بوده و هست... و حال قریب بسه سال متجاوز است و امر الله (خود سید
باب) ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود را در جبل (ماکو و چهریق)
قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او برپاست
ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که

اتبیان بآیه نماید ... با وجود این امتناع که غیر از مَنْ یُظهِرُ اللهُ کسی نتواند مدّعی شد این امر را، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادّعا کند و آیاتی از اظواهر گردد احدی متعرّض نگردد او را، لعل بر شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الخ .

در این کلمات آسمانی و سراسر اعجاز سید باب (که واقعاً از جهت مسخره آمیزی بعد اعجاز است) امور چندی ملاحظه میشود

۱ - میگوید دلیل و برهان پیغمبر اسلام تنها آیات نازل شده بود اولاً - رسول اکرم بمقتضای هر مجلس و بهتناسب هر محل و موردی معجزه داشته است که خود قرآن مجید هم بآنها اشاره میکند .

ثانیاً - معجزه بودن آیات الهیه صحیح است : ولی بشرط اینکه حقیقتاً از جانب خدا باشد نه مجعول و ساخته شده و رسواکننده .

۲ - میگوید کسی نتواند مدّعی شد نزول آیات را .

در صورتیکه هر شخصیکه چند سال تحصیل ادبیات مختصری (فارسی یا عربی) نمود بطور مسلم بهتر از آیات سید باب را درست خواهد کرد ، و از این جهت است که پس از سید باب باندازه ای نزول آیات رائج و معمول به گردید که هر کسیکه مختصر سواد و اطلاعی داشت شروع کرد بنوشتن آیات : رجوع شود بحالات و نوشتهجات میرزا غلعلی قدّوس ، میرزا غلعلی زنجانی ، میرزا حسین بشروئی ، قرّة العین قزوینی ، میرزا حسینعلی نوری ، میرزا یحیی صبح ازل ، پسران میرزا حسین علی ، میرزا اسدالله دیبّان ، میرزا غوغا ، شیخ اسمعیل ، حاجی ملاهاشم ، و دیگران .

و چون خود سید باب هم متوجّه بود که : دیگران بهتر از خود او باین امر قادر خواهند بود ، اینستکه در آخر کلامش گفت : اگر نفسی

ادعاه کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را
این بود چند نمونه از بهترین آیات و منظمترین کلمات سیدباب ،
و کلمات دیگر ایشان را هم (از کتابهای دیگرش) در ابواب متفرقه این
کتاب بدقت مطالعه کرده ، و خودتان حکومت کنید

خصوصیات مهمترین کتاب و بالاترین نوشته سید باب که پس از
دیگر بیان تألیفات دیگرش تنظیم نموده است کتاب بیان است ،
زیرا سید در مرتبه اول (البته پس از تألیف چند کتاب
مانند صحیفه بین الحرمین و غیر آن که چندان اهمیت ندارند و با فعلا در
دسترس ما نیست) شرح سوره یوسف را بنام احسن القصص تألیف کرده
و بوسیله بشرومی و دیگران منتشر شد ، سپس تفسیر سوره کوثر را نوشته
و بوسیله سید بهیمی دارابی منتشر کرد ، و چون باصفهان تبعید میشود :
در آنجا هم تفسیر سوره والعصر را مینویسد

سیدباب در ابتدای امر خود بجز دعوی رکن رابع (نیابت سید
رشتی و باییت) اظهار نمیکرد ، و پس از مدتی که پیشرفت خود را در
قلوب مردم ساده لوح مشاهده مینماید بخود مغرور شده و ادعاه میکند
که حجة منتظر و مهدی موعود هستم ، و سپس که مجبور میشود مهدویت را
بمعنی کلی و نوعی بزند : منافاتی در میان مهدویت نوعی و دعوی نبوت
ندیده ، و در ایام اقامت و مجبوس شدنش در ماکو و چهریق ، شروع بنوشتن
کتاب بیان میکند

سید باب در نوشتن بیان هر چه میتواندست قدرت علمی و فکری
خود را بکار برده ، و خواسته است کتاب جدید و دستورات تازه و احکام
و قوانین جدیدی را بیاورد ، و در اولین مرتبه تألیف خود را بنورده واحد

و هر واحد را بنورده باب تقسیم میکند که مجموع ابواب کتاب به سیصد و شصت و یک باب منتهی میشود.

وروی این نقشه سید باب مجبور میشود که : در هر باب موضوعی جدید و حکمی تازه و قانون مستقلی را شرح و توضیح بدهد، اینست که بترتیب معهود و معمول فصول عقائد و آداب فقه (توحید، نبوت، کتاب، قیامت، طهارت، صلوة، و فروعات آنها) را ذکر نموده، و بطوریکه در کلمات آینده تصریح شده است یازده واحد آنرا نوشته است.

و متأسفانه از این یازده واحد نیز بجز هشت واحد و ده باب (باب دهم از واحد نهم) در دست مردم نبوده، و ما بقی از میان رفته است، چنانکه در مقدمه نقطه الکاف (ص ۵) هم باین معنی اشاره میکند.

سید باب در مقدمه کتاب بیان میگوید : و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کَلِّ شیء (مصارف است با عدد ۳۶۱) و در ظلّ هر بابی ملائکه سَمَوَاتِ و اَرْضِ و ما بینهما باذن الله مسبح اند و مکبر و مقدس اند و ممجّد و عاملند الخ.

و چون نتوانسته است این نقشه را (۱۹ واحد) تکمیل کند : در نوشته های اخیر خود شروع بیافندگی نموده، و میخواهد از این نقصان و عجز پرده پوشی نماید.

اینست که در رساله للثمرة (ص ۷ س ۸) میگوید : و انّ ابواب الیّان قد قدّرت علی عدد کَلِّ شیء، ولیکنما اظهرناه الا احدی عشر و اجداً لکَلِّ هیکل واحد من هیکل التسعة ثمّ يقول فی (ص ۸ س ۱) و انّ اظهر الله عزّاً فی آیامک (خطاب به نمره است که صبح ازل باشد) فأظهر مناهج الثمانيّة

بِإِذْنِ اللَّهِ وَفِي (ص ۸ س ۷) وَإِنْ بَطَّحَ اللَّهُ عِزًّا فِي أَيَّامِكَ فَاصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ
 وَلَا تُبَدِّلْ حَرْفًا فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ وَفِي (ص ۸ س ۱۳) وَيَحْضُرُ مِنْ آتَاءِ اللَّهِ
 إِلَيْكَ سَبْعَةَ وَاحِدٍ فَإِنَّا كُنَّا لَمُقْسِمِينَ خُذِ الْوَاحِدَ لِنَفْسِكَ ثُمَّ هَبْ كُلَّ وَاحِدٍ
 لِمَنْ فِي أَرْضٍ مِنْ فَاءٍ وَعَيْنٍ وَخَاءٍ وَالْفِ وَمِيمٍ وَكَافٍ عِبَادِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ -
 ابواب كتاب بيان تقدیر شده است روی عدد كل شیء (۳۶۱) ولی ما ظاهر
 نکردیم مگر بازده واحد آنرا که هر واحد برای هیکلی باشد از هیکل
 نه گانه و اگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد
 دیگر را نیز باذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد و اگر عزت و
 قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفی را از آن تبدیل
 نکن هفت واحد از آنرا حاضر کرده و قسمت میکنیم که يك واحد
 آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین
 که ارض فاء و عین و خاء و الف و میم و کاف باشد سپس تفصیل اسامی
 اشخاص و بلاد را شرح میدهد

و در نقطه الكاف (ص ۲۴۴) میگوید و لهذا بعدد واحد (۱۹) از
 آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات
 و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند
 و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص بولایت و وصایت ایشان فرموده و
 فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسید و هر گاه من بظهور
 الله در زمان تو بقتدار ظاهر گردید بیسان را نسخ نما و آنچه که الهام
 مینمایم بر قلب تو عمل نما... الخ

از صریح نوشته این کتاب که مؤلف آن معاصر و ناظر حوادث و قضایا
 بوده ، معلوم می شود که : کوچکترین خلافتی در وصایت و نیابت میرزا یحیی

نبوده است ، و تتمیم کتاب بیان بموجب دستور خود سید باب بعهدۀ او
واگذار شده است

این موضوع از نوشته خود سید باب هم در رساله للثمرة واضح میشود
زیرا که مراد از ثمره همان میرزا یحیی است ، و در ضمن نوشته های سید
نیز کاملاً باسم و لقب او تصریح شده است

یکی از قضایای عجیب اینست که : میرزا بهاء با این موضوع تاریخی
مسلم و بانس خود سید باب مخالفت کرده ، و نیابت میرزا یحیی را بکلی
انکار نموده ، و خود را وصی و من یظهره الله خواند

باز در رسالۀ للثمرة (ص ۳۸ س ۱۱) میگوید : وقد نزل فی البیان
بان مقادیر الأحكام قد فصلت فی تسعة عشر واحداً او قد ظهر الی حینئذ
إحدى عشر واحداً واحتجب الثمانية فی مشیة الله جل جلاله وإن الحكم
علی ما ظهر لاعلی ما شاء الله ولم یظهر - در بیان نازل شده است که احکام در
نوزده واحد شرح داده شده است و تا امروز یازده واحد آن ظاهر و هشت
واحد دیگر آن هنوز در مشیت پروردگار محجوب است و روی ظاهر شده
حکم میشود نه روی آنچه خدا خواسته ولی ظاهر نشده است .

متأسفانه این ابواب ناقص مانده ، و دین بیان با آن نقشه که تنظیم
شده بود که بعدد کل شیء باشد عملی نشده است ، و بطوریکه گفتیم
بافندگیهای جناب سید تمام شده ، و نتوانسته است ابواب باقیۀ آنرا تنظیم
و ترتیب بدهد

و تا بحال نشنیده بودیم که پیغمبری از آسمان کتاب ناقصی بیورد ،
و تکمیل آنرا به وصی خود یا پیغمبر دیگر واگذارد و عجبترا اینست که
پیغمبر دیگر هم (بهاء) بجای تکمیل ، آنرا باطل و منسوخ کند

و باید گفت که : خدای سید باب از تکه یل دین و کتاب سید باب نادم و پشیمان شده ، و چون متوجه شده است که دین باب و سخنان عجیب او در قرن نوزدهم عملی نمیشود از همان نصف کاری کتاب بیان از تصمیم خود منصرف شده ، و برای برانگیختن میرزا بهاء و انزال کتاب اقدس تصمیم گرفته است

مسیونیکلا در مقدمه کتاب خود (مذاهب ملل متمدنه ص ۳۰ ترجمه فارسی ط ایران) میگوید زیرا که میرزا بهی بنای بر عقیده تمام بایته خلیفه بلا حرف باب بوده است ، و هیچکس نباید در این باب تردیدی داشته باشد ، و بهائیان که او را انکار میکنند بی وجدان هستند . شکن دیگر اینکه این خلیفه یعنی میرزا بهی بیان را تکمیل کرده است ، و این کاری بوده است که برای مَنْ یُظهِرُهُ اللهُ محفوظ گذارده ، و بطوریکه خود صبح ازل بمن اظهار کرد اینکار را انجام داده است ، اگر چه چنین کاری بنظر من غیر ممکن میآید :

کتاب آسمانی پس لازم است نظری دیگر در کتاب آسمانی اقدس
اقدس بهاء که از ساخته و پرداخته های جناب میرزا حسینعلی
بهاء است نموده ، و به بینیم خدای اقدس در این
کتاب چه حکم جدید و قانون بدیع و امر تازه را برای مردم بیچاره نازل
نموده است

آری به بینیم اقدس چه تازه آورده است .

آغاز کتاب اقدس اینست : **إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانُ**
مَشْرِقٍ وَحِيَهٍ وَمَطْلِعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ -
نخستین چیزی که خداوند بر بندگانش خود فرض نموده است ، شناختن

مشرق وحی و مطلع امر اوست ، چنان مشرق وحی که در عالم امر و خلق
مقام او مقام نفس پروردگار میباشد .

منظور میرزا از مشرق وحی و مطلع امر آن کسی است که وحی
و کارهای پروردگار متعال در وجود او ظاهر و از او بروز میکند (پیغمبر)
و مقصود اصلی او در اینجا وجود خودش میباشد .

در همین جمله مختصر خطاهایی دیده میشود .

۱ - نخستین وظیفه وجدانی بشر شناختن آفریننده جهان و
پروردگار جهانیان است (در صورتیکه مقصود از کتابت نوشتن تکوینی
باشد) و شناختن پیغمبر پس از معرفت و تصدیق وجود او است و تا انسان
وجود پروردگار جهان را تصدیق ننموده است : چگونه ممکن است
در صدد معرفت رسول او باشد .

و اگر مقصود میرزا اینست که وظیفه بشر پس از معرفت خداوند
متعال که محرز و ثابت است ، (در مقام تشریح) شناختن نماینده و رسول
او است

اولاً بشر چنین وظیفه وجدانی را ندارد ، بلکه ابلاغ و تعریف و
بیان وظیفه رسول است ، چنانکه پیامبران خدا همیشه مردم را بسوی
حق دعوت کرده ، و پیش از توجه دیگران خودشانرا بسمت نمایندگی
و رسالت معرفی مینمودند

ثانیاً کتابت و تعیین وظیفه و تکلیف پس از معرفت رسالت و تصدیق
نبوت است ، پس جمله (کتب الله علی العباد عرفان) معنی ندارد .

۲ - اطلاق جمله (مشرق وحی) بر شخص پیغمبر جایز نیست ،
زیرا که پیغمبر مهبط وحی است نه مشرق وحی ، چنانکه در زیارت جامعه

نیز میفرماید: وَهَبِطَ الْوَحْيِ وَخَزَانَ الْعِلْمِ .

۳ - بودن مقام پیغمبر در مقام نفس پروردگار (در عالم امر و خلق) با هیچ فلسفه و مبانی علمی جور نمیآید .

پس جناب میرزا در آغاز کتاب خود تنها منظورش معرفی کردن خویش و تثبیت مقام ربوبیت و الوهیت خود بوده ، و بجای اینکه مردم را بسوی مبداء حق دعوت نماید بسوی خود میخواند
 و در صفحه (۱۵ س ۱) میگوید : لَيْسَ لِمَطْلَعِ الْأَمْرِ شَرِيكٌ فِي الْعِصْمَةِ الْكُبْرَى إِنَّهُ لَمُظْهَرٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ .

عبدالبهاء در مفادضات (ص ۱۲۹) این جمله را تفسیر میکند که : عصمت کبری عصمت ذاتی است که قابل انفکاک نباشد مانند علم و قدرت که نسبت بحق لزوم ذاتی دارند و مطلع امر مظهر یفعل ما یشاء است و این مقام مختص بذات مقدس است و مادون را نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت و مطابق واقع است ، آنچه گویند قول حق و آنچه مجری دارند عمل صدق است .

ظاهراً مقصود میرزا بقاء از مطلع امر وجود خودش باشد ، اگر چه عبدالبهاء این کلمه را بیک معنی کلی و عمومی (مظاهر کلیه) زده است ، و بهر تقدیر غرض اثبات عصمت کبری داشتن و فعال ما یشاء بودن میرزا است که کسی را حق اعتراض و ایرادی بر وجود مبارک او نباشد .

آری در مقابل اشتباهات بی شمار و خطاهای بسیار میرزا بقاء ، بجز برهان عصمت و فعال ما یشاء بودن ایشان ، بهیچ امری نمیشود متوسل شده ، و خطاپوشی کرد

اگر میرزا در کتابها و الواح خود هزاران اغلاط ادبی و علمی (لفظی و معنوی) دارد باز بقول عبدالبهاء - آنچه میگویند قول حق است و آنچه مُجرئی دارند عمل صدق است .

و اگر میرزا بهاء در نوشته های خود هزاران خیانتکاری و دروغ و حيله و رزی و تقلب نموده است باید گفت ایشان عصمت کبری دارند و عصمت لازم لا ینفک وجود ایشان بوده ، و هیچگونه غلط و خطائی از وجود ایشان سر نمیزند .

خداوند در باره رسول اکرم ﷺ میفرماید : وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ - اگر سخنی از خود گوید البته رگ قلب او را قطع میکنیم ، ولی جناب میرزا عصمت ذاتی داشته و فعال مایشاء است .

پیغمبر اسلام ﷺ با مقام عبودیت و تسلیم و بندگی (أشهدان عُدَا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) افتخار نموده ، و بجز خضوع و اطاعت صرف (مایشاء و نِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) مرتبه ای را دعوی نمیکند ، ولی جناب میرزا تصور میکند که کمال مقام نبوت و رسالت در اینست که شخص نبی در مقابل عظمت پروردگار متعال اختیار تمام و فعالیت به مایشاء داشته باشد

باز در صفحه (۲۸ س ۱۱) میگوید : قَدْ حَضَرْتُ لَدَى الْعَرْشِ عَرَانِضُ شَتَّى مِنْ الدِّينِ آمَنُوا وَسَمَلُوا فِيهَا اللَّهُ رَبُّ مَا بَرِي وَمَا لَا بَرِي رَبُّ الْعَالَمِينَ لَإِذَا نَزَّلْنَا اللُّوحَ وَرَئِنَاهُ بِطَرَايِ الْأَمْرِ لَعَلَّ النَّاسَ بِأَحْكَامِ رَبِّهِمْ يَعْمَلُونَ وَكَذَلِكَ سَأَلْنَا مِنْ قَبْلُ فِي سِنِينَ مُنَوَالِيَاتٍ وَأَمْسَكْنَا الْقَلَمَ حِكْمَةً مِنْ لَدُنَّا إِلَى أَنْ حَضَرْتَ كُنْتَبٌ مِنْ أَنْفُسِي مَعْدُودَاتٍ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ لَإِذَا أَجَبْنَاكَ بِالْحَقِّ بِمَا يَحْيِي بِهِ الْقُلُوبُ بِأَمْعَشْرِ الْعُلَمَاءِ لَا نَزَنُوا كِتَابَ اللَّهِ بِمَا عِنْدَكُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ

وَالْعُلُومُ إِنَّهُ لَقِسْطَانُ الْحَقِّ بَيْنَ الْحَقِّ قَدْ يُوزَنُ مَا عِنْدَ الْأُمَّمِ بِهَذَا الْقِسْطَانِ الْأَعْظَمِ وَإِنَّهُ بِنَفْسِهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ - عریضه های مختلفی بعرش (پیشگاه جناب میرزا که عرش خدای میرزا است) رسیده و مؤمنین از خدای جهانیان پرسیده اند که (که کتاب احکام و قوانین و دستوراتی نوشته شود) اینست که این کتاب را نوشته و آنرا بسبک امر و حکم نینت دادیم تا مردم با حکام پروردگار خود عمل کنند ، و در سالهای گذشته نیز از ما این سؤال را کرده اند و ما روی صلاح و حکمت اقدام بآن نکرده بودیم ، تا اینکه نامه هائی از جمعی در همین روزها رسید و ما مسئلت آنرا اجابت کرده و کتابی نوشتیم که موجب حیات قلوب است ، و علماء نباید مطالب و الفاظ این کتاب را با قواعد و موازین علمی که آموخته اند بسنجند بلکه قواعد علمی را میباید با کلمات این کتاب میزان کنند و این کتاب را با خود آن میزان کنند جناب میرزا در این جملات معجز آسا واقعاً اعجاز کرده و انصافاً داد سخنوریرا بیابان رسانیده است .

۱ - قَدْ حَضَرْتُ - حضور نامه برخلاف استعمال فصحاء است .

۲ - عَرَائِضُ شَتَّى - بمعنی عرائض پراکنده شده و هشتت است نه بمعنی مختلف که مقصود میرزا اطت .

۳ - لَدَى الْعَرْشِ - لابد از باب قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ است

ولی در این صورت هم حضور عریضه لدى القلب بمعنی است

۳ - سَأَلُوا فِيهَا اللَّهَ - مسؤل عنه ذکر نشده است .

۵ - فِيهَا اللَّهَ - عریضه متوجه بعرش است و خطاب و سؤال از خدا

و ایندو قسمت باهم جور نیستند ، در صورتیکه مؤمنین با عرش طرف هستند

نه با خداوند و اگر منظور از عرش تخت میرزا باشد ، پس خدا هم خود

او خواهد بود

۶ - رَبِّ مَیْرَى .. الخ - این اوصاف در این مقام کاملاً بیوجه و بیجهت و برخلاف بلاغت کلام است .

۷ - بطراز الأمر - اطلاق کلمه امر باوامر واحکام وقوانین الهی برخلاف استعمال فصحاء است

۸ - لَعَلَّ النَّاسَ الخ - نزول لوح وسیله و سبب تعلم مردم و یاد گرفتن است نه وسیله عمل کردن .

۹ - وَ كَذَلِكَ سَأَلْنَا الخ - این جمله لازم بود قبل از قسمت سابق باشد .

۱۰ - حکمة - خوب بود که آن حکمة را بیان مینمود ، زیرا تاخیر بیان احکام بعد از بعثت و رسالت هیچگونه وجهی نداشته و کاملاً بیوجه و بیمعنی است .

۱۱ - اِلَىٰ اَنَّ حَضَرْتُ - قسمت سابق را تکرار میکند

۱۲ - اَجِیْنَاهُمْ بِالْحَقِّ - تقیید بحق کاملاً بیمورد است ، مگر مردم متوقع بودند که برخلاف حق جواب داده شود

۱۳ - لَا تَزِنُوا الخ - مگر قواعد و علومیکه پیش علما و دانشمندان است برخلاف خرد و عقل است تا میزان بودن و اعتبار آنها ازین برود .

۱۴ - وَ اِنَّهُ بِنَفْسِهِ - ما هم روی این قاعده اغلاط لفظی و معنوی کلمات میرزا را تشخیص میدهیم .

آری اگر در قسمتی از کلمات میرزا قواعد لفظی و عقلی متداوله مراعات شده است : لازم است در همه جا رعایت بشود . و اگر قواعد معموله رعایت نمیشود : باید در تمام موارد همینطور باشد ، و این اختلاف و

ناموزون بودن ، خود علامت بطلان و معمولیت است - وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا .

این بود جهت تألیف کتاب اقدس .

و اگریش از این بخواهید از خصوصیات و جهات ضعف کتاب اقدس
آگاه بشوید : بأبواب آینده (در جلد دوم) که محتوی قوانین و احکام
این کتاب است مراجعه نمایید .

و ضمناً متوجه باشید که بهترین تألیف و بالاترین نوشته میرزا
بهاء همین کتاب است ، و میرزا این کتاب را در مقابل قرآن مجید و در مقام
تحدی و اعجاز مخالفین (بیاری دیگران) نوشته است

و به عقیده بهائیان این کتاب بر همه کتب آسمانی و صحف انبیای
گذشته تفوق و برتری دارد

و قوانین و احکام مسلك بهائیت در این کتاب مندرج بوده ، و خود
میرزا در الواح بعد اقدس (ص ۲۱۳ س ۷) میگوید : يَنْبَغِي لِكُلِّ اِسْمٍ اَمَّنْ
بِاللّٰهِ اَنْ يَّعْمَلَ بِمَا اَمَرَّ بِهِ فِي الْكِتَابِ الْاَقْدَسِ الَّذِي نَزَّلَ مِنْ لَدِي الْحَقِّ عَلَامِ
الْقُيُوبِ - لازم است بر هر کسی که ایمان بخدا میآورد اینکه عمل کند
بآنچه که در کتاب اقدس مأموریت بآن پیدا کرده است و این کتاب نازل
شده است از جانب خداوند علام غیوب .

بیان و در اقدس (ص ۴۷ س ۱۶) میگوید : اِيَّاكُمْ اَنْ يَمْنَعَكُمْ مَا
اَقْدَسِ فِي الْبَيَانِ عَنِ رَبِّكُمْ الرَّحْمٰنِ تَاللهِ اِنَّهٗ قَدْ نَزَلَ لِذِكْرِي لَوْ
اَنْتُمْ تَعْرِفُونَ - مبادا اینکه مانع شود مطالب کتاب بیان
از خدای رحمن ، قسم بخداوند که بیان برای بشارت و یاد من نازل شده
است اگر بشناسید .

باز میگوید: (ص ۳۸ س ۱۱) إِنَّهُ قَدْ أَنْزَلَ بِمَعْنَى الْأَحْكَامِ لِئَلَّا يَشْرُكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْلَى ذِكْرَ مَقَامَاتِهِ الْعُلْيَا وَمَنْظَرِهِ الْأَسْنَى وَإِنَّا أَمَّا أَرَدْنَا الْفَضْلَ فَصَلَّناهَا بِالْحَقِّ وَخَفَّفْنَا مَا أَرَدْنَا لَكُمْ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الْفَضْلُ الْكَرِيمَ - بعضی از احکام در کتاب بیان نازل شده است برای اینکه در این ظهور قلم اعلی حرکت نکند مگر از برای نوشتن مقامات عالیه و منظر بلند این ظهور، و ما چون اراده کنیم زیاده بر آن احکام چیزی بگوئیم روی حقیقت تفصیل میدهیم، و آنچه را که بخواهیم تخفیف قائل میشویم، و خداوند صاحب فضل و کرامت است.

باز در اقدس (ص ۳۴ س ۱۶) میگوید: إِنَّا أَخْبَرْنَا الْكَلَّ بِأَنَّ لَا يُعَادِلُ بِكَلِمَةٍ مِنْكَ مَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ - ما بهمه خبر دادیم که بایک کلمه از کلمات تو معادل نمیشود آنچه در بیان است، تو مقتدر هستی بهر چه که بخواهی.

در الواح بعد اقدس (ص ۸۴ س ۷) میگوید ما نَزَّلَ الْبَيَانَ إِلَّا لِذِكْرِي وَإِنَّهُ وَرَقَةٌ مِنْ حَدِيثَةِ بَيَانِي وَخَاتَمٌ فِي إِصْبَعِي إِنَّ رَبَّكَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَبِحَكْمِ مَا أَرَادَ - نازل نشده است کتاب بیان مگر برای ذکر من، و آن بر کیست از حدیقه بیان من و انگشتری است در دست من، و خداوند آنچه را که بخواهد بجا آورده و بطوریکه اراده میکند حکم ميفرمايد

منظور اینست که احکام بیان مانند حلقه است که در انگشتر من باشد و بهر طوریکه خواستم اینطرف و آنطرف بر می گردانم و البته این تسلط و تفوق جناب میرزا بر کتاب بیان پس از استقرار جناب او بود بر تخت نبوت و الوهیت و اگر نه: در کتاب بدیع که در

اوائل دعوی ظهور تألیف شده است ، میگوید : (صفحه ۳۹۴) بدانید ایقوم که این غلام رحمن در جمیع احوال اراده اش آن بوده آنچه از ظهور قبش نقطه بیان روح من فی الاکوان فداه نازل شده ثابت نماید حرکت ننموده ام مگر برضای او ولیکن مشرکین بیان گمان نموده اند و در بادیه های مهلکه مشی کرده اند چنانکه نسبت داده اند که این غلام گفته که نقطه بیان از یک حرف من خلق شده ، لا والله آنچه نازل شده منزل حق تعالی .. بوده و خواهد بود ، بگویند ای بیشرهای ارض (خطاب به پیروان باب است که مخالف پابها هستند) آنچه در این ظهور نازل . ینه همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود

و عبدالههء در مکاتیب اول (ص ۳۴۳ س ۱۳) میگوید : و در کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف وزیر است و کتب آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور

پس شما مراتب حقیقت و درجات صحت و درستی و اعتبار و منزلت این دو کتاب آسمانی قرن نوزدهم را از همین جا میتوانید تشخیص بدهید .
 تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

(اصل دهم - دین و تناقضی نداشتن) .

حقیقت هر قضیه پیش از یکی نیست .

صدق هر کلامی بکرنک بیشتر ندارد .

حقیقت هر مطالب یکی است ، و شخص حقیقت پرست چون حقیقت را

دریافت هیچگونه تزلزل و اضطراب و اختلاف نظر در خود نمی بیند .
 آدم راستگو برای همیشه بکنواخت سخن میگوید ، ولی دروغ
 گویان حافظه نداشته ، و لحن کلام خود را عوض میکنند
 پریشاب گوئی و اختلاف در گفتار و اظهارات متناقض ، علامت
 دروغ گفتن و تقلب بوده ، و در محکمه و دادسراها از همین راه اشخاص
 نادرست و خیانتکار و دزد را محکوم میکنند .
 اینستکه میگوئیم : هر د حق و مخصوصاً کسیکه از جانب خداوند
 برانگیخته میشود نباید حرفهای مختلف و اظهارات متناقض داشته باشد
 و همچنین است کتاب آسمانی که نباید محتوی سخنها و مطالب ضد و
 نقیض باشد .

در سوره نساء (آیه ۸۲) میفرماید - أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ
 مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا - آیا در آیات و مطالب قرآن
 تدبیر و تحقیق نمیکنند تا بدانند که اگر از جانب بشر بود اختلاف زیادی
 در آن دیده میشد

و همچنین ما اگر قرآن مجید را که کتاب آسمانی پیغمبر اسلام است
 از نظر توحید ، از نظر نبوت ، از نظر حشر و نشر ، از نظر معارف و حقایق الهی
 تحت بررسی و دقت قرار بدهیم ، کوچکترین اختلاف و تناقضی در آن
 نخواهیم یافت

قرآن میگوید: خدای شما یکی است ، آفریننده جهان یکی است
 بسوی خدای یگانه متوجه باشید ، تنها در مقابل خدا عبادت و خضوع
 کنید ، همه تحت فرمان و حکومت خداوند متعال هستند ، همه بنده
 ذلیل و فقیر و محتاج و مخلوق او هستند ، انبیای خدا همه از همین بندگان

دین عهد است (دروی این لحاظ در همین کتاب گفته‌های او طبق قوانین اسلام است) پس سرعت کنید بسوی بهشت درضوان اکبر
 و در مقابل این اظهار و این تمایل پس از چند سال که شروع بتألیف کتاب بیان میکند ، باندازه اسلام و آثار اسلام را طرد و طرح میکند که حتی اموال و دارائی مسلمین را نیز مباح میداند .

در باب خامس از واحد خامس میگوید : در این ظهور حلال نیست بز غیر مؤمنین بحق آنچه ماینسب بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد

و در باب عاشر از واحد رابع باندازه دیگر نوشته‌های خود و بر مقام خوب شدن مغرور گشته است که خود را از علوم متداوله بی نیاز دیده در رعایت قواعد ادب و قوانین منطق و اصول و فقه را لازم ندانسته و میگوید چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند باوقدرتی عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل نماید مقابل يك قرآن از آن معدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوا الافکار ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم يك آیه از آنرا ندارند چگونه بر ایشان بابر تکلم و عرفان اینست موهبة الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لِمَا یشاء .

در اینکلام مطالب غریبی ذکر میکند

۱ - احتیاجی بعلوم متداوله ندارد

۲ - در دو شبانه روز نظیر يك قرآن را مینویسد

۳ - متفکرین جهان نتوانند يك آیه آنرا بفهمند .

۴ - او ، مَنْ یشاء کیف یشاء بما یشاء لِمَا یشاء است .

آری سیدباب در نوشته ها و گفته های خود کوچکترین تعقل و تدبیری ننموده ، و بدون مطالعه و تحقیق شروع بنوشتن و گفتن میکرد . سیدباب روی تشخیص ناقص خود باور کرده بود که : نوشته های مفلوط ادبا آیات کریمه قرآن مجید برابری میکند .

سیدباب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بخود مقایسه نموده ، و قرآن مجید آسمانی را نظیر کتاب بیان خود دانسته ، و روی این عقیده خام و باطل میگفت : من میتوانم نظیر قرآن را در دو شبانه روز بنویسم . او هنوز تمیدانست که : قرآن نوشتنی و گفتنی نبوده ، و جمع و تالیف و ترکیب آن از اختیار و عهده بشر خارج است .

این سخن خود دلیل است که : نوشته های سیدباب ساخته شده افکار خام و آثار اندیشه های مغز خود اوست . این سخن خود بادعوی سیدباب تنافی کلی و تناقض اساسی داشته ، و الهی بودن او را از ریشه برمی افکند .

در احسن القصص در سوره (۸۶) میگوید : **وَإِذَا سَمِعْتُمْ قَوْلًا مِّنَ الذِّكْرِ الْأَكْبَرِ عَلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ مِنْ غَيْرِ الْقَوَاعِدِ الْبَاطِلَةِ الشَّيْطَانِيَّةِ فِي أَيْدِيكُمْ فَلَا تَرُدُّوا الْحَقَّ فَاتَهُ الْمَلِكُ لِلَّهِ يَتَصَرَّفُ كَيْفَ شَاءَ كَمَا شَاءَ** . چون از سیدباب کلامی برخلاف قواعد متداوله شیطانیه شنیدید آنرا رد نکنید زیرا که ملک جهان برای پروردگلا است و او بهر نحویکه بخواهد در ملک خود تصرف میکند .

و بموجب این سخن عدل و نظم در کارهای خداوند متعال معنی ندارد ، و هم میزانی برای حق و صدق مدعی رسالت نمیتوانیم پیدا کنیم ، و هر شخصی ممکن است چند جمله مفلوطی (لفظاً و معنأً) بعنوان وحی و آیه

اظهار کرده ، و بگوید در کارهای خدا قاعده و میزانی نیست ، مخصوصاً روی مبنای سیدباب که علامت نبوت را تلفظ با آیات قرار داده است .

و ضمناً معلوم میشود که : *فَعَالٍ بِمَا يَشَاءُ وَ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لِمَا يَشَاءُ* بودن ایشان در قسمت تصرفات در قواعد و قوانین علمی است ، و ایشان میتوانند برخلاف دستور زبان ، دستور ادب ، قانون منطق ، کلیات و قواعد فلسفه ، سخن گویند زیرا کلمات ایشان از جانب مالک جهان است ، و ادب و نحو از تصرفی که بخواهد قادر است

درست این سخن نظیر آنستکه شخصی صد نفر کارگر و رعیتی داشته باشد ، و برای ترتیب امور و تنظیم کار و تعیین وظائف آنان نماینده از جانب خود معین میکند ، و این نماینده از جهت زبان و ادلحاظ منطق و از نظر آداب و عادات و افکار ، نقطه مقابل آن جمعیت بوده ، و باهمان منطق و زبان و طرز فکر خود میخواهد دستورهائی برای آنان بدهد

آیا ممکن است در این صورت حسن تفاهمی ایجاد بشود ؟ آیا دیگران باین عمل نخواهند خندید ؟ آیا از این راه میتوان آرامش و نظم و عدالت ایجاد کرده ، و هر مقصدی را که انسان داشته باشد تأمین نمود ؟ آیا این عمل تناقض گوئی نیست ؟

و در لوحی که (لأثمرة ص ۱۱ لوح ۲) خطاب بصبح ازل (نمره) است میگوید : *اللَّهُ أَكْبَرُ تَكْبِيرًا كَبِيرًا هَذَا كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِ الْقَيُّومِ إِلَى اللَّهِ الْمُهَيَّمِ الْقَيُّومِ قُلْ كُلٌّ مِنَ اللَّهِ يُبَدُّونَ قُلْ كُلٌّ إِلَى اللَّهِ يَعُودُونَ هَذَا كِتَابٌ مِنْ عَلِيِّ قَبْلَ نَبِيِّ (مطابق است با محمد - ۹۲) ذِكْرِ اللَّهِ لِلْعَالَمِينَ إِلَى مَنْ يَعْدِلُ اسْمَهُ اسْمَ الْوَحِيدِ (مطابق است با یحیی - ۲۸) ذِكْرِ اللَّهِ لِلْعَالَمِينَ قُلْ كُلٌّ مِنْ نَقْطَةِ الْيَمَانِ لِيُبَدُّونَ أَنْ بِاسْمِ الْوَحِيدِ فَاحْفَظْ مَا تَرَكَلْ فِي الْيَمَانِ*

وَأَمْرُهُ فَإِنَّكَ لَمَرَاطُ حَقِّ عَظِيمٍ

باز در (س ۳۴ و لوح ۴) گوید: ان بِاِسْمِ الرَّحِيمِ فَاشْهَدُ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ كَانَ حَيًّا بَاقِيًّا دَائِمًا وَلَا يَزَالُ لَيُكُونَنَّ مِثْلَ مَا قَدْ كَانَ يَبْدُوهُ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَيَرْجِعُ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ وَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْتَهِي إِلَى اسْمِ الْوَحِيدِ لِأَنَّ ظَهْرَهُ بِنَفْسِهِ حُجَّةٌ وَمِنْ بَعْدِهِ إِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ بِمِثْلِهِ ذَا حُجَّةٍ فَيَنْتَهِي إِلَيْهِ وَالْأَمْرُ يَبْدُو الشُّهَادَةَ فِي الْبَيَانَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ حُدُودِ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانَ لَا يَتَجَاوَزُونَ ... الخ

از این کلام نیز مطالبی استفاده میشود.

۱ - سید باب خدای مهیمن و قیوم است.

۲ - صبح ازل نیز خدای مهیمن و قیوم است

۳ - موجودات از سید باب آفریده شده و بسوی او نیز برگشت

و رجوع خواهند کرد.

۴ - صبح ازل صراط بزرگ و حقی است که مأهوریت دارد کتاب

بیان را حفظ کرده و مردم را بآن کتاب دعوت نماید.

این سخن نیز بامقام رسالت و نمایندگی او کمال تناقض و تناقضاً

داشته، و از جهات متعدد باندعوی سید باب سازگار نیست

و ضمناً متوجه باشید که این توفیق صکه در باره صبح ازل است

دعویهای میرزا بهاء را نقش بر آب و بکلی پوچ و باطل میکند

تناقضات نوشته‌های میرزا بهاء نیز مراسر تناقض و مخالف و ضد

و بهائیت و نقیض هست. میرزا بهاء تا چند سال پس از فوت سید باب

بمقام نیابت و وصایت برادرش صبح ازل معتقد بوده،

برای او مقامات معنوی و درجات پس از جسد و بلندی قائل بوده،

و موقیمیکه کتاب ایقان را مینوشت هنوز آثار مغالفت از قلم او ترشح نکرده،

و بلکه بکنایه و اثباته در مواردی از ایشان تجلیل و تعظیم مینماید .
 در نقطه الکاف (ص ۲۴۴) میگوید : و همینکه عریض جناب ازل
 بحضور ذکر رسیده در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و
 طلوع قمر ازلیه شده و لهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق
 باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم
 شریف و امثال آنرا بجهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده
 بودند که هشت واحد بیان را بنویسد .

و در صفحه (۲۳۹) گوید : واخوی ازل که آدمی هستند با کمال
 و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده
 ملقب بآفتاب بهاء ، فرمودند که من مشغول تربیت جناب ازل بودم آثار
 فطرت و نیکوئی اخلاق از مر آن وجودش ظاهر بود همیشه و قادر و سکوت
 و ادب و حیا را دوست میداشته و از مخالطه اطفال و افعال ایشان اجتناب
 مینموده ولی من نمیدانستم که ایشان صاحب مقام خواهند گردید ... الخ .
 اینها سخنانیست که مؤلف نقطه الکاف حاجی میرزا جانی کاشانی
 متوفای (۱۲۶۸) بلاواسطه از خود میرزا بهاء نقل میکند

و اما اظهارات میرزا بهاء پس از بیست سال دیگر که خود در آن
 هنگام دعوی پیغمبری مینمود ، بسیار جالب توجه است .

در ربیع (ص ۶۳ س ۱۶) گوید و اینکه نوشته که فرموده ان
 الامر یستهی الی اسم الوحید (بحیبی) لان ظهوره بنفسه حجة و لا یحتاج الی
 نصی ، فوالله حین الذی کتبت هذه الکلمة قد بکت کل الاشیاء لانک
 لایات عدو من اعداء الله احتقرت شان الله و عظمته و اما باسح سخن
 تو که باب گفته است مقام من بر میگردد باسم وحید (که مطابق است

در عدد با کلمه یحیی (۲۸) که ظهور او بخودی خود برهان و حجت بوده و احتیاج بتصریح و نص کردن من نیست. اینستکه: قسم بخدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات یتو گریه کردند زیرا تو بخاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا بمقام و عظمت پروردگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی.

جناب بهاء در اینجا خود را مظهر عظمت پروردگار دانسته، و برادرش میرزا یحیی را از دشمنان خدا می‌شمارد.

باز در بدیع (۸۹) گوید: کتاب مستیظ را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بر دم جمیع نفوس مقدسه داده و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کُل نفوس داده مع ذلك جمیع را بحق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک بحضرت ابی عریضه معروض داشته و حال بنخط خود او موجود است.

از این عبارتها نیز معلوم میشود که: صبح ازل بعقیده بهاء خبیث و مشرک است، و بهاء نیز با پیر و انش با اعتقاد میرزا یحیی مهذور الدم هستند

باز در بدیع (ص ۱۷۲ س ۹) گوید: *وَأَيُّ قَهْرٍ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ تَعْبُدُونَ الْبَقَرَ وَلَا تَعْرِفُونَ نِيْمَ تَدْعُونَ اللَّهَ بَأَن يُخْرِجَ لَكُمْ مِنْ صُلْبِهِ عِجْلًا لَتَعْبُدُوهُ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْعَابِدِينَ نِيْمَ مِنْ قَسَلٍ هَذَا الْعِجْلِ عِجْلًا آخِرَ النَّحْلِ - كَدَام قَهْرِيستکه بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاو بیکه آنرا نمی‌شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت مینمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله‌اش پرستش نمائید*

در صفحه (۲۳۳) از قول معترض صبح ازلی (که یکی از اطرافیان بهاء اعتراض میکند) نقل میکند که: خیلی خیلی عجب است از شما که

قریب بیست سال است میرزا بهی را بخدائی پرستیدید که خود مطامع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده، و بدبگران چه جوابی گویم که میگویند فلانیها هر روز بیسکی میچسبند و بسکی را حق میدانند و بعد باطل مینمایند این از عدم تمییز آنهاست بجهت آنکه حق باطل نمیشود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است بچه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عید کافر

و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری میگوید: اولاً این بحث بشما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که آخبت از آن نفوس در ابداع نیامده و ثانیاً اینکه این عباد با خلوص داشته ایم و مقربیم چه در کلمات ابوی بعضی اوصاف مشاهده میشود و همچو گمان مینمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهم است الی ان کشف الله لنا ما کشف و اطلعنا من آفاله ما لافعله التمرود و لا الفرعون و لذا کسرنا صنم الوهم

باز میرزا بهاء مناجات مفصلی از قلم صبح ازل بهاء در همین کتاب نقل میکند از آن جملات که ده صفحه و نیم است (بدیع از صفحه ۲۴۰ تا ۲۵۰) مطالب چندی معلوم میشود (الوهیت و ربوئیت میرزا بهاء، کفر و زندقه میرزا بهی بعقیده او، کمال زیرکی و مهارت او در بافندگی و سازندگی؛ بیسوادی و عدم اطلاع او در علوم ادبی)

در پاسخ معترض میگوید: و کَلَّمَا ارْتَكَبْتَ يَرْجِعُ وَيَنْتَهِي إِلَيَّ قَامِ
 اَوَّلُ مَنْ أَعْرَضَ بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ وَإِنْ حَقِيقَةُ قَلَمِهِ (میرزا بهی) قَدْ فَرَعَنَهُ وَحَضَرَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ (میرزا بهاء) وَضَحَّ بِضَجِيجٍ بَكِي عَلَيْهِ
 كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ إِنْ أَنْتَ مِنَ الذَّنْبِ لَهُمْ يَعْرِفُونَ (وس ۲۴۰) وَهَذَا
 مَا تَأْجَى بِهِ الْقَلَمُ رَبَّهُ وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَرَبَّ الْعَالَمِينَ (میرزا بهاء) سُبْحَانَكَ

اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي أَنْتَ الَّذِي بِأَمْرِكَ ارْتَفَعَ صَرِيرُ قَلَمِ الْأَعْلَى (سَيِّد بَاب)
 بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَبِهِ قَضِيَتْ عَلَى الْأَلْوَا ح مَا قَضَيْتَ ... يَا إِلَهِي اسْمِعْ نِدَاءَ
 الْقَلَمِ الَّذِي بَعْدَ عَن شَاطِئِي قَرِيْبِكَ وَلِقَائِكَ وَابْتَلَى بَيْنَ أَنَا مِلْ أَحَدٍ مَرَّةٍ
 اشْتِيََاءِ خَلْقِكَ (ميرزا يحيى) إِذَا يَا إِلَهِي فَوَعَزْتِكَ لَو تَأَمَّرْتَنِي لِأَشْتَقُ بَطْنَهُ
 مِنْ قُدْرَةِ النَّبِيِّ قَدَرْتِ فِي مِرِّي لَعَلَّ بِذَلِكَ تَسْتَرْبِحُ نَفْسِي وَ (ص ۲۴۱) خَلَصْنِي
 عَن هَذَا الْخَبِيثِ وَ أَنَا مِلْهُ فَأَهْ آه يَا مَحْبُوبِي أَنْتَ خَلَقْتَنِي لِذِكْرِكَ وَ تَنَاءِ
 نَفْسِكَ وَ إِنِّي صِرْتُ مَحْرُومًا عَمَّا خَلَقْتَ لِي ... فَكَيْفَ يَا إِلَهِي أَرْفَعُ رَأْسِي
 بَيْنَ الْأَقْلَامِ لِمَجْلَةِ النَّبِيِّ بِه نَاكِسُ رَأْسِي فِي مَحْضَرِ الْمُتَقَرِّبِينَ وَ (ص ۲۴۴)
 وَ إِنِّي فِي تِلْكَ السَّاعَةِ قَدِ هَرَبْتُ مِنْهُ إِلَيْكَ وَ جِئْتُكَ بِضَجْبِجِ الْفَاقِدِينَ وَ صَبِيحَةَ
 الْعَاصِمِينَ وَ (ص ۲۴۹) فَأَهْ آه كَيْفَ أَرْفَعُ رَأْسِي عِنْدَ قَلَمِ عَلِيِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ
 مَشْرِقَ وَحْيِكَ وَ مَطْلَعَ الْهَامِكِ فَكَيْفَ أَنْظُرُ إِلَى قَلَمِ الَّذِي يُنْسَبُ إِلَى عَهْدِ
 رَسُولِكَ وَبِهِ رَقْمَ اسْرَارِ قَضَائِكَ الْخ.

اینهم مناجات جناب میرزا قلم یکی از بندگان خالص و خاضع
 جناب میرزا که از گرفتاری و ابتلائی خود بدست میرزا يحيى ، در مقابل
 عرش میرزا خدا اظهار کله مینماید

جناب میرزا با ذکر این مناجات مقام من يظهر بودن خود را ثابت
 میکند ، و چون از ایشان دلیل و برهان خواسته بودند ، ایشان از آن
 قلمیکه چنین تقاضایرا نموده است انتقاد نموده ؛ و سپس میگوید کَلَّمَا
 ارْتَكَبْتَ يَرْجِعُ الْخ - این جسداتهای تو بر میگردد بقلم صبح ازل
 (میرزا يحيى) ، و برای اینکه سر طرف را کاملآ گرم کرده و از مطلب دور
 کند ، اولاً این قصه مفصل خرافیرا که هر بیچه ممیز مسخره بودن آنرا
 فهمیده و بریش جناب میرزا میخندد ، ذکر مینماید ، و ثانیاً خود را از مقام

مَنْ يَظْهَرُ بِمَرْتَبَةِ الْوَهِيَّةِ وَ رِبُوِيَّةِ تَرْقِي مَبْدَعًا ، تَا طَرْفَ مَرْتَبَةِ اَدْنَى
رَا قَبُولَ كُنْد

بنده هم از قلم خود عذرخواهی میکنم ، زیرا هر چه سعی میکنم
عفت قلم را از دست ندهم ، بالأخره بجائی میرسم که اختیار از دستم سلب
شده و قلم بخودی خود جریان پیدا میکند ، اگر چه ممکن است قلم
من هم یکی از بندگان مخلص جناب بهاء بوده ، و به پیشگاه او فرار کرده
و از دست من بآن جناب گاه و شگوه نماید .

صبح ازل میرزا یحیی در سال (۱۲۴۶) متولد شده ، و از طرف پدر با
کیست ؟ میرزا حسین علی بهاء برادر بودند ، مادر او در کوچکی
فوت میکند ، و بطوریکه نقطة الکاف از قول بهاء در صفحه
(۲۳۹) مینویسد من مشغول تربیت جناب ازل بودم و درس فارسی را
خواندند و عربی را اقبال نکردند و خط نستعلیق را نیکو پیش بردند
و اشعار اهل معرفت و توحید را دوست میداشتند .

مؤلف نقطة الکاف (ص ۲۳۹ س ۲۱) میگوید : از ایشان سؤال
نمودم که راه میل شما باین سلسله از چه سبب گردید ؟ فرمودند اول
بلوغ ظهور امر حضرت (باب) شد دوست داشتم تقلید عالمی از علماء دین
نمایم در آن هنگام جناب اخوی (بهاء) اصحاب حضرت را بخانه میآوردند
و شبها صحبت میداشتند و نوشتجات ایشانرا میخواندند من هم در جزء
گوش فرا میداشتم تا آنکه يك مناجات از ایشان را خواندند که در او
قتران فآه آه یا الهی بسیار داشت جذائیت روح این کلمه دل مرا گرفت
و محبت ایشان رسوخ نمود

از این نوشته معلوم میشود که میرزا یحیی بخاطر صغر سن و صفاء

سریرت تحت تأثیر تبلیغات برادرش بهاء و دیگر اصحاب باب که بمنزل ایشان رفت و آمد داشتند واقع شده ، و در ابتدای امر روی همان صفاء و سادگی و عقیده باطنی خود جوش و خروش و حرارتی پیدا کرده ، و از جمله اصحاب پر حرارت سید باب قرار گرفت .

و روی همین حرارت و جوش و خردش بود که : در سفر مازندران چون صحبت حاجی محمد علی قدّوس و طاهره قرّة العین را درک نمود ، از جانب ایشان بی نهایت در مورد ملاطفت و محبت و تکریم مخصوص واقع شده ، و سپس از جانب سید باب هم در سال (۱۲۶۵) بمقام وصایت مخصوص و متعین گردید .

نقطه الکاف (ص ۲۴۳) مینویسد : من در مازندران چهار ماه یازیمه قبل از اسیری و بعد از آن شبانه روز در خدمت آن جناب بودم و آنچه از آن جناب استنباط کردم بسیار با شور و سرور بودند و مکرر آیات میفرمودند بالهن خوشی که روح افزای جان مردگان میبود و بسیار منقطع و مجرد فطری ایشانرا یافتم .

و بعید نیست که با همان حرارت و شغف نامه هایی برای سید باب نوشته و در ضمن نامه های خود از آیات و مناجاتهای ساخته خویش نیز خطاب بسید باب درج نموده است ، و از همین راه نظر سید را کاملاً جلب و جذب کرده ، و مقدمات وصایت خود را فراهم ساخته است .

و این معنی از رساله للثمره کاملاً فهمیده میشود ، چنانکه در (ص ۳۹ و نمره ۹) میگوید : از عنصر ابی سمی بحیی (ع) الواح مسطوره که از جوهر روله و ساذج انجذاب متجلی گشته مشاهده ، الشکر لمجلیه جلّ و عزّ ... الخ .

و کلیشه را که ملاحظه میفرمایید عین خط صبح ازل است که از روی خط سید باب استنساخ کرده و برای ادوارد برون فرستاده است ، و عین این قسمت در (ص ۱۱ نمره ۲) از رساله للثمره مندرج است .

اسم اکبر تکبیرا کبیرا

الى الله المهيمن القوي

فل كل الى الله يعودون

هذا كتاب من عند الله المهيمن القوي

فل كل من الله مبدون

الى من بعد اسم الله الواحد
لذكر الله العباد

ان باسم الواحد فاحفظوا من الالهيات
وامر به فانك لمرط حق عظيم

هذا كتاب من علي فل انبئ ذكرا لله العباد

فل كل من نقطة اليا ان ليدون

هنا

Fac-simile of Şubh-i-Azál's transcript of the document nominating him the Báb's successor. The original was in the Báb's own handwriting.

صورت توفیق باب خطاب صبح ازل در تنصیح بوصایت او، متن خط صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای مصحح کتاب فرستاده است

و عین خط سید باب در مقدمه ریکتاب کلیشه خورشید، رجوع بان فرمایید

و در این جهت هیچگونه اشکال و تردیدی نیست که : سید باب او را برای مقام وصایت و نیابت خویش معین کرده است ، و تا مدت مدیدی همه باینها و حتی خود میرزا بهاء از جان و دل در مقابل او خضوع کرده ، و فرمان

اورا واجب الاطاعة میدانستند

ادوارد برون در مقدمه نقطه الکاف (ل ح) مینویسد : بعد از قتل باب در سال (۱۲۶۶) صبح ازل نوزده ساله بود ، وعموم باییه بلا استثناء اورا بدین سمت شناختند و اورا واجب الاطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند ، صبح ازل در آن اوقات تا واقعه هایله مذبحه تهران که عمده رؤساء و عظمای باییه در آن واقعه شربت مرک چشیدند : تابستانها در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نورمازندران میگذرانید و تمام اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید میپرداخت ، بعد از آنکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال سال (۱۲۶۸) سه نفر از باییه بقصد ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت قریب چهل نفر از مشاهیر باییه را دستگیر نموده .. صبح ازل در آن حین در نور بود فی الفور بلباس میشل بیغداد گریخت .

موضوع وصایت صبح ازل با اندازه روشن و واضح است که : حتی خود بهائیهها نیز نتوانسته اند آنرا رد و انکار نمایند ، و ناچاره مجبور شده اند که اینقسمت را تاویل کنند .

مقاله سیاح (ص ۸۸) و کواکب الدریه (۳۳۹) مینویسند : و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مائل با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که باوجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام ، باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند ،



Mirzā Vahyā "Subh-i-Azāl" (1), with his sons and one of his 1
 Mirzā 'Abdu'l-Aḥad of Zanjan (1). The eldest of the sons present is Mirzā
 'Abdu'l-'Alī (2), who died in Sept. 1902; the second is Mirzā Rīzván 'Alī, who,
 subsequently adopted the name of "Constantine the Persian" (3).

میرزا یحیی صبح ازل با درزندانش و یکی از اصحابش در شهر مانچوسا در جزیره
 قهریس (۱) صبح ازل (۲) پسرش میرزا عبد العلی (۳) پسرش میرزا رضوان
 علی (۴) میرزا عبد الاحد زنجان که پدرش در واقعه زنجان کشته شد

و چون نظر بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعهٔ اینفال را بنام برادر بهاء الله میرزا بحیی زدند باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب مرقوم نمودند . الخ .

در این کلمات اعتراف میشود در مرتبهٔ اول بتحقیق و صدور تویع و صایت از جانب سید باب در بارهٔ صبح ازل و بنام او . تا زیاده رسیدن نوشتجاتی از لسان او پسید باب که : ما هم باین معنی اشاره کردیم و اما آن تأدیله که گفته شده است :

۱ - جعل نوشتجات از لسان صبح ازل موجب اغواء و اضلال سید باب بوده است ، آنهم در چنین امر بزرگ و مهم .

۲ - در آن روز که هنوز پیروان درجهٔ اول (از علماء و حروف حی) زنده بودند : چگونه میرزا بهاء در مخاطرهٔ عظیمه بود ، و اهمیت او در عرض اهمیت خود سید باب بوده است .

۳ - معلوم میشود که میرزا بهاء برای ریاست و تحصیل مقصد سیری خویش از آن روز چنین مقدمه را تهیه و آماده کرده ، و باین وسیله تویعی در بارهٔ صایت پر ادش از سید باب تحصیل نموده است .

۴ - معلوم میشود که موضوع و صایت را میرزا بهاء پیش از خدا و پیغمبر معمول از سید باب ، میدانسته است ، و باین مقدمه سید باب و خدای او را بر این امر واداشته است .

۵ - سید باب و خدای او و میرزا بهاء مدت پانزده سال پیروان بیچاره و گوسفندان خدا را اضلال کرده ، و بجای میرزا بهاء : صبح ازل را برای آنان معرفی نموده اند .

۶ - مدت پانزده سال میرزا بهاء برخلاف عقیده خود و برخلاف حق و واقع از صبح ازل تجلیل و تمظیم نموده ، و مردم را اغوا و اضلال کرده است .

۷ - میرزا بهاء وسیله ضلالت و گمراهی و پدبختی يك مشت پیروان ازل و خود ازل شده است که : پس از پانزده سال شروع بین کوئی و فحش و تکفیر و تفسیق او نموده است

۸ - در این صورت اگر اسمی از موضوع وصایت برده نمیشد ، و با اگر اقلاً تصریح باسم و نام شخصی نمیشودند ، بمراتب بهتر بوده و يك مشت مردم هم گمراه نشده و بر گمراهیشان اضافه نمیشد .

۹ - غیبت و خفای صبح ازل پس از قضیه سوه قصد بناصرالدین و تعقیب سران بایته بوده ، و پیش از این عمل در همه جا و با همه محشور و پیوسته مشغول تبلیغ و فعالیت بوده است .

۱۰ - خود بهاء در کتاب ایقان در موارد زیادی (قریب به بیست مورد) بکنایه و اشاره از او اسم برده ، و بمقام او بعنوانین مختلفه (جمال ازلی ، صبح ازلی ، بحر ازلی ، محبوب تازه ، شمس حقیقی ، حمامه ازلی ، مستغاث ، شمس حقیقت ، سلطان السلاطین ، شجره الهیه ، و غیر ذلك) اشاره نموده است .

پس اینهم یکی از تناقض کوئی اینطائفه .



دکتر محمد و بررسی در

فصل دوم

(مباحث اجتماعی)

[در باب دیه]

[توجه]

(خوب توجه فرمائید)

تا اینجا از ده اصل کلی و اساسی بحث کرده، و در ذیل هر یک از آنها عین کلمات بایه و بهائیه را آورده‌یم و در مقام انهدام اساس این مسلک معمول کافی است که تنها یکی از آن اصول ده گانه بدقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

و بعد از این شروع می‌کنیم بنقل کلمات این طائفه که در قسمتهای مباحث اجتماعی و تاریخ و آداب و حدود و احکام در کتابهای خودشان نوشته‌اند: و در ذیل هر مطلب بنحو اجمال بحث و معاکمه مینمائیم و در حدود امکان ترتیبی را که در کتب آداب و سنن و فقه معمول است، رعایت می‌کنیم، تا پیدا کردن مطلب و عنوانی که مورد نظر است برای مطالعه کنندگان محترم سهل باشد.

و ضمناً متوجه باشید که: ما در نقل عبارات و کلمات این طائفه کوچکترین تصرفی نکرده، و عین نوشته آنانرا (صحیح یا غلط) از کتابهای نامبرده که در آخر کتاب خصوصیات آنها را ضبط کرده‌ایم پانهمین صفحه وسط مینویسیم.

و توصیه می‌کنیم که: این کتابرا که مجموعه افکار و عقائد و آداب و احکام این طائفه است، خوب حفظ کرده، و بدانید که قسمتی از کتب این طائفه رفته از بین رفته و در دسترس شما قرار نخواهد گرفت



(بیت العدل)

به‌وجب نقشهٔ میرزایبهاء لازمست در هر بلدی بیت العدلی تشکیل داده شده ، و با انتخاب این بیت العدلهای خصوصی بیت العدل عمومی تشکیل بشود ، و عدهٔ هر بیت العدل از نه نفر کمتر نباشد .

بیت العدل برای نقشه کشیها و صلاح بینیهای اجتماعی و تشریح احکام و جعل فروع و تکالیف غیر منصوصه است

در اقدس (ص ۹ س ۹) میگوید : قد کتَبَ اللهُ عَلٰی كُلِّ مَدِيْنَةٍ اَنْ يَّجْعَلُوْا فِيْهَا بَيْتَ الْعَدْلِ وَيَجْتَمِعَ فِيْهَا النُّفُوْسُ عَلٰى عَدَدِ الْبِهَاءِ وَاِنْ اَزْدَادًا لَا بَأْسَ وِیْرُوْنَ كَانْتُمْ يَدْخُلُوْنَ مَحْضَرُ اللهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيِّ وِیْرُوْنَ مَنْ لَا یْرِیْ وِیَنْبَغِیْ لَهُمْ اَنْ یَّكُوْنُوْا اٰمَنًا الرَّحْمٰنُ بَیْنَ الْاِمْكَانِ وُوْكَوَلَاهُ اللهُ لِمَنْ عَلٰی الْاَرْضِ كُلِّهَا وِیُشَاوِرُوْا فِیْ مَصَالِحِ الْعِبَادِ لِوَجْهِ اللهِ كَمَا یُشَاوِرُوْنَ فِیْ اُمُوْرِهِمْ وِیَخْتَارُوْا مَا هُوَ الْمُخْتَارُ كَذٰلِكَ حُكْمُ رَبِّكُمْ الْعَزِیْزِ الْغَفَّارِ - خداوند بر هر شهری واجب کرده است که در آنجا بیت العدلی تشکیل داده و بعدد بهاء که نه بازیا دتر در آن مجلس اجتماع نمایند و تصور کنند که گویا به محضر پروردگار داخل شده و آنکه رانادیدنی است میبینند و باید این نه نفر اشخاص امین و وکلائی خدا باشند بر مردم و در مصالح بندگان خدا مشاورت کنند بطوریکه در امور خودشان شور میکنند و آن حکم و دستور را که بهتر است اختیار نمایند و همینطور حکم کرده است خدای عزیز و غفار .

بیت العدل عوائد سرشاری دارد ، قسمتی از دیات (که در ضمن احکام خواهد آمد) و مجموع عایدات اوقافی که مخصوص خیرات وقف شده است ، و قسمتی از زکوة ، و قسمتی از عایدات معادن ، و قسمتهای

زیادی در باب ادث ، وازلقطه ، وغیر آنها ، مخصوص بیت العدل است در اقدس (ص ۱۳ س ۱۲) میگوید : قد رَجَعَتِ الْأَرْقَافُ الْمُنْتَخَصَّةُ لِلْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرِ الْآيَاتِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهَا إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ مَطْلَعِ الْوَحْيِ وَمِنْ بَعْدِهِ يَرْجِعُ الْحُكْمُ إِلَى الْأَعْصَانِ وَمِنْ بَعْدِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ إِنْ تَحَقَّقَ أَمْرُهُ فِي الْبِلَادِ لِيَصِيرَ فَوْهَا فِي الْبِقَاعِ الْمُرْتَفِعَةِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَفِيمَا أَمْرُوَابِهِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِدٍ قَدِيرٍ - ارقافی که مخصوص امور خیریه است بر میگردد بسوی پروردگار و کسی نتواند در آنها تصرفی کند مگر پس از اجازه مطلع وحی (بهاء) و سپس بر میگردد بسوی اعصان (اولاد بهاء) و بعد از آنها بر میگردد به بیت العدل تا در تشکیلات این امر صرف کنند . متأسفانه این حکم که از جانب پروردگار عزیز غفار فرض شده است (با آن طول و تفصیل) تا امروز عملی نشده است .

شوقی افندی در لوح محفل روحانی طهران (۱۵ شباط ۱۹۲۲) میگوید : وچون تکلیف شدیدم آن است که افکار را حصر نموده بتمام قوی و بمشورت احباء متوجهاً الیه و معتمداً علیه تمهیدات مهمه لازمه از برای تشکیل آن مرجعیکه در مستقبل حلال مشکلات و واضح احکام و شرایط غیر منصوصه و مبین امور مبرمه است حتی المقدور فراهم آرد الخ میرزا بهاء بخوبیال خودش خواسته است برای احکام و تکالیف صورت مشروطه داده و از نقشه استبداد که در آن روزها مورد انتقاد ملی بوده خارج کند

ولی مواعنی برای اجرای این دستور پیش آمده است

۱ - اختیارات از دست پیغمبر قرن نوزده و جانشینان او بیرون

میروند ، و مربوط به بیت العدل میشود .

- ۲ - قسمت مهمی از عایدات داصله قطع میشود .
- ۳ - چون بیت العدل بمقتضای هر زمان و مکانی میباشد جعل و نسخ حکم کند (گنجینه احکام ص ۱۲۵) در این صورت اختلاف کلی در میان اهالی بلاد و ممالک پیدا خواهد شد .
- ۴ - چون تصویب حکم در مجلس بیت العدل تابع اکثریت است : در میان خود اعضاء نیز اقلیت و اکثریت پیدا شده ، و قهراً مانند مجالس دارالشوری و سنا بمبارزه باهمدیگر خواهند پرداخت .
- ۵ - جماعت بهائیه هنوز در هر بلد نه نفر آدم صالح و پرهیزکار که مورد اطمینان باشند : ندارند .
- ۶ - احکام و حدود مسالك بهائیت بکلی صورت بازیچه بخود گرفته ، و در هر دوره بمقتضای زمان و در پیرو افکار و خواستههای نفسانی و تشخیص منتخبین (اعضای آندوره) جعل و نسخ و محو و اثبات شده ، و از صورت دین بیرون میرود . بالاتر از همه قسمت اول است که بزرگترین مانع شمرده میشود
- اینست که باید بگوئیم : خدای میرزا بهاء در این نقشه کاملاً اشتباه کرده ، و راه خطائیرا پیموده است .
- دلی از این نکته نیز نباید غفلت کرد که : میرزا بهاء مجبور بود که چنین نقشه را بکشد ، زیرا نود و نه درصد از احکام و حدود و وظائف مردم را معین نکرده است ، و لذا این راه توانسته است خود را راحت کند (۱) .
- و در اینجا قسمتی از احکام و حدودی را که بتصریح خودشان بایست در بیت العدل (موهومی) تصویب بشود اشاره میکنیم .

در گنجینه احکام (ص ۱۳۸) از قول عبدالبهاء نقل میکند: از مهریه سؤال نمودی باید در لیل زفاف نقداً تأدیه نماید و یا زوج از زوجه مهلت و مساعدت گیرد؟

ابن احکام فی الحقیقه راجع به بیت العدل عمومی است که شارع است، اما عبدالبهاء مبین است نه شارع و در صفحه (۱۱۲) از قول شوقی افندی نقل میکند: منع تلاوت و تخصیص دادن آن با اوقات مخصوصه جایز نه، حکم نهائی قطعی در این باب راجع به بیت العدل اعظم است.

و در صفحه (۱۴۹) گوید: حلیت و حرمت نکاح اقارب با منای بیت العدل راجع است که بقواعد مدنیّت و مقتضای طلب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه قرار دهند، آنچه بیت العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صادم الهی است، هیچکس تجاوز نتواند

و در صفحه (۱۵۰) باز از عبدالبهاء نقل می کند: ای بنده بهاء از طبقات معرّفات سؤال نموده بودید رجوع با آیات نمایند و تا بیت عدل عمومی تشکیل نیابد متفرّعات بیان نگرود مرهون بآن بوم است و در صفحه (۱۶۲) از اشراقات نقل میکند: قلم اعلی از تحدید آن حدود (رباه) توقف نموده حکمه من عنده و وسعه لعباده و نوصی اولیاء اللّٰه بالعدل و الانصاف... و لکن اجرای این امور بمرجال بیت عدل معقول شده تا بمقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند.

و در صفحه (۱۷۳) از عبدالبهاء نقل میکند: بیت عدل عمومی مرجع کُلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامیکه در نصوص الهی موجود نه، و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد، دولتی امر اللّٰه رئیس مقدّس

این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینفک و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیل تعیین فرماید .

پس ما اگر بگوئیم مسلک بهائیت ، مسلک شهوت و هوسرانی و انجام کسبختگی و توحش و بربریت است ؛ ممکن است بعضی از خوانندگان محترم در مرتبه اول نتوانند این مطلب را خوب تجزیه و تحلیل کنند . در این صورت باید توجه دقیق نمایند که : مسلکی که امروزیکه قرن از روز ظهور آن میگذرد ، و هنوز هزاران احکام و حدودیکه مورد ابتلای پیروان آن مسلک است ذکر نشده و تازه میگویند : صبر کنید تا مجلس بیت العدل عمومی تشکیل و احکام غیر منصوصه را تشریح نماید و شما تا آنروز آزاد هستید ، و در آن موارد حکم و تکلیفی ندارید ، آیا پیروان و افراد این حزب معمول بجز هوسرانی و انجام کسبختگی حدودی خواهند داشت ؟

و خنده آور اینستکه : بهائیان امروز با این مجلس موهوم خیالی که تا روز قیامت وجود خالجه پیدا نخواهد کرد ، بخود مینازند و با مسلک خود افتخار مینمایند ، و این مجلس را یکی از معجزات بزرگ قرن امم و مسلک بهائیت می شمارند
 زهی بدبختی و نادانی و حماقت .

(محل روحانی)

اولیای امور بهائیت در این مورد نهایت زیرکی و استادی خود را بکار برده ، و برای استفاده کردن از مواد نافع و قسمتهای مفیده مجلس بیت العدل ، فکر دیگری نموده ، و بیت العدل را با حفظ جهات مفیده آن

مبتدل بعنوان محفل روحانی کرده‌اند.

محفل روحانی در تمام آبادیها و بلادیکه دارند نه نفر بهائی باشد لازم، و اعضای این محفل مانند بیت‌المحل با انتخاب معین شده، و تصویب رأی تابع اکثریت آراء خواهد بود.

شوقی در لوح خود که خطاب بیابان ایرانی در (۱۳۴۱) قمری است میگوید: وکل چه در داخل و چه در خارج محفل باید اطاعت و انقیاد با اعضای محفل نمایند و تصویب و تأیید اجراءاتشرا نمایند و لو رأی اکثریت مخالف واقع و عاری از صواب باشد.

وظیفه محفل روحانی چنانکه در گنجینه احکام (ص ۴۵) میگوید: تربیت اطفال و محافظه ایتم و رعایت عجزه و نشر نفعات الله و شور در امور امری است

و کسیکه با محفل روحانی مخالفت کند: از حق انتخاب در جامعه و عضویت محافل روحانیه محروم خواهد بود.

و در صفحه (۴۶) از قول شوقی نقل می‌کند: چون مسلمات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اسامیه است در حین انتخابات رجال و نساء از سن بیست و یک و مافوق آن هر دو حق ابدای رأی را در انتخابات دارند.

انتخابات در هر سال یکمرتبه (اول عید رضوان که مصادف میشود با دوم اردیبهشت) صورت میگیرد، و هر کسی باید اسامی نه نفر را در ورقه نوشته و بدون امضاء تسلیم محفل نماید.

پس در تشکیل این محفل نتایج حسنه منظور گردیده است.

۱- چون این محفل از خود اختیاری در قسمت تشریح و قانون گذاری

ندارد : حکومت و سلطهٔ شخص اول بهائی محفوظ مانده ، شکستی بر مقام او وارد نخواهد آمد .

۲ - عایدات و اموالیکه مخصوص بیت العدل است : بطور مستقیم بشخص اول بهائی (آنهم بتأیید و فعالیت محفل) رسیده ، او هم بنام سرپرست بیت العدل در مصارف خود صرف خواهد کرد

۳ - و چون اعضای این محفل بجز تحمل زحمت و فعالیت و تنظیم امور و اجرای دستورات متوجهه و تبلیغ امری کاری ندارند : از این نظر نیز منافع بسیاری عاید شخص اول بهائی شده ، و منظور و هدف قلبی او کاملاً تأمین خواهد شد .

ولی شخص اول بهائی نخواهد توانست با اعتراض ما پاسخ دهد . ما میگوییم : تشکیل بیت العدل اگر در این دین قرن نوزدهم بموجب صریح عبادت اقدس واجب و فرض بوده است ، برای چه تا امروز تعطیل شده و تشکیل نمیشود ؟

و اگر در قرن اول این ظهور حیرت افزا که دورهٔ قدرت و نشمعی و تسلط او است ، مواعی از تشکیل آن موجود است : پس چگونه در دوره‌های بعد که رفته رفته انحطاط و ضعف معنوی پیدا خواهد کرد ، تشکیل خواهد شد ؟

و اگر آن نه نفر بیکه برای محفل روحانی انتخاب میشوند ، صلاحیت عضویت بیت العدل را ندارند : پس اعضای بیت العدل از کجا و در کجا انتخاب خواهند شد ،

و آیا خدای اقدس نمیدانست که : تشکیل بیت العدل باین زودبها صورت نگرفته ، و مقتضی برای تشکیل آن پیدا نخواهد شد ؟ و در این

صورت چرا مردم بیچاره را در این مدت بلا تکلیف گذاشته ، و اسباب بدبختی و کمراهی آنانرا فراهم آورد ؟
اینستکه بر مسخره و خرافی بودن قوانین بهائیت ، و بر مرض و غرض شخص اول بهائی ، منوجه میشویم .

(دخالت در سیاست)

سیاست در زبان عرب بمعنی تربیت افراد و تادیب اشخاص و تنظیم امور و تدبیر کارها و قیام کردن بر اداره امور يك فرد یا جمعی است . سیاست یکی از وظائف مهم انبیاء و مرسلین است ، زیرا که مقام تشریح و جعل احکام مخصوص پروردگار متعال بوده ، و شخص پیغمبر احکام و قوانین الهی را بمقام اجراء و عمل گذاشته ، مردم را طبق همان دستورهای آسمانی تعلیم و تربیت نموده ، و امور اجتماع را تنظیم و تدبیر فرماید .

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ - پروردگار جهان برانگیخته است در میان مردم پیسواد پیغمبر را از خود آنان که آیات و احکام الهی را بر آن جمعیت خوانده و آنانرا تزکیه و تعلیم کند .

آری پیغمبر نمیتواند خود را از محیط و از جریان امور محیط خارج کرده ، و بگوید : من مداخله در تدبیر امور و تربیت و تعلیم افراد و تنظیم و اداره کارهای شما ندارم

پیغمبر خود در مقابل سیاستهای خارجی و نقشه های حکومتیهای معاصر تدبیر جدید و سیاست مخصوص و مأموریت آسمانی و حقی دارد

که شبانه روز میباید در اجرای سیاست و افکار الهی خود جدیت و کوشش کرده ، و مخالفین را محکوم و نقشه های غلط دیگران را نقش بر آب کند . پیغمبران گذشته همه در مقابل سلاطین زمان و حکومت های معاصر ، با نهایت شجاعت و با کمال صراحت لجه ، شروع به هدایت و تعلیم و نشر حقائق و دعوت بحق نموده ، و از رفتار و گفتار و سلوک دیگران انتقاد کرده ، و کوچکترین تقیه و ترس و خوف و ملاحظه کاری در قدم های آنان مشاهده نمیشد .

پیغمبر قرن نوزدهم در کتاب اقدس (ص ۲۷ س ۱۴) میگوید : لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْزِزَ عَلَى الَّذِينَ يَحْكُمُونَ عَلَى الْعِبَادِ دَعْوَاهُمْ مَا عِنْدَهُمْ - جایز نیست که کسی بر سلاطین و حکومت های وقت خود اعتراض کند و بهایمان باید با حکومت آنان کاری نداشته باشند .

و در گنجینه احکام (ص ۲۶۳) از قول بهاء نقل میکند و عزت مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایزه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد .

و در صفحه (۲۶۴) از قول عبدالبهاء نقل میکند : بر احبای الهی اطاعت او امر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد بجمیع اولیای امور داشته باشند . باز در صفحه (۲۶۶) نقل میکند که : هر کسی در امور سیاسته مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین کافیهست که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد .

از این جملات مطالبی استفاده میشود :

۱ - بهائی نباید در حقیقت مرام و مسلکی داشته باشد ، زیرا

سلطان و اولیای امور هر مملکت میباید از قوانین و حقوق اساسی آن کشور طرفداری و پیروی کنند، و کسی میتواند از سلطان تمکین و اطاعت نماید که کوچکترین تخلفی از قوانین اساسی و مدنی مملکت نکند.

۱ - بهائی نباید در جهان وجود داشته باشد: زیرا در جهان مملکتی نیست که مسلک بهائیت را بعنوان يك دین الهی شناخته، و با مسلک بهائیت توافق نظر داشته، و برای بهائیان احترام و عظمتی قائل باشد

۳ - خود بهاء و باب باید دروغگو باشند: بدلیل اینکه برخلاف قانون اساسی و مدنی کشور ایران قیام کرده، و انتقالات خطرناکی براه انداخته، و با سلطان وقت جنگیدند.

۴ - اغلب احکام و حدود باب و بهاء برخلاف سیاست مملکت و مخالف میل سلطان کشور است: مانند مجلس بیت العدل و محفل روحانی که برای تنظیم امور و تربیت افراد و تدبیر در پیشرفت بهائیت تشکیل میشود. و چون تبلیغات بهائیت، و تساوی حقوق مرد و زن، و رجوع اوقاف به بیت العدل، و حکم سرقت و قتل و سایر جنایات، و غیر اینها که بهائیان عملاً برخلاف مشی و روش سلطان سلوک میکنند.

۵ - عدم مداخله در سیاست خود بر خلاف معنی نبوت است، زیرا وظیفه شخص نبی بطوریکه گفتیم همان سیاست میباشد. در مجمع البحرین گوید در وصف حضرات ائمه (ع) وارد شده است که - *أَنْتُمْ سَائِدَةُ الْعِبَادِ*، باز روایت شده است که - *الْإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ*، باز در حدیث است که - *نُفِّسَ فَوْضَ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ لِيَسُوَسَ عِبَادَهُ*، و همه این تعبیرات بمعنای امر و نهی کردن و قیام بر امر و تولیت بر کارهای رعیت

نمودن است .

۶ - میرزا در کتاب اقدس (ص ۲۴ س ۳) برخلاف حکم سابق میگوید : يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ اَنْتُمْ الْعَمَالِكُ قَدْ ظَهَرَ الْمَالِكُ بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ وَبَدَعُوكُمْ إِلَى نَفْسِهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَيُّومِ - ای پادشاهان زمین شما همه مملوک هستید و مالک شما ظاهر شده و شما را میخواند بسوی اطاعت خود و او بیوسته شاهد و مطلع و قائم بامور است .

باز در الواح بعد اقدس (ص ۹۰ س ۹) گوید : إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ شُبُهَاتُ الْفُقَهَاءِ أَوْ إِشَارَاتُ الْعُرَفَاءِ أَوْ سَطْوَةُ الْأَمْرَاءِ إِقْبَلُوا بِوُجُوهِ نَوْرٍ وَبِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى - مبادا شبیهات علماء و اشارات عرفاء و قدرت و قوت امراء شما را از توجه بسوی بهائیت و از استقامت کردن در این امر باز دارد .

و در نتیجه میگوئیم : جناب میرزا و همچنین عبدالبهاء در این گفتار خودشان از دو حالت بیرون نیستند ، یا اینستکه معنای سیاست را نفهمیده‌اند و یا اینکه روی تزویر و عوام فریبی اینسخن را گفته‌اند .

آری دانشمندان گویند : شخص روحانی نباید مداخله در سیاست کند ، و روحانیت با سیاست سازگار نیست ، و مقصود آنان از این تعبیر اینستکه شخص روحانی و پرهیزکار نباید از سیاست امراء و اهل دنیا و سلاطین ظاهری بی‌روی صکرده و در آنراه قدم بردارند : زیرا سیاست روحانیت با سیاست اهل دنیا جدا میباشد ، و مرد الهی خود هدف معین و مقصد مشخص و صراط جداگانه دارد .

و ممکن است جناب میرزا از همین تعبیرات مشتبه شده است .

(تساوی حقوق زن و مرد)

شریعت میباید با فطرت و طبیعت مطابقت کرده، و احکام و حدود دینی لازمست که موافق مقتضیات و خصوصیات موضوعات خارجی تنظیم گردد و چون زن از لحاظ خلقت اصلی و از نظر صفات نفسانی و وظائف طبیعی و خارجی که دارد در نقطه مقابل مرد واقع شده است، ناچار احکام و حدود و وظائف دینی او نیز متناسب مقام او بوده، و با خلقت و فطرت وفق خواهد داشت (۱)

زن بحکم فطرت ناچار است که: بچه بزاید و بچه را شیر بدهد و شب و روز آنرا تربیت کند و امور داخلی خانه را تنظیم نماید و در مقابل مرد خود آرا می کرده و جلب توجه کند، پس قهراً لازمست و وظائف دینی او نیز با اعمال خارجی و قدمهای طبیعی او موافق باشد

جناب بهاء و عبدالیهاء و شوقی تحت تأثیر تبلیغات صوه يك مشت مردم شهوت پرست و هوی خواه و نادان واقع شده، و برای جلب توجه و تأمین شهوات و تمایلات نفسانی آنان، بتساوی حقوق مرد و زن قائل شده‌اند.

در گنجینه احکام (ص ۷۱) از قول شوقی نقل میکنند: رجال و نساء باید در مقامات وحدت و یگانگی و عنف و فرزاندگی ترقیات روز افزون داشته باشند بدرجه که امم سائره بآنها تأسی نمایند تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است.

(۱) رجوع کنید بکتاب حقوق زن در اسلام (آنچه باید يك دختر بداند) تألیف مؤلف این کتاب.

و در صفحه (۴۶) باز نقل میکند: چون مساوات حقوق رجال و نساء در این دور بدیع از تعالیم اساسیه است در حین انتخابات (برای محفل روحانی) رجال و نساء از سن بیست و یک هر دو حق ابدای رأی دارند .

و در صفحه (۲۲۵) باز نقل میکند: آیا زوجه میتواند از زوج خود طلاق گیرد یا نه؟ فرمودند: مساوات تامه است بین زوج و زوجه .

ما در اینجا گذشته از موهون بودن وضع و سستی موضوع تساوی حقوق (چنانکه اشاره کردیم) با احکام متعارضه آن در بهائیت اشاره می کنیم

۱- مساوات برخلاف اینستکه: خانه مخصوص و مسکونی و لباسهای مخصوص میت هر چه ارزنده باشند، مال مختص پسر بزرگ باشد .

۲- مساوات مخالف است با اینکه: زوجه در هنگام فوت زوج غایب خود نه ماه صبر کند، و اگر مفقود الاثر شد یکسال صبر کند، و اگر زوج حکم اقدس را (راجع بتعیین مدت مسافرت) نشنیده باشد بهتر است برای همیشه صبر کند .

۳- مساوات حقوق منافی است با اینکه: مرد بتواند دوزن داشته باشد، ولی زن چنین حقی (اختیار دوزن) را ندارد .

۴- تساوی حقوق مخالف است با اینکه: اعضای منتخبه در بیت العدل عمومی از رجال باشند و بس .

۵- تساوی حقوق منافی است با اینکه: نفقه زوجه با زوج باشد مخصوصاً در آن یکسال طلاق .

آری اگر زن و مرد از جهت حقوق و تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات با هم دیگر متساوی هستند: برای چه در چهار قسمت

اول بزنی بیچاره تعدی میشود؟ و برای چه حقوق او را ضایع میکنند؟
و برای چه در قسمت پنجم بمرد تعدی شده و تفتة يك شخص آزاد و سالم
و مقتدر را بگردن مرد بیچاره تحمیل مینمایند؟

جناب شوقی متوجه نشده است که: قسمت مهم اجتماع و زندگی
بدست زنها تأمین شده، و زنها هستند که امور داخلی منزل را اداره کرده
و وظائف بسیار سنگین تربیت اولاد و تدبیر منزل بعهده آنان سپرده شده
است، و اگر زن داخل رشته‌های دیگر شد (صنایع، فنون، تحصیل علوم
کمالات غیر لازم) اوضاع اجتماع مختل و اساس زندگی فلج شده، و
حقوق زن بیچاره از دستش گرفته خواهد شد.
آفرین بر دل‌سوزی جناب افندی.

(یگانگی و اتحاد)

اشخاص ساده لوح و عوام از شنیدن این عنوان، چنان مجذوب و
مسرور و بی اختیار میشوند که: گوئی چهره حقیقت تنها در مظهر اتحاد
و یگانگی جلوه گر گشته، و این معنی بزرگترین برهان و بالاترین دلیل
جهان نور و حقیقت و روحانیت است
این مردم هنوز نفهمیده‌اند که اتحاد يك موضوع مادی و دنیوی
بوده، و هیچگونه ارتباطی با جهان حقیقت و روحانیت نداشته، و کوچکترین
دلالت و هدایتی بصحت و درستنی امری نخواهد داشت
ما باید به بینیم متعلق اتحاد و آن امریکه روی آن اجتماع و ارتباط
افراد صورت میگیرد چیست؟ زیرا ممکن است هزاران نفوس و ملیونها
لذا افراد بشر برای برانداختن شجره حقیقت و عدالت و نشر ظلم و فساد

و پیروی کردن از باطل و خرافات، دور هم دیگر جمع شده و اتحاد محکم و خلل ناپذیری صورت بدهند.

اتحاد دیگرانگی هنگامی پسندیده و مطلوب است که: در یک موضوع حق و بر روی امر لازم و صالحی قرار گرفته و بانیت خیر و صحیحی انجام بگیرد، و اگر نه: موجب بسی تأثر و تأسف بوده، و بجز بدبختی و بیچارگی و کمراهی آن جماعت و دیگران نتیجه در بر نخواهد داشت

عبدالیهاء در مکاتیب اول (ص ۳۷۲ س ۱۰) میگوید: مقصود به بارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلاها و حمل سلاسل و اغلال و تجشم مظلومیت کبری: اتفاق و اتحاد دیگرانگی من فی العالم بود، و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم، تا وحدت مبدی در حقایق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیت ان تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند.

در کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی (ص ۲۸ طهران ۱۳۲۶ شمسی) میگوید: جمیع عالم انسانی مشمول این بیان و خطاب حضرت بهاء الله هستند - ای اهل عالم همه باریک دارید و بر یک یک شاخسار.

و حضرت عبدالیهاء میفرمایند: نوع انسان جمعاً در ظل رحمت پروردگار است نهایت بهیضی ناقص هستند باید اكمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند. و نیز میفرماید: جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد و امتیازی از برای نفسی نیست در نزد حق امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی در این ظهور اعظم حق بین مؤمن و غیر مؤمن و موحد و مشرک تساوی تام حقوقی موجود است.

اسلام میگوید: شما همه موحد باشید، و از موجودات ممکنه

و اسباب منقطعه و وسائل ظاهریه که از خود قوت و قدرت و بقای ندارند
منقطع و منصرف شده ، و روی بسوی پروردگار جهان که نیروهای ظاهری
و غیبی بدست او است بر آرید ، تنها در امور و کارها و حوائج خودتان
بآفریننده و انا و توانا و محیط و پاینده جهان متوجه بوده ، فقط در مقابل
عظمت و جلال حقیقی او خضوع و خشوع بنمائید .

اسلام میگوید : در اینصورت شما قهرآ وحدت فکری ، وحدت
اخلاقی ، وحدت عملی ، وحدت روحی پیدا کرده ، و اختلاف و نفاق و
دشمنی و عداوت از میان شما مرتفع خواهد شد

ولی جناب بهاء میگوید : من مبعوث شدم که ادیان باهمدیگر بسازند
ملل مختلف و اقوام متضاد یک رنگ و متحد باشند ، موسوی و عیسوی و
زردشتی و مسلمان و همه بانهایت مهربانی و دوستی و اتفاق اتحاد بنمایند ،
و چون در خلق رحمن (مخلوقات خدا) تفادت و اختلافی نیست : مخلوقات
جهان سزا دار است همه یک رنگ و یک نواخت و متحد بوده ، و در مقام عمل
و در خارج وحدت و یگانگی داشته باشند .

پس بعثت جناب بهاء نه برای دعوت بحق و حقیقت بوده ، و نه
بغاطر اینست که مردم بسوی پروردگار جهان متوجه شده ، و از بت پرستی
و هواخواهی و شهوت پرستی و عبادت اصنام دست بکشند

و در این صورت. مرامهای اشتراکی (کمونیسیم ، سوسیالیسم ،
مارکیسم) بمراتب بهتر و جامعتر و دلپذیرتر خواهد بود ، و در خارج هم همین
طور است ، امروز مارکس آلمانی که معاصر با جناب بهاء بوده ، و مانند
ایشان مرام و مسلك مخصوصی داشته ، و صد مقابل ایشان متحمل سلام
و اغلال و مظلومیت بود : ملیونها در مالک مختلف جهان پیر و ان و فدا کارانی

دارد، و پیروان او (مارکیستها -) صدها مرتبه از پیروان جناب بهاء در موضوع وحدت و یگانگی و برابری چائی و مالی کاملتر و محکمتر و شدیدتر هستند .

پس خوب است جناب بهاء، وجانشینان او از مسلك كال مارکس ترویج کرده ، و از پیشرفت آنان دلشاد و خرم شوند .

و در درس الدیانة (درس یازدهم) گوید : واول وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است ما نباید بچشم یگانگی و دون محبت بکسی نظر نماییم با فرقی و تفاوتی میان بهائی و مسلمان و نصاری و یهود و زردشتی و برهمنی و بودائی بگذاریم همه با ما برابرند . و در درس چهل و چهارم گوید : شریعت ربانی اساس مبتنی بر روحانیت صرفه و محبت خالصه و وحدت حقیقی و یگانگی عمومی است و آنچه علت جدائی و مباعدت و اسباب یگانگی و منافرت و کراه و کدورت است در این شریعت بکلی مرتفع است .

پس مقصود اصلی و هدف اساسی در مسلك بهائیت اتحاد و یگانگی در میان ملل مختلفه و مذاهب متنوعه است ، آنهم با تمام طوائف نه تنها در میان پیروان و افراد بهائیت ، و روی این نظر فهمیده میشود که : در مسلك بهائیت هدف معنوی و مقصد مخصوص و صراط معینی نبوده ، و تنها مقصدیکه هست عبارت از یگانگی ملل و صلح کُل باعم و اتحاد جمیع طوائف مختلفه است

و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۶۵) گوید ورفا (میرزا علی محمد یزدی از مبلغین شهیر بهائیه که بایسرش روح الله در ایام تیر خوردن ناصرالدین شاه در طهران کشته شدند) از جمال مبارک (میرزا بهاء) سؤال کرد که

امر الله بوجه وسیله عالم‌گیر خواهد شد؛ در جواب فرمودند که دو عالم در ازدیاد آلات ناربه می‌کوشند تا حدی که مانند ثعبان میشوند و بهم می‌تازند و خونهای زیادی ریخته میشود عقلای ملل جمع شده علت را تحقیق مینمایند و متوجه میگردند که علت خونریزی تعصبات است که اشد از همه تعصب دینی است معنی میکنند که تا دین را از میان بردارند بعد ملتفت میشوند که بشر بدون دین نمیتواند زندگی کند لهذا تعالیم اُدیان موجوده را جمع و مطالعه میکنند تا به بینند کدامیک از اُدیان منطبق با مقتضیات زمان است آنکاه امر الله عالم‌گیر میشود.

این سخن جمال مبارک از دو جهت ضعیف و سست است:

۱ - قرنهاییست که تعصبات دینی از میان بشر برداشته شده، و اختلاف و نزاع و خونریزی در جاهی که واقع میشود روی حکومت و ریاست و جاه طلبی و پیشرفتهای اقتصادی و مسائل سیاسی است، و گذشته از این تعصب دینی (البته نسبت بدین حق) واجب و ضروری و بحکم عقل و شرع لازم است، و نبودن تعصب در پیروان دین حق کاشف از بی‌دینی و هوی پرستی آنان میباشد. اگرچه این معنی منظور و مقصود جناب میرزا است.

۲ - دین حق و شریعت الهی میباید با فطرت و آفرینش طبیعی وفق بدهد، تا جهان تشریح و تکوین موافق همدیگر بوده، و نظم صوری و معنوی جهان برقرار گردد. و معلوم است که: نظم و ترتیب تکوین و اصول و اساس خلقت در همهٔ زمانها و دوره های زندگی بشر یکسان و برابر است

۳ - دین عبارت از آئین و مقرراتیست که دقائق معارف و اصول حقائقین نحو کامل در موارد آن منظور شده است. و معلوم است که: حقائق در

تمام مراحل و موارد ثابت و برقرار بوده ، و کمترین اختلاف و تغییر و تبدیلی در آن راه نیاید .

اگر برای جهان خدائی باشد ، و اگر پروردگار جهان واحد باشد ،
 و اگر حشر و نشر و قیامت باشد ، و اگر دوزخ و بهشتی باشد ، و اگر گفته های
 پیامبران الهی و مرسلین راست باشد ، و اگر وعده های پروردگار تعالی
 درست باشد ، و اگر دروغ و نهجت و ظلم و حيله و تزوير نامطلوب و قبیح
 باشد ، و اگر خبث و نجاست اشیائی ثابت باشد ، و اگر اعمال و افعالی از
 نظر عقل سالم و فکر دقیق و مطابق علم و حقیقت پسندیده یا ناپسند
 باشند : البته در همه جا در هر زمان و در هر موردی همینطور بوده و
 خواهد بود ، و حقائق با زمان و مکان و سایر مقتضیات مختلف نخواهد شد
 آری عادات و رسوم و تمایلات نفسانی و شهوات مردم باختلاف
 زمان و مکان ^{تغییر} میشود ، و مسلکی که باهوی پرستی و شهوترانی و تظاهرات
 قرن نوزدهم سازگار باشد ، انصافاً همین مسلک است ، و از این لحاظ
 جا دارد که جهان گیر و توسعه یابد (۱)

(مُعاشرت با آدبان)

معاشرت کردن با همدیگر بمعنی آمیزش و اختلاط و مصاحبت
 و هم نشینی است . و بطوریکه در علوم تربیتی و اجتماعی محقق است :
 معاشرت باید روی حدود معین و شرائط خاصی انجام گیرد ، و چون
 معاشرت و مصاحبت تأثیر کثلی در طرز فکر و روش اخلاقی و سلوک آدمی

(۱) برای توضیح بیشتر در این قسمت بجله دوم این کتاب مراجعه

دارد: لازمست درانتخاب مصاحب دقت کامل بکاربرده و اندازه آمیزش
و اختلاط روی حساب دقیق صورت بگیرد

و بطور کلی: معاشرت و مصاحبت میباید طوری باشد که نتیجه
خوب و اثر مطلوب و مفیدی داشته باشد

معاشرتی که برخلاف روش شخصی بوده، و انسان را از هدف و مقصد
منظور خود دور کرده، و از صراط حقیقت در راه مستقیم تقوی و درستکاری
و صلاح عمل منحرف نماید؛ بسیار بسیار مذموم و غیر مطلوب است

و گذشته از این قسمت: شما اگر حزبی تشکیل داده، و برای تحمیل
مقصد معین و رسیدن به هدف خاصی، با جمعی از افراد دیگر همراه و همراز
و مشغول فعالیت باشید البته از اولین روز شکاف و فاصله در میان شما
و افراد احزاب دیگر پیدا شده، و قهراً اعمال و حرکات و طرز سخن و فکر
و رفتار شما با دیگران متمایز خواهد شد، و اگر هزاران مرتبه جدیت
کرده و بخواهید با احزاب دیگر روی صفا و محبت و صمیمیت آمیزش
و اختلاط نمائید باز غیر ممکن دستخت خواهد شد

آری در دو صورت اختلاط با اجتناب سهل مینماید:

اول - جائیکه انسان صورتاً از اعضاء و افراد حزب معینی باشد،
ولی باطناً هدف معین و برنامه شخصی نداشته، و در زندگانی خود مقصد
خاص و راه مخصوصی را انتخاب نکند

دوم - معاشرت او جنبه ظاهری و صورت داشته، و روی تصنع و
فریب دادن طرف صورت گرفته، و از حقیقت و صمیمیت و محبت و بقول
بهاء از روح و ریحان خالی باشد

اینها يك مطالب وجدانی و حسی و مسلمی است که هیچگونه قابل

انکار و محلّ تردید و شک نیست

در اینجا باب و بهاء سخنان بسی متخالف و ضدّ و تقیضی دارند.

بهاء در اقدس (ص ۳۹ س ۲) میگوید: عاشر وَا مَعَ الْأَدْبَانِ بِالرَّوْحِ
وَالرَّبِّحَانِ - با اربان و محلّ جهان با روح و ربّحان و خوشی و خوشرومی
و متحبت معاشرت نماید.

بهائیهها این جمله را یکی از معارف و سخنان برجسته بهاء شمرده،
و آنرا بروی مخالفین میکشند، و ما در اینجا بجهات ضعف آن بطور
اجمال اشاره میکنیم.

۱ - این جمله از نظر ادبیات عرب غلط است: زیرا کلمه (مع) زائد
است، و باید گفت: عاشر وَا الْأَدْبَانِ.

۲ - خود گوینده این کلام نتوانست عملاً با مخالفین خود بسازد
تا برسد بروح و ربّحان، کتاب بدیع را مطالعه نماید و به بینید پشت
سر برادر خود صبح ازل و پیروان او تا چه اندازه بدگویی و فحش و افتراء
بسته است.

۳ - عبدالبهاء نیز این موضوع را غیر عملی دیده، و هم برای اینکه
از پند خود پیروی کند تا میتواند با برادر خود میرزا غلامعلی غصن
اکبر مخالفت نموده، و حتی پیروان خود را از ملاقات و معاشرت او و
اصحابش منع اکید میکند

۴ - معاشرت مخالفین با روح و ربّحان مخالف است با حکم - مَنْ
أَحْرَقَ بَيْتًا مُتَعَمِّدًا فَأَحْرِقُوهُ. وَا - وَمَنْ سَأَلَ حَرَمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ. و امثال
اینها که در ابواب احکام خواهد آمد.

۵ - این حکم برای لاأبالیگری و دفع تعصب مذهبی و مکرر

حدت در حرارت دینی بسیار مؤثر و مفید است، و بطور مسلم از مبادی خارجی بقلب میرزا تزریق شده است، و این الهام بخاطر اجنبی پرستی و تضعیف مبانی دینی و برانداختن شعائر ملی و جایگیر کردن تبلیغات سوء دیگران و توطئه بر اشاعه مرامهای مخالف میباشد.

آری این جمله ناظر بجهت دینی است، چنانکه جمله - لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم - ناظر بجهت ملی و وطنی است، (۱) و چون این دو جمله را بهلوی هم بگذاریم: حقیقت بهائیت بخوبی روشن و آشکار شود، یعنی بیدین و بیوطن

۶ - اگر این جمله ناظر بیک مطلب علمی و یا وجدانی یا اخلاقی با اجتماعی مسلمی است: پس سببب چگونگی بر خلاف این موضوع مسلم قلم فرسائیم کرده است: اموال غیر بابی را حلال می‌شمارد، کتابهای غیر بایبیه را سوزاندنی میداند، تحصیل و تدریس علوم دیگر را ممنوع و حرام میکند، و در سوره های (۷۶، ۹۷، ۹۹) احسن القصص همه مخالفین را واجب القتل میداند

(ارتباط بادول اجنبی)

از سال (۱۲۴۳) که عهدنامه ترکمن چای ما بین ایران و روسیه (که بوسیله عباس میرزا و پانسکوویچ منعقد شده و شهرهای ایروان و نخجوان و غیر آنها بتصرف روسها درآمد) باعضاء رسید: نفوذ روسها در دربار ایران بیشتر شد

روسیه پیوسته سعی مینمود که بهر وسیله است از جانب شرقی

(۱) رجوع شود به (س ۶۲) .

ایران راهی برای هندوستان تحصیل کند ، و از این لحاظ چنانکه در تاریخ مطالعه میکنیم : چندین بار در بار ایرانرا تحریک نمود که بجانب هرات لشکر کشی کرده و شهر هرات را که کلید فتح هند بود تسخیر نماید.

و روی همین تحریک بود که محمد شاه در سال (۱۲۵۳) شخصاً بمحاصره هرات (البته با مساعدت معنوی دولت روس) رفته ، و مقدمات تسخیر و فتح هرات را آماده کرده بود

البته دولت انگلیس از این پیش آمد پیش ازیش ناراحت و هراسناک بوده ، و از راههای مختلف (مانند شورانیدن افغان بمخالفت ایران) چاره جوئی میکرد

تا اینکه سقوط هرات حتمی شد ، و دولت انگلیس بجز حمله مستقیم و عملیات متخاصمانه و مسلحانه بر ضد ایران (از راه خلیج فارس و جنوب) چاره نیاندیشید ، و با اینکه با ایران قرار داد صلح و مساعدت داشتند ؛ مجبوراً بجنوب خاك ایران وارد و تا نزدیکیهای اهواز تصرف کردند اینستکه محمد خان مجبوراً از تسخیر هرات منصرف شده ، و در سال (۱۲۵۴) با انگلیسها قرارداد جدیدی منعقد کردند و پس از این بر نفوذ و تسلط سیاسی ایشان افزوده شد .

و از همدتی پیش ، امور مهمی که در ایران بوقوع میبوست در تحت نظر و باصلاح دید دولت روس و انگلیس صورت میگرفت

و برای این مطلب شواهد تاریخی بسیاری موجود است : از جمله ملاحظه میفرمائید که چون فتحعلی شاه در سال (۱۲۵۰) وفات میکند ، جانشین او که محمد شاه پسر عباس میرزا بود از تبریز بهمراهی قائم مقام و سفرای روس و انگلیس بسوی طهران حرکت میکند

و بطور اجمال در سالهای (۱۲۶۰) دولت روس و انگلیس برای اینکه دولت ایران بار دیگر بشهرهای قفقاز متوجه نشده و نظر حمله بشهر هرات نداشته باشد ، وهم بخاطر حفظ منافع مشترک که در ایران داشتند صلاح در این می بینند که توجه دولت را باختلاف دینی و داخلی مصروف داشته ، و مانع پیشرفت و اقتدار و نفوذ روز افزون او بشوند

اینستکه فرصت را غنیمت شمرده ، و برای تقویت و طرفداری و یاری سید باب برخاسته ، و دامن بآتش انقلاب بایته زده ، و سپس میرزا بهاء را حمایت نمودند .

و هم در این سال بود که : فاضلخان همدانی را باجمعی دیگر برای ترجمه و نشر کتب عهدعتیق و جدید (توراة و انجیل) واداشته ، و در میان افراد ایرانی منتشر نمودند

در نقطه الکاف (ص ۲۶۶ س ۲۲) گوید : و ایلچی روم و ایلچی روس امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات (بایبها) و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی ازضعفای رعیت ادعای مطلبی میکنند و شما با آب اقتدار درصدد اذیت ایشان هستید ، و حال آنکه در بلاد ما نیز جمعی هستند و ما متعرض ایشان نیستیم ، بلکه در تفحص امر ایشان نیز هستیم که مطلب ایشان را بفهمیم ، مثل آنکه پادشاه روس فرستاده بود بنزد ایلچی تبریز که شرح احوالات حضرت را معلوم نما و بجهت من ارسال دار ... الخ .

در صفحه (۲۳۳) میگوید : شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آب شده یکی همین قتل این سلسله مظلوم بود خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم بدیدن جناب حجت

(ملا علی زنجانی) آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که ما
نزاع ملکی نداریم الخ

و از جمله قضایای عجیب آمدن مؤمن هندی است. از هند بعزم
سیاحت با لباس زهد و ورع و رسیدن او بپهریق و غش کردن او از دیدن
سید باب و نعره زدن او به (هذا ربی) و یاز گفتن او که (أنا القائم الذی
ظهر) سپس حرکت ادبوی روم

رجوع شود به صفحه (۲۱۲) از نقطه الکاف، و در آخر قصه (ص ۲۱۴)
شعر بسیار مناسبی نقل میکند

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

و در مصابیح هدایت (ج ۱ ص ۱۸۱) میگوید: فردا میرزا حسین
را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که
باورقاه در زنجان رفیق شده بود) دم توپ میگذارم و ترا با بسرت (ورقاه
و پسرش) بطهران میفرستم، حضرت ورقاه محرمانه فرموده بود که میرزا
حسین با اطلاع قونسول و پسر ناصر الدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان
هم مترجم روس است اینمطلب را پی میکنند و از برای سرکار خوش
واقع نخواهد شد (خطاب به علاءالدوله حاکم زنجان است) بنظر چنین
میآید که او را هم با ما بطهران بفرست.

و بهاء در مبین (ص ۷۶ س ۸) میگوید قد نصرنی أحد سفرائک اذ كنتُ
فی السجین تحت السلاسل والأغلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم
أحد إلا هو إياک أن تبدل هذا المقام العظیم - ای ملک روس باری کرد مرا
یکی از سفرای تو هنگامیکه در زندان و در زیر زنجیرها بودم و روی این
عمل خداوند برای تو مقامی عطا کرده است که از علم و احاطه مردم

بیرون است و مبادا که این مقام بزرگرا تبدیل بنمائی

و در بهجت الصدور (ص ۱۲۸) گوید: والقائم بأمر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر يك كروزر اموال و املاك و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس حمایت آن قائم بأمر الله که ملقب به بهاء الله است نمود نتوانستند شهید نمایند بدار السلام بغداد نفی نمودند

و در مصابیح هدایت (ج ۲ ص ۲۳۲) ناعه میرزا ابوالفضل کلبایگانی را که به میرزا اسدالله خان ارسال داشته است نقل میکند که وعدالتی که از دولت قویة بهیه روسیه اطلال الله ذیلها من المغرب الى المشرق و من الشمال الى الجنوب در این محاکمه ظاهر شد شایسته ثبت در تواریخ و سزاوار مدعا کرده در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است ... و جمیع دوستان بدعای دوام عمر دولت و از دیاد حشمت و شوکت اعالی حضرت امپراطور اعظم الکسندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند ... الخ .

و میرزا بهاء در کتاب اقدس (ص ۲۵) که خطباتی بملوک مینویسد : هیچگونه اسمی از ملك روس و انگلیس نبرده است ، باینکه تماس او و مردم ایران با آنها بمراتب بیشتر از سلطان چین و رؤسای جمهوریت آمریکا و سلطان فرانسه و آلمان بوده است .

و از جمله قضایاییکه بسیار زننده و خواننده را ظنین می کند نگهداری سیدباب است از جانب معتمدالدوله حاکم اصفهان (که در اصل ارمنی بوده است) و راه دادن باییه بملاقات باب دلپنهانی و گفتن اینکه اجازه بفرمائید باطهران جهاد کنیم و غیر ذلك

رجوع شود به (س ۷۰) از کواکب الدریه .
 و در نقطه الکاف (س ۱۱۶ س ۷) گوید : خلاصه آنکه مرحوم
 معتمدالدوله جان و مال و ایمان خود را در راه آن سلطان ممالک داد ، اما
 ایمان شرا با این معنی که ظاهراً اگر چه قبول اسلام نموده بود ولی چونکه
 بسرّ اسلام بر نخورده بود لهذا سرّاً هم از دین قبل خود منقطع نگردیده .
 و شواهد زیادی در خود کلمات بایبیه و بهائیه راجع باین موضوع
 موجود است که اگر بیه آنها اشاره نمائیم کتاب مستقلاً میشود .

(علوم و تالیفات دانشمندان)

جریان امور گذشته و شرح زندگانی و تاریخچه گذشتگان درس
 عبرت و برنامه زندگی آیندگان است ، و روی این نظر کتب تاریخ اهمیت
 بسزائی در میان بشر پیدا میکند
 و چون بسیاری از علوم فلسفه و الهیات و حقوق و ادبیات و ریاضیات
 بنحو احسن و آنطوریکه باید در نوشته های دانشمندان بزرگ و فلاسفه
 جهان حلّ و تحقیق شده است ما باید پیوسته از تالیفات و نظریه های آنان
 استفاده کرده ، و از مقام علمی و مراتب تحقیق ایشان قدر دانی و تجلیل
 کنیم

در اینجا سید باب سخن بسیار خنده آور و مسخره آمیزی دارد ،
 که مقام عقل و فهم و فکر از همین سخن روشن میشود
 بهاء در اقدس (س ۲۳ س ۳) میگوید قد عَفَا اللهُ عَنْكَ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ
 مِنْ مَعْوِ الْكُتُبِ وَ آذْنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرَؤُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي إِلَى
 الْمُجَادَلَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ - خداوند بخشیده

است برای شما آنچه را که در بیان نازل شده است از محو کردن کتابها و ما اذن میدهیم که بخواهید از علوم آنچه را که بشما نافع میباشد نه آنچه را که منتهی میشود بمجادله کردن در گفتگو و این بهتر است برای شما اگر معرفت داشته باشید

بها. در این کلام اعتراف میکند که در بیان حکم ازین بردن کتابها نازل شده بود، و همچنین اعتراف میکند که در همین کتابها علوم نافع و مفیده هست که لازمست آنها را بیروان آنجناب بخواهند پس در این صورت اگر بیان واقف از جانب خداوند واحد نازل شده است، این اختلافات بفاصله زمان نزدیک یعنی چه؟ و اگر بیرون بیان مقدر شده و همه کتابها بر آنکه علوم نافع در آنها بود ازین میبردند چه میشد؟ و اگر سخن بیان برخلاف حکم خدا بود؛ پس تجلیل و احترام بیان برای چیست؟ آری در باب سادس از واحد سادس بیان میگوبد *فِي حُكْمِ مَحْوِ كَلِمَاتٍ الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أَنْشَأَتْ أَوْ تُنَشِئُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ... الخ* در حکم محو کردن تمام کتابهای گذشتگان است مگر آنچه راجع باین امر (ظهور سید باب) تا بحال نوشته شده است یا پس از این نوشته میشود *الخ*

و در ظهور الحق جلد سوم (ص ۱۶۹) در توفیقی که از جانب سید باب خطاب به حاجی میرزا حسن خراسانی است مینویسد: *وَإِنَّا لَنَعْلَمُ حُكْمَ مَا أَنْشَأَتْ فِي عِلْمِ الْأَصُولِ أَنْ اتَّكَلْنَا عَلَى اللَّهِ وَ أَمَحُّ الْكُتُبِ كُلِّهَا وَ خُذْ عَطَاءَ ذِكْرِ اسْمِ رَبِّكَ... وَلِكُلِّ مَنْ صَدَّقَ بِآيَاتِنَا فَرَضٌ عَلَيَّ أَنْ يَمَحُو كُلَّ كُتُبِ الْقَوْمِ الْأَبْعَاضِ مِنَ آيَاتِ الْبَاطِنِ (احسانی ورشتی) مِنْ قَبْلِ حُكْمِ الْبَدْعِ وَإِنَّ ذَلِكَ حُكْمٌ عَدْلٌ مِنْ لَدُنِّ إِمَامٍ حَتَّى عَظِيمٍ أَنْ أَحْمَلُوا الْكُتُبَ إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ ثُمَّ أَنْزَلُوهَا عَلَى بَيْتِ الْقُرْبَانِ لِيُثَبَّتَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُكْمِ الْكَثْرَةِ*

وَلتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاشِعِينَ - ما میدانیم آنچه را که در علم اصول نوشته اند ،
 بخدای خود اتکال کرده و همه کتابها را محو کن و واجب است بر هر
 کسیکه آیات ما ایمان آورده است اینکه محو کند همه کتابها را مگر
 برخی از آثار و نوشته های سیدرشتی و شیخ احسانی را ، و این حکمیت
 از جانب امام حی بزرگ که حمل کنید همه کتابها را بر زمین مقدسه و
 بریزید آنها را بآب فرات تا اینکه قلوب مردم از این کثرت اختلاف
 برقرار گردد .

از این عقیده معلوم میشود که : سیدباب مانند برخی از صوفیه بیسواد
 و مرتاضین عوام و عرفای جاهل و ساده لوح ، در تحت تأثیر ریاضت و ذکر
 و عبادت ظاهری واقع شده ، و باندازه تسبیح بگفته های دیگران نوشته های
 اهل نظر و تحقیق بدین وسوء ظن پیدا کرده است که همه آنها را
 باطل و برخلاف تشخیص و فهم خود تصور نموده است .

و بعید نیست که : این عقیده در اثر شدت غرور و نهایت خامی و نادانی
 او بوده است ، و تصور نموده است که تمام حقائق و معارف و علوم جهان در
 گفته ها و نوشته های او پیچیده شده است ، چنانکه در باب مادم عشر از
 واحد نالک بیان گوید : چنانکه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو
 تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شتون علمیه که
 یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود بآنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده

و در باب اول از واحد نانی بیان میگردد : شبهه نیست که در کور
 نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شئون ممتنع
 نزد اهل ولایت بوده ... و کلماتی از لسان او جای فرموده که هر ذاروح

توحیدی نزد او خاشع شده الاکسیکه درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و ششون حکمیّه و علمیه مالانها به از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته اگر کُلّ ما علی الارض جمع بشوند نمیتوانند آیه به مثل آیاتیکه خداوند از لسان ادجاری فرموده اتیان نمایند الخ.

و از نظائر این عبارات که در کلمات سید زیاد است ، بخوبی فهمیده میشود که : سید باب روی هر عنوانی بود (یسوادی ، سادگی ، مرض روحی) از قوه تمیز و تشخیص عاری بوده ، و بدون کوچکترین واهمه و اضطرابی میگفت که : ما فی الارض نظیر یک آیه از آیات درهم و مغلوب و بیمعنی مرا نتوانند آورد ، و علوم حکمت و دقائق معرفت در کلمات بوج من منطوی شده است ، مفسرین اسلام تا بحال نتوانسته اند نظیر تفسیرهای مهمل و غلط مرا بنویسند ، و همه دانشمندان و اهل معرفت در پیشگاه معارف و حقائق موهومی من خاشع و خاضع هستند

و عجب در اینجا است که سید در باب سادس از واحد سادس بیان میگردد : در هر ظهوری قهر احکام بمحو کتب گذشته شده است ، و در ظهور آینده نیز حکم بمحو کتاب بیان نوشته های نقطه بیان و اهل بیان خواهد شد ، و با این حال هیرزا بهاء بخاطر نهایت سستی و ضعف و مسخره آمیز بودن این حکم نتوانسته است سخن سید باب را تصدیق کرده و او هم بر محو کتب حکم کند ، اینستکه در اقدس بصراحت میگردد **قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَا نَزَلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ**
واقعا باید بر این دین سازی خنده کرد

(در مورد تألیف این کتاب)

در ضمن تألیف این کتاب ، دو مرتبه در اتمام و تکمیل آن مرود شده و برای اشتغال و صرف وقت بر آن بجز تزییع عمر و سیاه کردن قلب ، نتیجه نمیدیدم .

و تصادفاً در هر مرتبه که خواستم از نوشتن این کتاب منصرف بشوم : در همان شب خواب بسیار مناسب و عجیبی دیدم که مرا بر اتمام آن واداشت .

در مرتبه اول دیدم چند نفر از دوستان فاضل و دانشمند عازم مسافرت هستند ، و گویا در این مسافرت با افراد بهائی مواجه شده و بحث دینی خواهند داشت

و من از این موضوع متأثر بوده ، و میخواستم از تهیاً و اطلاع علمی آنان در این امر استفسار بنمایم .

در همین موقع یکی از آن رفقاء گفت : مذاکره و بحث با بهائیها بسیار امر ساده و سهلی است ، زیرا ما کتاب شمارا همراه داریم ، و همین اندازه که آنها بفهمند که این کتاب در دست ما است : خودشان ساکت شده و عقب نشینی میکنند .

و گویا این معنی در خارج مسلم بود که : این کتاب پیش هر کسی باشد بهائیها با او داخل بحث و مذاکره نمیشوند .

و در همین موقع از خواب بیدار شده ، و برای تتمیم و تکمیل این کتاب تصمیم گرفتم .

باز در خلال تألیف جلد دوم ، مجدداً مترود شده و از تألیف پرنوشتن

جلد دوم منصرف شدم .

و نیز در همان شب در خواب دیدم که : مسجد بسیار بزرگ و وسیعی است و همه مسجد از علماء و مجتهدین و دانشمندان پر است، و گویا در آن مجلس که همه روز منعقد میشود چند نفر بهائی مشغول فعالیت و عملیات و اقداماتی هستند و حضرات روحانیین همه در مقابل عملیات آنها ساکت بوده و هیچگونه اعتراض و مخالفتی نمیکنند .

من از توجه باین امر بی اندازه متأثر و عصبانی شده ، و تصمیم گرفتم که چون همه جمع و حاضر شدند : خود بر بالای منبر رفته و با نهایت درجه حرارت و گرمی و پایداری علمی و روشن ، حاضرین را تحریک نموده ، و مفاسد اقدامات بهائیهارا باز گویم

و پیش خود مسلم میدیدم که در نتیجه بیان و خطابه من همه یکمرتبه نهضت کرده ، و مخالفین را سرکوب خواهند کرد .

و در همین موقع باز از خواب بیدار شده ، و برای تمییم جلد دوم تصمیم گرفتم .

(جلد دوم)

در جلد دوم این کتاب قسمتهای تاریخ و آداب فردی و احکام و حدود مسلك باب و بهاء را مطالعه فرمائید .



(فهرست مطالب کتاب محاکمه و بررسی)

۲۳۹

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۴۹	اشتباه بزرگ باب و بهاء	۲	إهداء کتاب
۵۰-۱۵۰-۱۹۰	آیات باب و بهاء	۳	مدارك ما
۸۳	رفع تقييد بقواعد	۴	خطاب بطرز آیات
۵۶	مبارزه طلبیدن بهاء	۵	اصول ده شماره :
۵۴ - ۵۹	مباحثه مؤلف	۶	۱ - پاینده بودن اسلام
۶۲	<u>حبّ وطن</u>	۷	کلمات دانشمندان در خاتمیت
۶۴	۴ - توحيد والو هیت	۱۱	روایات و اخبار
۶۵	توحيد و بهائیت	۱۴	آیات صریحه قرآن
۶۶	عبادت و اسلام	۱۴ - ۲۴	خاتمیت
۷۱	عبادت و بایسته	۲۳	رفع اشتباه و تعجب
۷۲	معبود بودن بهاء	۲۶	۲ - حضرت ولی عصر (عج)
۷۴	بت پرستی بهائیه	۲۹ - ۱۴۸ - ۱۵۶	علامات آنحضرت
۷۸	خدای باب کیست ؟	۳۱	استفاده سوء از این عنوان
۸۰	<u>خدای بهاء کیست ؟</u>	۳۲	مدعیان مهدویت
۸۴	۵ - عبادات توقیفی است	۳۷ - ۱۴۷	خیانت بزرگ
۸۶	نسخ احکام	۳۹	دعوی عجیب بهاء
۹۳	<u>بیت العدل و حکم</u>	۴۱ - ۵۸ - ۱۳۴	تاویلات خنده آور
۹۶	۶ - قیامت	۴۶	موعود منتظر مسلمین
۹۷	قیامت بایسته	۴۷	۳ - مقام نبوت
۹۹	قیامت بهائیه	۴۸ - ۵۷ - ۱۷۲	مجموعه
۱۰۳	علام قیامت و بهاء		
۱۱۰	علام قیامت در قرآن		

(فهرست مطالب کتاب مُحَاكِمَه وِبِرُوسِ)

۲۴۰

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۷۰	از آیات عجیب بیان	۱۱۳	قیامت با بعثت باب
۱۷۵	بیان ناقص مانده است	۱۱۶	قیامت با بعثت بهاء
۱۷۹	از جمالات عجیب اقدس	۱۱۹	قیامت و صحرای بدشت
۱۸۲	۱۴ غلط در یک قسمت اقدس	۱۲۲	۷ - نبوت و امسی بودن
۱۸۴	مقایسه اقدس با بیان	۱۲۵	اطلاعات علمی بهاء
۱۸۶	۱۰ - دین و عدم تناقض	۱۲۳	دعوی مکاشفه و عرفان
۱۸۸	تناقضات مسلک باب	۱۳۶	سلطنت و نفوذ خداوند
۱۹۳	تناقضات در بهائیت	۱۳۷	اطلاعات علمی باب
۱۹۵	بهاء و صبح ازل مباحث اجتماعی	۱۴۰	۸ - نبوت و درستی
		۱۴۲	مراتب تقلب باب
۹۳ - ۲۰۷	بیت العدل	۱۴۳ - ۱۷۲	اعجاز باب
۲۰۸	هنوز تشکیل نشده است	۱۴۴ - ۱۷۱	احراق کتب و اخذ اموال
۲۱۰	توقف احکام کثیره	۱۴۶	مراتب تقلب بهاء
۲۱۱	مَحْفَل روحانی	۱۴۹	مراتب تقلب عبدالبهاء
۲۱۴	مُدَاخَلَه در سیاست	۱۵۳	خیانت پیروان بهاء
۲۱۸	تساوی حقوق زن و مرد	۱۵۴	تقلب کلپایگانی
۲۲۰	اتفاق من فی العالم	۱۵۵	تقلب میرزا حیدر علی
۲۲۲	سازش همه ملل	۱۵۷	لاف گوئی بهائیان
۲۲۵	معاشرت با اهل ادیان	۱۶۲	پیشگویی شوقی افندی
۲۲۸	ارتباط با اجنبیها	۱۶۴	پیشگوییها خطا رفت
۲۳۰	موارد ارتباط بهاء	۱۶۷	۹ - کتاب آسمانی

